

سمتی و ستمی

تبیین گرایش های منحرف قومی و
روحانیت مزدور و عقب گرا

Ketabton.com

مصطفی عمرزی

به نام آفریده کار بی همتا

سمتی و ستمی

(تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا)

مصطفی عمرزی

مشخصات کتاب

نام: سمتی و ستمی
(تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا)
نویسنده: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۲۱۸
نوبت چاپ: اول
ناشر: صاحب اثر
سال: ۱۳۹۹ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- سمتی و ستمی..... ۱
- فصل اول/ سمتی
- ۲- در جلد دیگر..... ۷
- ۳- درد خود کرده..... ۱۳
- ۴- گرد و خاک ارتجاع..... ۱۸
- ۵- مَشْک مشکوک..... ۲۳
- ۶- ملا های مرتجع..... ۲۸
- ۷- نیرنگ ملا های سقوی..... ۳۷
- ۸- نیمچه ملا، کفر می گوید!..... ۴۳
- فصل دوم/ ستمی
- ۹- اعضای سر کس..... ۵۱
- ۱۰- The Saqawi Return..... ۵۵
- ۱۱- پاداش خودکش بیگانه پرست..... ۶۲
- ۱۲- پانگ پرچمی..... ۶۷
- ۱۳- پدیده ی ناشناس..... ۷۲
- ۱۴- تش په نامه..... ۷۸
- ۱۵- تضرع در برابر جنرال دوستم، دیدنی بود!..... ۸۳
- ۱۶- توقع بی جا..... ۱۰۱
- ۱۷- توهم زده گان..... ۱۰۶
- ۱۸- جهالت پیشه..... ۱۱۱
- ۱۹- خوان خالی..... ۱۲۰
- ۲۰- دشمنان جاهل..... ۱۲۶
- ۲۱- دشمنان عقل..... ۱۳۲
- ۲۲- سر و ته یک کرباس..... ۱۳۸
- ۲۳- سوء استفاده از سوء تعبیر..... ۱۴۶

- ۲۴- عداوت پیشه گان مریض..... ۱۵۷
- ۲۵- فارسی زبان؛ تابوی شکسته..... ۱۶۴
- ۲۶- که این طور!..... ۱۶۹
- ۲۷- مخالفان، تنها می مانند!..... ۱۷۳
- ۲۸- منطق بچه ی داملا..... ۱۸۱
- ۲۹- نقش رستم برای پهلوان پنبه ها..... ۱۹۲
- ۳۰- نماینده گی برعکس..... ۱۹۸
- ۳۱- نمونه ها..... ۲۰۳
- ۳۲- ولگردان و انتحاریان..... ۲۰۷
- ۳۳- معرفی مصطفی عمرزی..... ۲۱۴

- ستمی و ستمی

- (مقدمه)

اگر نارضایتی‌ها را کنار بگذریم و از یک منظر دیگر نیز زمینه‌ی سالیان اخیر را بررسی کنیم، شناخت گرایش‌هایی سهل می‌شود که زیر باورهای دینی، به اصطلاح ملی و حزبی، مکتوم مانده بودند. در این میان، هاریت افغان ستیزی‌ها نه فقط به خاطر عداوت، بل به لحاظ تجارت هم بخش‌ها و افرادی را معرفی کرد که سعی کرده‌ام در دو فصل این کتاب (سمتی و ستمی) آن را تبیین کنم.

هرچند آن‌چه که عیان است، چه حاجت به بیان است، اما مهم این است که تحریک شعوری و تجارتي ضد منافع ملی، از سوی افرادی نیز سازماندهی می‌شد که اگر برای هر کس پذیرفته باشند، در طیف پشتون‌هایی که هم قماش آنان اند، هنوز بسیار ناشناخته‌اند.

در حرکات همزمان سازماندهی شده‌ی ضد افغانی که در کجکن (پنجشیر)، پروان و تخار، جلوه‌های بیشتر داشت، حضور بعضی روحانیون (ملاها) حداقل از چشم ملای‌های ما کنار ماند. این حضور در تجمع چند ناقل، پنهان مانده بود؛ اما شدت احساسات آنان که ما «خراسانی هستیم!»، ملاهای ما (پشتون‌ها) را متوجه ساخت که تداخل سیاسی که می‌تواند بهره‌ی مادی بیاورد، تاریخ نیز دارد که چه گونه روحانیون مرتجع برای کسب مادیات، فتوای تکفیر صادر کرده‌اند. نمونه‌ی بارز تاثیر آن، سقوط حکومت اسلامی، افغانی و مترقی اعلی حضرت شاه امان الله است.

متذکر شدم که زمینه‌ی باز یا عجیب و غریب سالیان اخیر، ایده‌هایی را روی آب آوردند که در التهاب سیاسی سالیان بحران، متحرک بودند.

رسوب مخالفت‌های سیاسی در اوانی که دولت از بُهت افغانی خود عاری می‌شد، به آن نگرانی‌ها دامن می‌زد که با استفاده از آن به طرح‌هایی رو نخواهند آورد که تجارتی-سیاسی‌اند؟ در این قبال، دشواری تفکیک، اگر جانب ما را که مآوِغ را در نظر داشتیم، بسیار دچار مشکل نمی‌سازد، آن طرف‌های ما را مردد می‌ساخت که در مواضع حزبی و جناحی، چه گونه با کسانی برخورد کنند که در هر دو طیف اخوانی و الحادی تظاهر می‌کنند، اما گرایش‌های منحرف قومی‌شان آشکار هستند.

تا زمانی که نتوانیم بُهت دولت را با اقدام سیاسی مرکزگرا احیا کنیم، ناگزیر تبیین روش‌های خصمانه‌ای می‌مانیم که من در این مجموعه آورده‌ام.

اصولاً قایل شدن به حزبی‌گری‌های نوع قومی، بیش از همه مردم ما (اکثریت پشتون) را آسیب زده است. در حالی که سال‌ها از تجربیات ناکام کمونیستی، جهادی، مقاومتی و اماراتی می‌گذرد و بخشی آگاهانه در طرف اقلیت‌های قومی تحلیل می‌رود و از نضج آن استراتژی ساخته‌اند تا با انحصار قدرت، امکانات را علیه ما مدیریت کنند، درمانده‌گی جناح‌های ما به قدری ست که نمی‌توانند چه گونه خود را با زمان حال وفق دهند.

در این کتاب بسیار سعی کرده‌ام با تبیین گرایش‌های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب‌گرا، هم‌تباران را متوجه سازم که از قافله عقب مانده‌اند. البته این به معنی تشویق عدول از باور‌هایی

نیست که با آن‌ها مشهور شده‌اند. حرف در این است که ضمن روشنگری، این منطق پا بگیرد که در شرایط نو، تحکیم موضع تباری در کنار مولفه‌های شهروندی نباید چنان بماند که اکثریت این مملکت نه فقط در شیارهای قبیله‌یی از اتحاد بسیار مورد نیاز دور بمانند، بل ایدیالوگ‌هایی شان به گونه‌ای واقع شوند که باعث تشتت و گسست می‌شوند.

تمام جوانب الحادی و اخوانی ما، خوب و بد، رسالت خود را اعتلای کشور، عنوان می‌کنند. حالا اگر تجربیات آن، هفت و هشت سیاه برآمد، سخن دیگر است. مهم این می‌باشد که با قایل شدن به باور تامین عدالت اجتماعی، چه گونه می‌توان با بنیه‌ی سواد و تحصیل به مردم، خدمت کرد.

این که یک نسل خاینان و جنایتکاران در شانس‌های حاکمیت‌های پسا خلقی، موفق به فرار شدند و شماری قبل از محکمه، راهی دیوان عدل الهی، عذاب دردآوری ست که قربانیان حکومت‌های ناکام پس از هفت ثور را در بر می‌گیرد.

متأسفانه شرایط به گونه‌ای واقع شده‌اند که نه تنها اصل عدالت انتقالی اغماض شد، بل افراد بسیار شناخته شده‌ای در راس قدرت قرار گرفتند که به جوانب ناکام الحادی و اخوانی سالیان بحران، مربوط می‌شدند. چنین تیره‌گی در ساختار سیاسی باز هم درون دولت را به گونه‌ای نامرتب می‌سازد تا با چیره‌گی‌های قومی، حاکمیت سیاسی را میلانی و مدیریت آن را در اختیار طرف‌هایی قرار دهند که جنگ را عمداً در جغرافیای پشتون‌ها سازماندهی کرده‌اند.

در کتاب «سمتی و ستمی»، تمام سعی‌ام نشان دادن این واقعیت است که جناح‌های فعال ما هنوز هم باور ندارند دوستان الحادی و

اخوانی شان از باور های اخوانی و الحادی، عدول کرده باشند. این جای خالی، چنانی که هشت ثور را تحمیل کرد، حاکمیت های پسا طالبان را به قدری ضد افغانی و ضد پشتونی ساخته اند که گروه های مسلح اکثریت در حالی که شاهد چند نمونه ی تباری شان در راس قدرت استند، اما در برابر آنان با بقایای اخوانی و الحادی ای می جنگند که در نمونه ی فرید احمد مزدک با صراحت در فیس بوکش پُست کرده بود: «پیوستن طالبان به دولت، به نفع پشتون هاست!»

اعلام موضع از سوی افرادی که در تباری با رفقای خلقی خویش آنان را می فریفتند که گویا شبیه شان از قوم بُریده اند، افزون بر تجاوز شوروی، تباری با حلقات اقلیت ها و زمینه سازی برای هشت ثور، اکثریت را با کُل واقعیت های آن عقب درب کشوری باقی گذاشتند که از هویت سیاسی افغان تا جیوپولیتیک افغانستان و کُل مجموعه ی عمرانی آن که ارگ، نمادش است، از آنان هستند.

مردم ما از زمان تجاوز روس و حاکمیت ببرک کارمل تا حکومت سقوی دوم و موضع گیری هایی که در کُل حاکمیت های کرزی و غنی، دچار آن ها شده اند، در چند درز کلان واقع می شوند که هرچند خیلی سعی کردند اشباع کنند، اما عدم تفکیک خوب و بد حزبی و جناحی، آنان را در موضعی قرار داده که با هر لحظه غفلت در سیستم سیاسی کشور که سهم شان می باشد، جا را برای عناصری خالی می کنند که مصرانه همدیگر را تقویت می بخشند. اعضای فرقه های جمعیت و شورای نظار، چون نمی توانستند با ادبیات ستمی با پشتون ها صحبت کنند، با حمایت پدرامی ها، خواسته های خود را بر دولت تحمیل می کردند. در ساحه ی به

اصطلاح اشتراکات فرهنگی، نقش بارز ملاهای مجوس تا تایید کُل نارواهای تباری شان که در باورهای دینی، مذموم شده اند، حتی در جریان اغراض محسنی ها قرار گرفتند که با قانون احوال شخصیه، صرف دنبال خودمحوری های سیاسی بودند تا با استقلال آن ها هرچه بیشتر به تحکیم منافع بیگانه پردازند.

محورهای به اصطلاح مستقل که در کار رسانه یی و حزبی، جوازهای وزارت عدلیه را دارند، بهترین نمونه های تثبیت مدعای مایند که دشمنان، چه گونه گام به گام جهت تضعیف ما به اصطلاح کار مدنی می کنند.

ما به تطهیر باور ها باورمندیم. اگر جوانب درگیر ایده ها به حقانیت آن ها که تامین عدالت اجتماعی باشد، پابند باشند، در قبول تنوع کار مدنی، هیچ مشکلی نداریم؛ زیرا خلق ایده هایی که روی تجربیات افغانی استوار باشند، مهمتر از توريد ایدیالوژی های وارده، ثابت کرده اند جامعه ی افغانی اگر دچار نوسانات ۲۶ سرطان و ۷ ثور نمی شد، به خوبی در زمینه ای رشد می یافت که می توانست در تنوع سازمان ها و احزاب غیر وابسته، دولت را مدیریت کند. چنانی که در کشور های اروپایی وجود دارد؛ اما اگر کار حزبی و جناحی به معنی توجیه اغراض قومی، صورت بگیرد، پافشاری به نفس مسئله، بی قبول این که طرف مخالف، عدول کرده، خیلی نابخردانه است.

اگر طرف های ما با درک هرچه بیشتر روش های انحرافی برادران و رفقای اخوانی و الحادی خود، موضع می گرفتند، نه هشت ثور تولد می شد و نه هم سیستم سیاسی کنونی به قدری متعفن و آلوده می شد تا امکانات کشور افغانستان را عملاً علیه افغان ها استعمال نکنند.

سمتی و ستمی / ۶

در کتاب «سمتی و ستمی»، مسئله ی الحادی و اخوانی را به گونه ای نیز آورده ام که با شناخت مستقیم آن ها طرز قضاوت فقط منحصر به ما نماند؛ اما علاقه مندان اخوات و رفاقت، اگر هنوز هم دنبال آن هابند، بهتر است افراد نو را بیازمایند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹/۴/۱ ش

کابل - افغانستان

فصل اول / سمتی

- در جلد دیگر

تبانی برای اغراض قومی، از شاخصه‌هایی است که در زمان تدقیق گروه‌های افغان ستیز و ارتجاع پسند، آشکار می‌شود. در واقع با تعقیب خطوط سیاه جریان‌هایی که به طبل و دهل قومی می‌کوبند، می‌توان به انتهایی رسید که چه گونه در اوزان و البسه‌ی مختلف، در جلد دیگر، اما یک منظور دارند.

انحراف احزابی که پس از هفت ثور، به خصوص در شمار چند تنظیمی جهادی رسمیت یافتند، هرچند کاملاً به معنی انحراف نبود، زیرا کارنامه‌ی چهل سال حضور سیاسی، به خوبی محرز کرد که به چه بهانه‌ای وارد شدند، اما بازی در نقش‌های مختلف، ظاهرسازی برای حذر از ملاحظات بود که در باورهای دینی مردم ما، اجتناب از گرایش‌های قومی، امری ستوده شمرده می‌شود. در بود این سنخیت، اجتماعات مختلف افغان ستیز با رعایت ظاهر روحانیت، در حساسیت‌های اجتماعی وقایه می‌کنند و در اولویت‌های قومی، مهر می‌زنند.

در چهل سال اخیر، همان گونه که رفقای چپی در پایین‌ترین برداشت‌ها، جامعه را در تضاد و تناقض چپ و راست درگیر ساختند، رفقای تنظیمی، باورها در امور ملی و جهادی را در خیر و شر و مسایل قومی، تضعیف کردند.

بازار سودآور سیاسی پس از کاهش توجه شرق و غرب در مسئله‌ی جنگ سرد، جناح‌های درگیر مدعی وحدانیت و الحادیت را که از آغاز نیز بسیار اصیل نبودند، در شکل و شمایلی

درآورد که دوگانه گی حزبی در حزب خلق و چند گانه گی تنظیمی در جناح راست که گویا از داعیه ی اسلامی مردم، دفاع می کردند، تنوع ایده هایی را وارد تقابل تبادر سیاست افغانستان کردند که برای وجاهت قومی، حتی ملایان وابسته، بی کار نشستند.

مردم ما در تحلیل دو ارتجاع داخلی، به خوبی به نتیجه رسیده اند که عوامل مختلف فکری، فرهنگی و اعتقادی، مجاری مختلف ایجاد کرده اند. در بیش از یک دهه ی اخیر، قایل شدن به قداست های مذموم قومی، نیاز ها برای توجیهات اقدس بودن را به سطحی رسانده که حتی به هذیان گویی ها و یاوه بافی های فرهنگی می رسد. تاریخ گذشته، پشتوانه ی طرف های درگیر می شود و در حالی که اصل قضیه، به هیچ کجایی بند نیست، اهل تنازع برای وجاهت سیاسی، مشغول تخلیقات مفاخراتی ست. مثلاً رویداد نوروز، صرف نظر از این که به درستی وجهه ی مشخص ندارد و در تاریخ، گاه به تمدن های قدیمی بین النهرین منسوب است، در رواج فارسیسم، از مواردی و انمود می شود که گروهک ستمی، همواره در طرح مسایل سیاسی، آن را مثالی از عمق تاریخی خاص خودشان می آورد.

طی چند سال اخیر، با نشر کتب «آرکایسم»، «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» و امثالهم، عملاً مفاخرات مشکل دار را وارد بحث های نقد و اصلاحات کردیم و از این باب، دیری ست که در گسترده گی تعمیم، دست آویز های شریسندان به سُخره گرفته می شوند، اما تشریک مساعی و تبانی چند جانبه در حفظ و نگه داشت باور های فرهنگی که سیاسی می شوند، جوانب افغان ستیز را به

زیرکی واداشته است با مُهر ارزش های گویا غیر دینی، از آدرس قدسیات روحانی نیز همان کاری کنند که در دو ارتجاع داخلی، باور های مردم به دینیات، مسیر جهال سکوی را به راحتی باز می کردند.

در این تامل، کاری با اصلیت، بودن و نبودن مثال های نوروزی ندارم. هدف در این است که جوانب افغان ستیز با چه سهولت و راحتی از فرهنگ ها و باور ها، پس از آن که تحریف شدند، در کلیت های قومی استفاده می کنند؟ هدف آنان افزودن بر بار گویا ارزشمندی های قومی هستند که متأسفانه به تاسی از رواج پدیده های نژادی استعماری (آریایی) در منطقه ای که اگر تاثیرات بیرونی و طبیعی (سرمایه ی خارجی و نفت) را بیرون کنیم، معلوم می شود در جغرافیایی به وسعت بخش بزرگی از افریقا و آسیا، چنانی که در جهان ماورای آن اتفاق افتیده، تنوع قومی، منشه ی طرز فکر و عمل خاص نیست و نبوده تا تفاوت نژادی را به میان آورد. معادلات مختلف تاریخی، اوج و حضیض داشته اند و این سنت، ادامه دارد.

در مثال هایی که همواره کوشیده ایم مستند باشند، یافت نمونه هایی که منظور ما را تایید می کنند، بدون شک به این یقین می رسند که جنبه ی اصلاحی انتقاد ما با کنار زدن ستر ظواهر، به خلوت هایی نیز برود که در اشتیاق مردم به دانستی های پنهان گروه های استفاده جو تاریخ دارند و فقط در کلیت جغرافیای مسلمانان، سر به صد ها فرقه و شعبه می ساینند.

حامیان دو ارتجاع داخلی در شمار مردمانی که اکنون به سطح تحصیل کرده و چپی نیز منحرف اند، در تلاش هایی که در ختام یا سرافکنده گی و یا به هسته هایی دیگر می انجامند، فقط برای

گرایش های مذموم افراط قومی، مشخصه ی قوم (نام) را کافی می دانند. اینان در جو آلوده ی کنونی، در چند جهت، در حالی که با مثال مدافعان دینی، دوست دارند غلطی ها و زشتی ها اغماض شوند، در جانب دیگر با تعمیم مفاهیم فرهنگی در زمینه ی قومی، همچنان پی کسب سود سیاسی اند. بنا بر این حتی استفاده از ظواهر دستار و ریش، می تواند در موردی موثر باشد که خود در تنازع نفی و قبول فرهنگ ها در حدود دین، مخالف و موافق دارد. وقتی یک ملای سقاوی در یک آدرس مشخص، فتوا می دهد، این به معنی روشنفکری نیست، بل تاییدی ست که به آن آدرس می بخشد. به هر میزانی که تربیون جناح های معلوم الحال سیاسی، منعطف شوند، هیچ مخلص انسانیت حاضر نمی شود از آن جا مخاطب شود. تبانی چپ و راست افغان ستیزان به منظور تامین منافع قومی، هم رسانه یی ست، هم فرهنگی و هم سیاسی.

شرح تصاویر:

ملای سقوی با ابراز نظر در یک نشریه ی قومگرا، بر خودش عریضه کرده است. در یک نمونه ی صفحات فیس بوک، آدرسی به چشم می خورد که ظاهراً علاقه مند دینیات حنفی ست، اما کمی جست و جو در ورای مطالب آن، زود نشان می دهد که چه گونه زیر عبای روحانی، کسانی را حمایت می کنند که در سوی دیگر، تضعیف دین را به بهانه ی اصلاحات و نیاز ها در گرایش های قومی، استحاله می کنند.

مصطفیٰ عمرزی

- دردِ خود کرده

فعالان فرهنگی پشتون، بارها در اعتراض به نحوه ی برخورد فعالان فرهنگی غیرپشتون که در زمینه ی نقد صورت می گیرند، خاطر نشان کرده اند که نباید با ماهیت پشتون ستیز، تقصیر گناہانی را بر ما حواله کنند که ربطی به پشتون ها نداشته اند.

حمله ی انتحاری بر یک کلب ورزشی که محل تجمع هموطنان شیعه و هزاره ی ما بود، چندمین حمله ی خونین پس از زمان بیانات محمد محقق در ایران شمرده می شود. این شخص که حالا می کوشد در جلد طاهر بدخشی نیز حلول کند، از بدنام ترین چهره های تحمیلی ۱۷ اخیر افغانستان است. سخنان پوچ و یاوه ی وی در باره ی هویت ملی، با این اعتراض نیز مواجه شدند که چرا به افرادی همانند اینان موقع می دهند از طریق رسانه ها اذهان را مغشوش کنند (مصاحبه ی نصیر فیاض با محمد محقق در شبکه ی آریانا).

پخش ویدیوی یک داعشی به نام ابوبکر ترکمنستانی که از نام، قیافه و اندامش آشکار است همانند هزاران تن دیگر آنان که در رویداد های خشن افغانستان به جان غیرپشتون ها نیز افتیده اند، سرافکنده گی کسانی را بار می آورند که با نیات پلید، تعصبات قومی را فرصت های مغتم ورود به دولت می دانند.

افراد زیادی از قماش منتقدان بی منطق که می دیدند طالبان با درگیری گسترده، به گونه ای از توان تبار اکثریت در داخل نظام کاسته اند، با ایجاد درز های بیشتر کوشیده اند خلای قومی این رهگذر، برای آنان به معنی کرسی های خالی باشد. توام با این، کار گسترده ی رسانه یی و تبلیغی که گویا مشکلات، ناشی از

موضع خشن طالبان اکثراً پشتون اند، حتی به حد برداشت هایی رسید که محمد قسیم فهیم در محفلی که کلب صوتی آن افشا شد، مزرورانه امیدوار بود شباهت حمله ی اتحاد شوروی به افغانستان که باعث دست بالای اقلیت های قومی در سیستم شد، آنان را بر گُل کشور تحمیل کند.

هرچند تراژیدی سالیان اخیر، نسخه ی کمونیستی نشد، اما واضح است که جای خالی به اصطلاح زورگویان مسلح پشتون که اگر در دولت می بودند می توانستند با مشّت کوبیده بر دهان فزون خواهان، جلو آنان را بگیرند، هاریت دشمنان ما را به جایی رسانده که محمد محقق بار ها با ادبیات زشت، کوشیده از شان پشتون های تکنوکرات بکاهد.

روسیاهی به ذخال مانده از موضع خودفروخته گان حزب وحدت، به جامعه ی ناسیونالیست های فارس ایران نیز می رسد که حتی اکثریت ترکی، عربی و تنوع قومی خود را که به حدود ۹۰ درصد جمعیت آن کشور می رسند نیز قبول ندارند، اما مراجع مذهبی و امتیازی که ولایت فقیه از رهگذر گرایش های اقلیت شیعه ی ما به آنان یافته اند، غلامان شان در افغانستان را به نان و نوا می رسانند.

من شک ندارم که در تراژیدی ضایعات جانی و جراحات افغانان مجبور که برای کسب روزی، به ایران رفته بودند و با لشکر فاطمیون، تنها در گزارش های تایید شده تا ۱۰ هزار کشته و زخمی داده اند و بخشی به جنایتکاران جنگی مبدل می شوند، احزاب و افراد وابسته به ایران، همانند محقق و حزب وحدت، دست دارند. شاید بسیاری را از افغانستان نیز برای کمک به جنایتکاران رژیم بشارالاسد، فرستاده باشند.

سمتی و ستمی / ۱۵

موضع ضد افغانی غلامان ایران از تاجکان ستمی تا هزاره گان حزب وحدت، منحصر به این دو اقلیت نیست. ایران با تمویل محور های شیعه ی پشتون نیز توانسته پروسه های ملی ما را خدشه بزند.

من نمونه های نشراتی زیادی را دیده ام که از سوی پشتون های شیعه ترجمه می شوند و هدف تمام آن ها کمک به مداخله ی آخوند های ولایت فقیه است.

همه می دانند که ساختار نهاد های امنیتی با فاجعه ی توزیع و تقسیم قومی، رو به رو می باشد. در کشوری که ۱۷ سال پس از رشد معارف و تحصیلات عالی، هنوز روی کمیت و کیفیت کدر های مسلکی، نقد می شود، بخش بزرگ تنظیم ها یا جنایتکاران جنگ های داخلی را با روش هایی نصب کردند که اگر در ریاست امنیت با اکثریت و یکدسته گی یک گروه منسوب به یک اقلیت قومی، رو به رو می شوید، این مصیبت با همان ساختار اقلیت بر اکثریت، جلو انگیزه هایی را گرفته که از مسوولان امور، انتظار می رود.

کسی از فعالان فرهنگی شیعه با همان ماهیت چشمداشت به قدرت، پیشنهاد کرده بود که برای جلوگیری از فجایعی که نقش خود و رهبران خود فروخته ی شان را در آن ها نادیده می گیرند، پُست های ریاست امنیت را به دست آورند. این که ظرفیت مسلکی آنان تا چه پیمانه ای به ریاست امنیت، کمک می کند، از حال زار افرادی نیز پیداست که اکثر آن ها از حفره های دوران به اصطلاح مقاومت، به مقام و کرسی رسیدند، اما شامل هیچ معیاری نشدند که این همه آدم های کوه و بیابان که فقط یاد داشتند ماشه ی تفنگ را بکشند، در مدیریت، طراحی و تنظیم نهادی که

کُل کشور را نظارت می کند، در برابر بازی های پیچیده ی استخبارات منطقه، نباید درگیر گرایش هایی شوند که یک بخش منظم آنان را عقب درب ماموران بی کفایت دولتی نشانده اند تا به نام «قطعه ی محافظت از رجال به اصطلاح برجسته»، ضایع شوند و بخش دیگر برای شرکای ناخلف حکومت کمک کنند تا از اطلاعات آنان حربه ی سیاسی بسازند.

دولت در قبال تمام رویداد هایی که رونما می شوند، مسوولیت دارد، اما تفهیم این حقیقت که افراد وابسته، مسوول کردار و گفتار خود شان هستند، مسوولیت ها را تقسیم می کند. از تجربه ی ملکی تا تجربه ی نظامی، ناهنجاری هایی که با ساختار نادرست حکومت، تعصب قومی را اصل کرد و نگرش بر حکومت به مرض سوء استفاده از قدرت مبدل شده، منافع ملی به کورسویی شبیه اند که هر کس با بانگ صدای ناخراش، چنانی که غلام نام آشنای ولایت فقیه، همواره سرداده، مردم را محدود به نام و منطقه می کنند.

خشونت های داعش، حد و مرز ندارند، اما حملات مداوم آنان بر جامعه ی شیعیان افغانستان، به نگرش منفی رهبران شیعیان متوجه است که با استخبارات ایرانی، زاده شده اند. این تجربه به حدی رسیده که اثرات منفی آن، گریبان جامعه ی هزاره ی ما را نیز گرفته است.

مخالفت های آخوندی با فولکلور هزاره که با تکفیر محفل هنری دمبوره به همراه شدند تا پرخاش روحانیتی که به نام «سادات» می خواهد از جمعیت مردم هزاره ی ما بکاهد و موضع گیری هایی که خلاف حضور غیر سیاسی آن کدر های مسلکی هزاره در

سمتی و ستمی / ۱۷

دولت اند که با اخلاص سعی می کنند در محور افغانیت به کارایی دولتی بیافزایند، ضرورت تبیین حقایقی را بیشتر می سازند که وقتش فرارسیده در محاکم وجدان و دولت، به اصطلاح رهبرانی را محکوم و مجازات کنیم که با تعمیم خشونت قومی، توهین و هتک حرمت، مانع رشد سالم اجتماعی می شوند و با خلق ذهنیت های طلب قومی، مردم را محروم می کنند با پایان حساب سهمیه، شاهد باشند که یک بی سواد یک قوم دیگر، شایسته سالاری را نفی کرده است.



- گرد و خاک ارتجاع

قسم معمول چند سال اخیر روز ۲۸ اسد، فرصت های بروز عقده های حقارت و جهالت نیز شده است. با نقد میلانی، مرحوم شاه امان الله را در دار ارتجاع، اعدام می کنند. در این شکل، او با تمام کارنامه ی خدمت و احترام به مردم، فنا می شود. در روزگاری که بقایای تنظیم های فاسد به خاطر اعتماد نیروهای خارجی، از سر و بر خویش می کاهند، ذکور بی ریش و پتلون دار، اناث مودل و رستوارنت چی، حتی به حد دختر ملا برهان الدین ربانی می رسند، ستیز سیاسی آزمندانه، به امان الله نشانه می رود؟!

حامیان ارتجاع از این که بچه ی سقا را وسیله ی تکفیر تاریخی شاه امان الله بدانند، باکی نمی کنند. آنان با اغماض بر شباهت های داعشی حکومت بچه ی سقا، دوست دارند جلوه هایی باشند که وقتی طالبان را تعریف کنند، با صفت بنیادگرا و دور از فرهنگ می خوانند. در این دید تنگ، دو ارتجاع که با فقر فرهنگی توام بودند، حامیان قوم گرای بچه ی سقا و ربانی را محذور می سازند. آنان دوست دارند آن چه باعث طرد و ظن خودشان می شود، طرز تلقی جدید شمرده شود. بر این اساس، بچه ی سقا، نه فقط داعشی تاریخ نیست، بل قهرمانی ست که یک نوگرا را به نام دشمن دین، تکفیر می کند.

از ۶ جدی سال ۱۳۵۸ش تا سقوط امارت اسلامی طالبان، همگرایی تفکیری با خارج که هنوز از دامن شاه امان الله، گرفته است، کسی را متوجه نمی سازد که ستیزه جویان اقلیت های قومی

سمتی و ستمی / ۱۹

از اتحاد با شوروی تا نوکری برای سربازان بین المللی که بر اساس قرائت دینی، غیر مسلمان خوانده می شوند، به راستی چه حکمی یافته اند؟

چند روز قبل سخنرانی سیاف را دیدم که در جمع اعضای احزاب اقلیت های قومی، بیشترین جمعیت و شورای نظار، به تکفیر شاه امان الله برخاسته بود.

خوب می دانیم که نفرت باند شر و فساد از سیاف، به اندازه ی ترس آنان از طالبان است. سیاف را شریک پروژه ی ترور مسعود می دانند، اما توهم او در دنیای اخوت اسلامی را که روزی از مجرای سازمان های استخباراتی و خیرات دهنده، مردم را در صف های طولانی در انتظار می ماندند تا برای خرما و گوشت پوسیده ی قربانی، گذشته های قبل از هفت ثور را شوم بدانند، موهبت فرهنگی قلمداد می کنند.

حربه ی تکفیر در فضای باز تنقید غیر سالم دینی که با گرایش های مجوسی، حالا جایگاه رسمی آن در تاجکستان، باند و شر و فساد را قوت دل می دهد، اما از ارزش ابزاری آن نکاسته اند.

سخنان سیاف را هم‌رسانی کردند تا با شمارش ارقام ناچیز خبط های شاه امان الله مرحوم، به جامعه ی تباری و هویت تاریخی ما آسیب بزنند. این میراث تبلیغات جهادی که پس از سقوط حکومت شهید نجیب، در تعیم پذیرش فاجعه ی سقوی دوم کمک کرد، بیش از همه جامعه ی اکثریت این کشور را به چالش کشید. دیرینه ای که با کُل وجود آن تکفیر شده بود و جلوی که با فاجعه ی حکومت اقلیت ها، افغانستان را به سراشیب پستی و ذلت کشاند.

دوسیه های عظیم وحشی گری، تجاوز به ناموس مردم، ویرانی، خیانت و ایجاد درز های اجتماعی که با هزاران پوسته و پاتک تنظیمی، عملاً کشور را به گسست کشاندند، جلو هیچ سیافی را نمی گیرند! این تیغ دوسره، از کنار ارتجاع ویرانگر و شرم آور سقوی می گذرد و نقاش تاریخ امانی می شود!

چه استفاده هایی که از تنقید نامنصفانه ی تاریخ نکرده اند! بلای بد بیگانه، کاش در جوف دهان خودشان میکروب می شد. ملایی را دیدم که کم از شمایل زشت ملای لنگ ندارد. روح آن نحوست تاریخ با حلول در کالبد این جسم گنده، به سخن آمده است. یکی که از لهجه اش پیداست، از بخت بد ما، باید همتبار باشد، پدramیان را شادمان می سازد. او از میان تمام بی ریشان تاریخ می گذرد و به نبود ریش امان الله می چسبد.

انگاره های ظاهری از دین، امثال ملایانی را ناراحت می کند که می بینند کم نیستند پیروان آیین های غیر اسلامی که با تعصب ریش می گذارند. سیکه ها، ریشداران متعصب اند.

ملای جاهل که زبان سیاف ندارد، با تیغ شکسته از ریش شاه امان الله آغاز و او را با تمام عاطفه ی خدمت به مردم، در گرد و خاک ارتجاع دفن می کند. بچه ی سقا، یا سمبول فقر فرهنگی و جهالت، مهدی موعود ملاست و ملای لنگ را نماینده ی خدا می داند.

در جلو کمره، با دهان باز مقابل میکروفون، شرح دیگر ملای مزدور انگلیس را نیز دریافت کردیم. ما نمی دانستیم زیر ملای لنگ، شگفتی های تخلیق دارد. همتای جدید جاهل تاریخی خاطر نشان می کند که جناب لنگ، در هرجایی که نشست می کردند،

طبیعت جوانه می زد. فکر می کنم اگر این قیاس را برای شاه امان الله برمی شمردند، دستگاه برودکاست تنظیمی که از پخش سقوی آن لذت می برد، به حد شاهنامه بر ما تمسخر می بست.

دشمنی نهانی فرزندان ناقلین و مهاجرین با دلگرمی تجربه ی ناکام نیروهای خارجی، بیش از روز روشن شد. توهین ها، هتاکی ها، جعل تاریخ، تحریف و وارونه نمایی برای کسب مشروعیت هایی که با دوسیه ی دو ارتجاع سقوی و نوکری دنائت زده برای نیروهای خارجی، هیچ عقل سالم را وادار به توجیه نمی کنند، ما را متوجه کرده اند که با مولدان آن ها چه گونه رفتار کنیم؛ اما آن چه دل آزار است، جهالت خودی ست که دشمن را شادمان می سازد.

جای خالی مجریان حکومتداری افغانستان که تا عمق تاریخ ما تکفیر شدند، این خلاء را به نفع کی پُر کرد؟ تفکیر دینی، هنوز اگر به استخوان های امان افغان می رسد، مردانی را رها نمی کند که در نقد غیرمنصفانه، اگر غنی یا کمرزی باشند، حضور سیاسی شان، تلقی وابسته گی به بیگانه نیز شده است. منتها در نزدیکی آنان، آرایش حامیان ارتجاع که برای قدرت برای هر خودفروشی آماده استند، کمتر ملایی را متوجه می سازد که کمر بستن خدمت از تاریخ توافق با شوروی تا نوکری در بگرام، چرا رُخ پرسش ها را به دختر ملا چترالی نیز حواله نمی کنند؟ او با مودلنگ جهادی، ثریایی نیست که تصاویر خانواده گی اش را پخش می کردند تا بالاخر با نماینده گی بچه ی سقا، تحقیر شدیم؟

در طنز «تفاوت ملا، مولوی و مولانا»، این طبقه را دسته بندی کرده بودم. ملایی که ریش و لنگی را اصول ایمانی می داند، معنی «اقرار باللسان و تصدیقاً بالقلب» را نمی داند.

سمتی و ستمی / ۲۲

داکتر غنی، فاصله ی زیادی از مصیبتی ندارد که امان الله را ناکام کردند. ما ثقلت تکفیر دینی را می دانیم، اما خوب است ابله گان فراموش نکنند دستگاه ضبط صوتی - تصویری تاریخ، آن قدر دست اندر کار دارد که اگر جای امان الله را خالی کردند، محال است بگذاریم بچه ی سقا، ثانی شود.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، شرح بوستان زیر ملای لنگ را بشنوید!

<https://www.facebook.com/panjsher.afghan/videos/1859804974108467/>



- مَشْک مشکوک

متنازع شدن ارزش های ملی که پیوسته به هویت سیاسی، تعریف می شوند، مردم ما را همیشه نگران کرده است که اگر وحدت جغرافیایی آنان برهم بریزد، دیگر چه باقی می ماند؟

حتی تندروترین منتقدین تنظیمی و جناحی افغان ستیز نیز سعی کرده اند رسوم احترام سیاسی را به جا آورند؛ زیرا می دانند اگر زمینه ی ابراز وجود (افغانستان) وجود نداشته باشد، هیچ نوع تفسیر و تعبیر آنان از تاریخ، برآورده نمی شود.

رسم احترام، به ویژه به سرود ملی، یک امر بی نهایت مهم و عدول از آن، معادل خیانت است. مصاحبه ی سید نور الله جلیلی را دیدیم. او چند روز پس از بی احترامی به سرود ملی، باضعفی از خیانتش دفاع می کرد که هیچ تفاوتی با منطق یک داعشی نداشت. پنهان شدن پشت شعائر دینی، نمونه ی دیگری را تشهیر کرد که در نوع این دزد، به کاهدان زده است. او به دلیل این که چون کسی به خاطر تلاوت قرآن کریم نمی ایستد و هیچ الزامیت قانونی وجود ندارد، گفت نمی خواهد به احترام سرود ملی، به پا خیزد. جلیلی در همان لحظات نخست پخش مصاحبه اش، لعن و نفرین هزاران افغان را به مثابه ی نخستین آرای مخالف، کمایی کرد.

شعائر دینی، فرامرزی اند و تقدس باور های دینی، سنت هایی دارد که مثلاً در برابر عظمت کلام الله مجید، رسم نشسته، در همه جا ارجح است، اما اجرای تمام رسوم دینی، یکی نیستند. مراسم عبادی نماز، با حرکاتی انجام می شوند که مجموعه ای از نشستن و برخاستن است.

پس از شنیدن مصاحبه ی جلیلی، فکر کردم این نمونه هایی که صف بسته اند در مقدرات ما سهم بگیرند، اگر شعور ندارند که اولویت های مردم چه اند؟ چرا خود را مسخره می سازند؟

به جا آوردن رسم احترام به سرود ملی، نوع سنت سیاسی ست. ما در چهل سال اخیر، در خلایی نیز آسیب دیده ایم که یکی هم عدم تفکیک درست میان باور های سیاسی و دینی بود.

دین اسلام، بیش از یک میلیارد، پیرو دارد. اگر قرار باشد ارزش های سیاسی افغانستان را در برابر آن نفی کنیم، این بینش هیچ تفاوتی با نگرش یک داعشی منفور ندارد که به نام اخوانی، اما مغرضانه سعی می کند با شکستن مرز ها، در بستر هایی به راحتی زنده گي کند که خانه و جای او نیستند.

در سلطنت امانی، تقلاي خاندان بدنام مجددی برای قدرت، زود آنان را در انتظار مردم منفور کرد که می دیدند چند عرب بی سر و پای مهاجر، چه گونه به نام برادر اخوانی، در حالی که در بغل انگلیس ها خوابیده بودند، اما از شور و احساسات دینی افغان ها استفاده می کردند تا به قدرت برسند.

اگر رسم عبادی نماز را در برابر امثال جلیلی ها قرار دهیم، چون در این سنت اسلامی نیز برخاستن در برابر نشستن، مطرح است، با منطق جلیلی، باید احترام نشود؟ ادعای او که سرود ملی، افغان شمول نیست نیز عجیب بود. اگر کثرت قومی و زبانی را در ساخت سرود ملی رعایت کنیم، باید به مجموعه ی زبان هایی پردازیم که اگر از هر کدام آن ها به نام تبارز حقوق قومی، استفاده شود، باید ساعت ها بایستیم تا سرود ملی ما پایان یابد.

پخش سرود ملی به زبان پشتو با توجیه زبان ملی و این که یک اکثریت تاریخ ساز در این کشور حقیقت دارد، از چیزی نمی کاهد. در تمام کشور های دنیا، عناصر واحدی وجود دارند که هرچند انتساب خاص نیز داشته اند، اما باعث همگرایی هم پنداشته می شوند. در تنوع قومی روسیه، زبان های زیادی وجود دارند، اما در آن جا سرود ملی به زبان روسی یا منسوب به قوم روس است.

من می دانم که استاد عبدالباری جهانی با تخلیق سرود زیبای ملی، بسیار آسوده نماند؛ زیرا تداخل سلیقه یی در آن و این انتقاد به جا که باید نام های تمام بیش از ۵۰ قوم در آن ذکر می شدند یا تنها به کلمه ی افغان به معنی دربرگیرنده ی تمام اقوام اکتفا می شد، در جایش باقی ست.

ملاحظات دیگر را کنار می گذارم و به یک نکته ی مهم اشاره می کنم که متنازع ساختن ارزش های ملی و سیاسی، بی نهایت اغراض بیگانه را می سازد. به این دلیل سرمایه گذاری روی آن ها، امواج گسترده ی رسانه یی و فرهنگی را در پی داشته است. در این دنائت، جرات غیر اخلاقی، یک اصل شمرده می شود.

یقین کنید که این مَشک میان تهی (سید نور الله جلیلی) برای افراد، اشخاص و یا جناح هایی که بسیار مکتوم نیستند، پیام- گذارده است. عبداللطیف پدرام با آن همه کون پاره گی سیاسی نیز چنین نکرده بود.

توجیه ی دینی خیانت ملی جلیلی، مرا یقین می دهد که با بی حرمتی به سرود ملی، به جرات به طرفی پیام رسانده که در این امر، آنان را حمایت می کند. چند نمونه ی دیگر این طیف، سال پار در بامیان در برابر مردم هزاره ی ما، دم از هویت مستقل قومی

می زدند. وابسته گی های آنان به صدرنشینان جمهوری اسلامی ایران (سادات شیعه) زود همه را متوجه کردند که در تنوع قومی هر کجای کشور های اسلامی، از حیث خاندان و خانواده های مذهبی نیز می شود سوء استفاده کرد.

اگر در گیر فضای خفقان آور کنونی نبودیم و دستان ما با خزعلات سفارشی بیگانه، بند نبودند، استفاده از نمونه ی این مَشک مشکوک را برای شاروالی کابل، سفارش می کردیم. بهتر بود در میانه ی تهی او، زباله ها را انتقال می دادند.

بدترین نوع خیانت ملی، متنازع ساختن ارزش های ملی به شمار می رود. سرود ملی، یکی از این ارزش هاست. اگر با تفاوت خوانش سیاسی، احترام نشویم، دایره ی اخوانیسم، چنانی که امروزه از رهگذر مکتب های داعش و القاعده، پرداخته می شود، برای هیچ هویتی خانمانی برجا نمی گذارد. یادداشت:

معنی مَشک (به فتح میم) در فرهنگ های دری:

۱- خیک: پوست گوسفند دباغی شده (اسم).

۲- پوست گوسفندی که آن را درست کننده باشند. خواه دباغت شده و خواه نشده باشد و در آن ماست و آب، پُر کنند.

مشکی از آب کرد پنهان پُر

در خریطه نگاه داشت چو دُر

نظامی گنجوی

۳- مَشک سقا: مشکی که سقایان بر دوش کشند و از آن به مردم، آب دهند...

سمتی و ستمی / ۲۷



- ملا های مرتجع

اسلام سیاسی، نسخه ی بروز شده ی اعمال سیاست های فرامرزی است؛ هرچند نوعیت حاکمیت هایی را نیز می سازد که در کشور هایی چون ایران، مستعمل اند. نسخه ی فرامرزی این برداشت، منجر به پدیده ی تروریسم بین المللی شده است.

در کشور ما، تروریسم اخوانی با داوطلبان جنگ ضد شوروی، پی تعمیم این نظریه بودند تا در واحد های سیاسی، همسویی آنان با مردمانی که صاحب نام و خانه اند، از نگرش مهاجر بکاهد. بر این اساس، بی خانمانی به خانمانی مبدل می شود.

تا زمان تقابل امریکا با القاعده در افغانستان، حضور آنان به مثابه ی افرادی جا باز می کرد که بیگانه نبودند. این دیدگاه فرامرزی، اما از تحلیل هایی برکنار نماند که عقب آن ها گونه ی دیگر سیطره ی عربی به چشم می خورد. در بطن این اتفاقات، آرایش سیاسی جناح های جهادی که صاحب جاه و قدرت شده بودند، آنان را در مواضعی قرار می دهد که خاستگاه قومی و زبانی داشتند.

سیاسی زده گی های بیش از حد، ضعف حاکمیت مرکزی و کسب در آمد هایی که وابسته به تبارز قومی شده اند، درز هایی در لایه های طیف مذهبی نیز گشوده اند؛ هرچند طرد نشنلیسم، از اصول اسلامی شمرده می شود، اما تاویل قرآن، با توجیه ی نشنلیستی سوره ی حجرات (شعوب و قبایل) تضاد را وارد حدود دینیات کرد.

نسخه ی درون مرزی اسلام سیاسی در افغانستان، به ایجاد اداره ی اسلامی کمک نکرد. حکومت برهان الدین ربانی که با نیروی

جهادست ها تمثیل می شد، بدترین تجربه ی اسلام سیاسی بود. این موقعیت با تکیه به پشتوانه ی قوم و زبان، از روحیات اسلامی سود می برد، اما به پذیرش تنوع قومی نه می گفت. بنا بر این جبهات گسترده ی اوزبیکان، هزاره گان و اقوام دیگر در برابر آن، اهمیتی به تظاهر اسلامی حکومتداران نمی دادند.

جنگ های داخلی، برتری امارت اسلامی طالبان و آرایش دوباره ی جنگ ها به نام مذهبی و غیر مذهبی، عرصه ی تبارز را کلان تر می سازند. محرومیت طالبان از سهم دهی واقعی در حکومت با نگرش قومی به آنان صورت می گیرد. بنا بر این حمایت انحصاری اقلیت ها در سیستم، از حدود و مرز های امت محوری اسلامی می گذرد.

ملا های وابسته به انحصارات اقلیت ها که از مزایای امکانات بی حد و حصر، در منظر جهانی قرار گرفتند، برای نگه داشت آن ها، به جریان قومی کمک می کنند. این ابراز وجود که با جعلیات تاریخی، گویا نسخه ی خراسان در گُل تار و پود رسمیات افغانستان، سجل شده، تا اندازه ای مشکل آنان را حل می کند.

توجیه جغرافیای موهوم خراسانی که انتساب قومی نداشته باشد، در حالی که با داعیه ی داعش تصادم می کند و هراس از بینش فرامرزی جنگجویان خشن که در برابر ملا های قوم گرا قرار می گیرند، هرچند به دل زده گی افغان ستیزان رسیده است، زیرا با برداشت آنان از خراسان قومی تفاوت دارد، اما همچنان به نسخه ی بدیلی می ماند که قرار گرفتن زیر چتر آن را خرد سیاسی می پندارند. آن چه در این میان اهمیت دارد، تفکیک مذهبی ملی گرا و مذهبی قوم گراست.

در زمان جهاد، بینش قوم گرای جهادی، ظاهراً اعتقاد ملی گرای جهادی شمرده می شد. بر این اساس، تاریخ افغانستان با مهارت نفی حکومت های غیر اسلامی قبل از هفت ثور، زمینه ی تقدس تابوی سقوی اول را فراهم آورد.

در شرایط کنونی، تدقیق جریان های انحرافی که اینک از نسخه ی اسلام سیاسی درون مرزی مستفید می شوند، بسیار مهم است. عوامل افغان ستیز به نام روحانی نیز ظاهر شده اند. آنان با نگرش کُلی بر روحیات مردم، می دانند که با طرد افغانی موضوع، افغانستان را در منظر هویت قومی سجل می کنند. بنا بر این، برای تحفظ انحصاراتی که در مشارکت مستقیم با خارجی غیر مسلمان به دست آورده اند، می کوشند از داعیه ی خراسانی حمایت کنند. خوشبختانه ایدیالوگ های ملا های مرتجع، گاه با نفی مفاخر به اصطلاح خراسانی - فارسی توام می شوند؛ زیرا بسیاری آنان جزو نهضت معروف شعوبیه می باشند.

طرد افغان دوستی به نام گرایش ضد امت محوری در جهانی که بیش از یک میلیارد مسلمان، در ده ها کشور، هویت سیاسی دارند، از وجاهت جهانی کشور ما می کاهد. افغانستان در میان کشور هایی که هر کدام با وزنه های مختلف، روایت های قومی دارند، بیش از هر چیز، نیازمند تحفظ هویت افغانی ست.

ارتجاع دینی داخلی با رویکرد یک جانبه، بیشتر متوجه اکثریت (پشتون ها) می باشد؛ زیرا هر گونه اتحاد قومی، شگوفایی فرهنگی و تأمل میهنی مورد حمایت اکثریت را نفی می کند. در ۱۷ سال اخیر، تلاش های مصلح پشتون های افغانستان برای عمران، رونق فرهنگی و اتحاد قومی مورد نیاز، با بُهتان نشلیسم، رو به رو شده

اند. این ستیز در تقابل جناحی و گروهی، بسیار غیر عادی نیست، اما سکتاریسم مذهبی که از ایدئالوگ های قومی، استفاده می کند، نمایانگر انحراف عمیق در لایه های اجتماعی ست.

تفکیک و تشخیص اجتماعی که عملاً مبدل به دشمن شده اند، به ویژه در تدقیق طیف مذهبی، به این افاده کمک می کند که پذیرش آنان به مثابه ی شرکای ملی، اشتباه محض است.

جداسازی ملا های مرتجع که با اصطلاح «ارزشگرا»، پی توجیه گرایش های قومی اند تا حضور غیر متوازن یک اقلیت قومی را تداوم ببخشند، درک حقیقت دسته های دگر اندیش مذهب گرا می باشد که از معنویات، سوء استفاده ی سیاسی می کنند.

شرح تصاویر:

نمونه هایی از رویکرد قومی ملا های مرتجع. در اجتماع افغان ستیزان در تخار که با شعار «ما خراسانی هستیم!»، توام شدند، روحانیون- نقش داشتند. ملایی با حلقه ی زرد، نشانی شده است.

حمله به فرهنگ اکثریت به بهانه ی زبان پشتو که وارد فاز جدید رونق فرهنگی شده، هجوم یک ملای مزدور بر رئیس جمهور غنی که از سوی شبکه ی اخوانی «وصال فارسی»، حمایت می شود، بی اعتنایی به سرود ملی که با حرام بودن موسیقی توجیه شد، اما زبان پشتو را منظور دارد، خلاصه با حمله ها بر شخصیت های جهادی پشتون که عملاً انحصار اقلیت های جمعیت و شورای نظار را تهدید می کنند، طیف قومی ملا های مرتجع اقلیت ها را نیز به میدان آورده اند.

شرح ویدیو:

ملای داعشی بر شئون مردم و مملکت، حمله می کند. به نظر او، گرایش های میهنی، مذموم اند. در این بینش، مرز ها و وجاهت

سمتی و ستمی / ۳۲

سیاسی نفی می شوند. از این منظر، جغرافیای یک کشور، متعلق به مردم آن شناخته نمی شود. بنا بر این، تابع چالش هایی می شود که گروه های تروریست، خلق می کنند. این کنش باعث زیان میلیون ها تن شده است. القاعده، بدون توجه به اضرار تقابل آنان با جهان، افغانستان را در معرض هجوم قوای بین المللی، قرار داد.

<https://www.facebook.com/Videobeben/videos/1830147567021177/>



سمتی و ستمی / ۳۳



مولوی وزین غوثیزاده
2 t. • 

امیدوارم نشرات شمشاد به ہمیش خاموش گردد
شمشاد رسانهء وابسته و تفرقه انداز میان اقوام باهم برادر افغانستان!!

Se oversættelse

  18 34 kommentarer

Synes godt om Kommenter Del



مولوی عباسی
Saturday at 10:49 AM • 

اینجانب رئیس شورای ولایتی پنجشیر بوت که به روی گلبدین حکمتیار پرتاب شده است را ۱۵۰۰۰ دالر خریدارم.

   319 97 Comments

 Like  Comment

سمتی و ستمی / ۳۴



مصطفیٰ عمرزی

سمتی و ستمی / ۳۵





- نیرنگ ملا های سقوی

در مقاله ی «در جلد دیگر»، کوشیده بودم تبیین شود گروه های افغان ستیز برای فرهنگ سازی های ضد افغانی، از چه شگرد ها و ترفند هایی استفاده می کنند. در این مقاله، می کوشم با ارائه ی یک سند دیگر، پرده از خباثتی بردارم که ظاهراً به نام دین، می خواهند در برابر نام «افغان»، علم کنند.

فرهنگ افغانی در تنوع هنر ها، پدیده ها و معنویات، به موسیقی می رسد. آهنگ های محلی افغانی از قطغنی تا لوگری، گاه نوای دمبوره و گاه با دهل و سرنا، جوانان افغان را به میدان می آورند. در این باب، تجلی قدرت اندیشه در عمل، عاطفه، زبان، حماسه و حتی باور های دینی- مذهبی، رنگ گرفته اند.

آفرینش های هنر افغانی در سازگاری با پدیده های نو(مدرن) از چند دهه به این سو، نام هایی را به جاودانه گی آورده اند که در سویی شادروان احمد ظاهر و در جایی فرهاد دریا در اصالت هایی منشه از فرهنگ افغانی، موسیقی ما را در کنار محلی، کلاسیک و انواع کنونی نیز به خانه ها و خلوت های آرامش افغانان می کشانند.

در این شکی نیست که فرهنگ افغانی در سایه ی تهذیب و باور های دینی، کمتر تنزل می کند، اما سیاسی شدن های نوع خاص و بازاری شدن های بیش از حد در ۱۶ سال اخیر، مواردی را وارد فرهنگ ما کرده اند که اگر در دمبوره و ساز قطغنی، اشعار مستهجن، تهذیب را تهدید می کنند، می توان نگران شد که اعتراض برای اصلاح(نه حذف) موجه است.

آشنایی ما با ستیزه گران ضد افغان، به شناخت انواع حربه ها، ابزار و شیوه هایی رسیده که آدرس ها و افراد کاملاً معلوم الحال دارند، اما ایفای نقش در همه گونه، هشدار می دهد با تمرکز بر سویی، نباید از جوانبی غافل ماند که مثلاً یک ملای ظاهراً دشمن عصبيت قومی، با دست آویز دینی، اما همان کاری می کند که حالا از خلوت های ستمی - سقوی، کاملاً به ستیز و تریون رسیده است.

برنامه ی «ستاره ی افغان» را می شناسیم. این برنامه، ابتکار تقلیدی تلویزیون بسیار تجارتي طلوع است که گرداننده گان آن با اعتقاد کامل به پول، از فرصت های بازار آزاد افغانستان، استفاده ها کرده اند. جاذبه ی نام، کسب شهرت و آن چه از تجارت این برنامه می ماند، تلویزیون طلوع، طیف جوانان افغان و دونرانی را معرفی می کند که هر بخش به دنبال آرزویش به آن، رو آورده اند. پس از یک دهه از عمر این برنامه، در بُعد مثبت، ده ها جوان افغان، فرصت یافتند خودشان را در عرصه ای بیابند که ظرفیت داشتند و از این طریق در بازار هنروری، حالا کار و کمایی نیز دارند. رشد این برنامه، در تغییر اذهان عامه به جانب جامعه ی غیر سیاسی، انگیزه های زیادی ایجاد کرد تا همانند ورزش و... مردم ما پس از مصایب بی شمار، هرچند در گیر بحران اند، کمی به زنده گی و آسایشی فکر کنند که فقط در دنیای هجرت در کشور های اروپایی و امریکایی می دیدند. اهمیت خوانش ملی این برنامه و توجه بر بازتاب فرهنگ های محلی افغانی، آخرین ابتکارات خوب این برنامه بودند که مردم را شادمان کردند.

و اما در زمینه ای که زیر فشار است (طرف های در گیر و ایدیالوژیک) و تهدید باور های سنتی غیر تعریف شده در کمین،

شاید تجسم بیش از حد ابتکارات تفریحی، بازار کاری را گرم کنند که همواره از تکفیر دینی دیده ایم. بنا بر این، ملاحظه ی فرهنگی با توجه به زمان و مکان، می تواند در نگه داشت دست آورد هایی کمک کند که در چند قدمی تکفیر و حتی حذف، قرار گرفته اند.

به دلایل مختلف، در حالی که حذف و تکفیر تفریحات و بخشی از فرهنگ افغانی، در بود حاکمیتی که با وجود هزار مشکل، مدنی ست، کاملاً غیر منطقی می نماید، اما جا های خالی ناشی از بازار آزاد، می توانند به دست آویز هایی مبدل شوند که با اندک دقت نیز می توان رد افغان ستیزی ها را در آن ها جست و جو کرد.

بار دیگر در صفحات بسط فرهنگ سقوی - ستمی، شاهد صدور فتوایی شدم که در یک نمونه ی معلوم الحال، این بار از طریق دین، وارد شده اند. در این مقاله، دو نمونه ی اسنادی را می بینید که وقتی رد آن ها را در آدرس های افغان ستیز یافتید، مبرهن می شود اصل مسئله چیست؟

در حالی که موضع دولت در قبال حمایت از فرهنگ، ستودنی می باشد و تلاش هایی می شوند و صد ها هنرمند، فقط در عرصه ی موسیقی، از زن و مرد تا پیر و جوان شناخته شده اند، خط و نشان کشیدن برای برنامه ی «ستاره ی افغان»، فقط به این بهانه که در کار موسیقی ست، باعث شک می شود.

همین اکنون اگر به آدرس های اینترنتی ضد افغانستان، مراجعه کنید، کم نیستند مقاله و خبر هایی که برنامه ی «ستاره ی افغان» را با نام «افغان»، نقد و نکوهش کرده اند. به سایت «تاجیکم»، مراجعه کنید! هنوز در آن سایت، مضمون احصائیه ی وجود دارد که

متشبین ستمی در جمع دوستان تاجکستانی خود، زور زده اند تفهیم کنند «نام افغان» برای این برنامه، درست نیست. ادله ی معمول، همان حماقت مستعمل است که چون خاص یک قوم است، قبول نمی شود.

توجه کنید که برنامه ی «ستاره ی افغان»، با شهرت و وجاهتی که به دست آورده، یک ابتکار نه تنها مشهور و همه گیر داخلی ست، بل فرامرزی شده است. به این دلیل، با شهرت حاصل از این برنامه، تجلی نام «افغان» در یک عرصه ی هنری، از همان مزایایی ست که شاید دست اندرکاران تلویزیون طلوع نیز آن را نخواهند.

تلویزیون طلوع با حساسیت بالا در برابر مسایل تجاری و سیاسی، آن چنان با ظرافت عمل می کند که اگر متوجه نشوید، به خوبی در نقش ابن الوقتانی قرار دارند که فقط به پول ایمان دارند. من به یاد دارم در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، به ویژه بخش خبر این تلویزیون در زمان کاهش و افزایش آرای اشرف غنی و عبدالله، اگر اشرف غنی موفق می بود، ادبیات کاربردی آنان با قید «افغان»، بیشتر برود کاست می شد، اما در زمان پیشی عبدالله، آن قدر در استفاده از عبارت «مردم افغانستان» و «مسایل افغانستان» و امثالهم، افراط می کردند که از رهگذر دستور زبان، وقتی ایجاب انتساب با نام افغان می بود در درمانده گی محض، مثلاً به جای یک افغان، می گفتند «یک شهروند افغانستان».

شهرت برنامه ی «ستاره ی افغان»، خلاف آن چه از مسوولان تلویزیون طلوع می شناسیم، امر طبیعی ست؛ اما فرامرزی شدن آن باعث شده افغان ستیزان با دست آویز کهنه (تکفیر دینی) در حالی که مسئله ی موسیقی و هزاران اهل این هنر در افغانستان در تمام

سمتی و ستمی / ۴۱

اجتماعات قومی، فرهنگی و تجاری مشخص اند و دولت، هرگز در برابر آنان، علم مخالفت، بلند نخواهد کرد، ما را به این شک نزدیک تر کنند:

حذف برنامه ی «ستاره ی افغان»، بیشتر به خاطر حذف شهرت آن به نام «افغان» است!

در زیر به دو سندی بنگرید که از آدرس یک معلوم الحال سقوی، گرفته ام. قبلاً این آدرس را که صد ها نمونه ی دیگر نیز دارد، معرفی کرده بودم. نام این آدرس، مستعار گونه است و در نبود تصویر گرداننده، با آن چه نشر می کند، شک ندارم که شاید یکی از همان افغان ستیزان معلوم الحال با تخلص های آریایی یا خراسانی، عقب آن باشد. خوب است به این آدرس بروید و ببینید که هرچند در جلد یک عالم سنی قرار دارد، اما با تعمیم مفردات و کلیات «فارسیسم» و دشمنی آشکار با پشتون ها، اگر به آخندان ایرانی می تازد، این کار را در حد مذمت اهل تشیع می کند.



سمتی و ستمی / ۴۲



اعلامیه مطبوعاتی !

تاریخ: ۲۸/میزان/۱۳۹۶

گردد همای علماء و ملت مسلمان افغانستان بخاطر لغوی تمام برنامه های مبتذل خصوصاً برنامه بنام [ستاره افغان] و تہ کردنی اعطای تقدیرنامه از طرف بعضی ادارت دولتی برای رقاصه ها تحت نام هنرمند این عمل جفا در حق ملت مسلمان افغانستان بحساب میاید.

زیراکی پخش و نشر همین برنامه های مبتذل باعث تشدید جنگ وعدم صلح وثبات وتشنج از هم گسیخته فرهنگی و بالا سطح جرایم و اضمحلال و فروپاشی ارزش های اسلامی، ملی، اجتماعی و خانوادگی شده است.

بنأ از تمام ملت مسلمان افغانستان، اعم از علماء، روحانیون، استادان پوهنتون، مکاتب، محصلین، جوانان، کسبه کا، تمام مردم احترامانه تقاضا میگردد. تا با اشتراک در این گرد های مسؤولیت ایمانی، اسلامی و ملی خود را ادا نمایند.

نوت:

الف: بنأ از تمام رسانه های چاپی، صوتی، تصویری کشور احترامانه تقاضا مینمایم تاجت پوشش این گرد های تشریف آورده مسؤولیت ملی و اخلاقی خود را ادا نمایند.

ب: بنأ موضوع برای مسؤولین محترم امنیتی اعلام شد تا در زمینه همکاری نمایند.

اجرکم علی الله:

با احترام



شورای حمایت از ارزش های اسلامی

ادرس: مسجد عیدگاه نزد پل محمود خان، کابل

وقت: روز جمعه ۲۸ میزان ساعت ۲:۳۰ دقیقه

- نیمچه ملا، کفر می گوید!

سال گذشته نیز چند روز مانده به جشن استرداد روابط خارجی (به تعبیر من؛ زیرا در سه صد سال پسین، هرگز مستعمره نبودیم و استعمار انگلیس فقط باعث تعزیرات بر روابط بیرونی شده بود) که بدون شک، با گرامیداشت از شخصیت و کارنامه ی اعلی حضرت غازی شاه امان الله (رح) به همراه می شود، ملای جاهل (عبدالصبور) با گستاخی، او را مرتد و کافر خواند. هنوز چند روز به ۲۸ اسد مانده است که بار دیگر، دهن این ملای جاهل باز می شود و به مصداق مثل مشهور مردم ما «نیمچه ملا، کفر می گوید!» مثل این که «کوک» شده باشد، این روبات روستایی به شخصیت و دیانت یک مسلمان بزرگ و واقعی، حمله می کند.

تدین، ایمان و باور در اسلام در تاکید «اقرار باللسان و تصدیق بالقلب» (به زبان اعتراف و به قلب تصدیق) از فی نفسه های امور مومن، میان الله و بنده، در «تصدیق به قلب» در مکنونات نهفته است. بنا بر این، تعیین حد کفر و شرک تا زمانی که کسی با نفی «تصدیق به قلب» شناخته نشود یا مخالفتش را کاملاً ظاهر نسازد، صدور حکم کفر و ارتداد بر وی، در دین ما، حکم افتراء، بُهتان و تهمت می شود.

اعلی حضرت شاه امان الله، از زمانه جلو زد. بنا بر این، تنها ماند. خیال او در تغییر پُر شتاب، در حالی که اندیشه ی اش در تعمیق به مسایل ملی به یقین رسیده بود، در گیر ظواهر می شود و در آن روزگار مقید، اگر اشتباهات کوچک وی، تقصیر ورزی شده اند، چند دهه پس از او، در جامعه ای که آزادی ها، حضور زنان و

خردورزی توجیه می شوند، نه فقط اشتباه دانسته نمی شوند، بل اموری پنداشته می شوند که ضروری اند.

در چند سال اخیر، با وجود دشواری ها و معضلات، گام های قشر آگاه در امتداد مسیری در شتاب اند که مبدای آن ها، بدون شک به روش های آن انسان بزرگ و مسلمان (شاه امان الله) هم می رسد.

شاه امان الله، پدیده ی باستانی نیست که مسئله ی تاریخ او را به راحتی تعریف کرد. هنوز فرزندان زنده اند و هنوز ملت ما، مردی را به یاد می آورند که در جاده ها می رفت. با قیچی کوچک، تکه های خارجی را پاره و مردم را تشویق می کرد از دسترنج داخلی بخرند. این آرمانگرایی، هرچند بر تولید داخلی توجه نمی کرد، اما مردی که از ارگ با پای پیاده به راه می افتاد تا به مکتبی به باغبان کوچه برود و فرزندان مردمش را بیاموزند، مردی که حاضر نشد اوباش ارتجاع را تویخ کند (استفاده از سلاح سنگین) و خیال می کرد می شود در جمع اکثریت نیمچه ملا، ابتکار کرد، با گذشت دهه ها از تغییر رژیم ها، امروزه به حسرتی می ماند که افغان ها در دل دارند.

در آرمانگرایی های امروزی، خواسته های مردم در تامین اولویت ها، اصول اساسی، انسانی و اخلاقی ای به شمار می روند که شاه امان الله در روگار اکثریت نیمچه ملایان، فکر کرده بود رفاه مردم، مهمتر است.

در واقع تامین نیاز های مردم، اگر در تعاریف دولرداری و حکومتداری، انواع ایده های مدینه ی فاضله دارد، در دین ما به حکم واضحی می ماند که از پیامبر (ص) تا صحابی جلیل القدر، بر

آن تاکید می کردند. سیدنا فاروق اعظم (رح) در کوچه ها و جاده های مدینه و مکه می رفت تا مردم گرسنه نمانند و در رفاه باشند. در عصر امانی در اختیار سلوکی که بدون شک با تبعیت از بزرگان اسلام ماست، یاد امان افغان گرامی باد.

حدیث مشهوری ست از حضرت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) که خوب ترین مسلمان، کسی ست که مردم از دست و زبان او در امان باشد.

ارتجاع نخستین در افغانستان، سوغات سیاسی ای نیز بود که با تایید حدیث شریف، نخستین نیمچه ملایان، میراثی به یادگار بگذارند که یک ملای جاهل و خبیث داعشی، هشتاد سال پس از پایان امارت شاه امان الله و نیم قرن پس از وفات او، ژست بگیرد و وانمود کند که اگر محاسن شما دراز شدند، به ضم لنگی و کسر بی فرهنگی، می توان مردمی را فریب داد که خیلی وقت است نقد دین را هم وارد مباحث ضروری تغییر و اصلاحات کرده اند.

من ملا صبور را زیاد نمی شناسم؛ هرچند تا مرد چیزی نگوید (اگر باشد)، عیب و هنرش نهفته باشد، ولی حضور او با فهم کوهدامنی که در همسویی با وی کمی ندارد و در سلسله ی این گستاخی ها در سایه ی اخوانیسم سیاف، بالاخره پُستی می یابد که مقرری در تاجکستان بود، اما ارزانی امثال شان باد که لیاقت بیش از تقرر در یک کشور فقیر و عقب مانده را هم ندارند.

فهم کوهدامنی در یک تلویزیون خصوصی با ملا صبور و یک گرداننده که به شمول خودش از قوم تاجک بود، در حالی خزعبلات ملای پشتون را گوش می داد که وی با تاختن به شاه امان الله که چون ریشش را می تراشید، گویا مرتد است، در حد کسی هم واکنش نشان نداد که در برنامه ی خوب «بیان و بین» در

تلویزیون «امروز»، جرات کرده بوده در واقع اصالت فرهنگ های خراسانی - فارسی را برملا سازد. او همیشه با استطاعت خوب دینی، سراغ دین فروشان می رفت؛ اما در برابر ملا صبور با همتبار دیگرش (گرداننده) که هر دو با ریش های تراشیده، حضور داشتند، به خاطر تضعیف مشروعیت شاه امان الله و پشتون ها خود را به کوچه ی عبداللطیف پدرام، زده بود.

چپ پشتونی نیز با خیانت به ارزش های تاریخی پشتون ها، شیرازه ی کشور را آسیب می زند. در جبهات مجاهدین افغان هم که جهت امور ملی و دینی می جنگیدند، جای این تفکر را باز می کنند که حاکمیت کفری کمونیستی با نقشی که از روزگاران مدنی قبلی داشت، ادامه ی یک پروسه ی کفری سیاسی ست که گویا به آل یحیی ختم می شود.

یک کتاب ارزشمند استاد سیستانی را خوانده ام (حبیب الله، کی بود؟ عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان) که چه گونه ملای محیل و منافق (برهان الدین ربانی) استاد خلیلی اپورچونیست را تشویق کرده با نگارش کتاب به اصطلاح «عیاری از خراسان» یا جعل آشکار تاریخ، در خلایی ایده سازی کند که وقتی مسئله ی نقش اساسی پشتون های افغانستان در بستر تاریخی حاکمیت آبایی شان تحریف می شود، این جای خالی با استفاده از فرصت های سیطره ی مذهبی و باور های دینی جامعه ی افغانستان، به ویژه میان پشتون ها، به گونه ای راه را برای کسانی باز کند که در جانب جهادی، با نمونه ی تاریخی بچه ی سقو، فکر می کردند بدون درک ارزشمندی و رسالت های حاکمیت اسلامی که تامین نیاز ها

و رفاه مردم در آن شرط است، به غیر پشتونی ارج بگذارند که در این احترام، بیش از همه به افغانستان و قوم خودشان جفا کردند. بچه‌ی سقا در هاله‌ی مشاوران محیلی که می‌دانستند چه گونه از باورهای مذهبی، سود بجویند، تا سرحد نمایش مجسمه‌های موزیم به مردم که گویا امان الله خان می‌پرستید، با سطح بلند تبلیغات و تهمت و با تحریک حساسیت مذهبی، می‌خواست مردم بر اعمال بانندی غافل شوند که چیزی جز مصیبت و پاشیدن بذر نفاق نداشتند.

پس از تجربه‌ی سقوی، تجاوز بی‌شرمانه‌ی شوروی در افغانستان، حاکمیت ننگین ربانی و بالاخره شرکت سهامی کنونی، زمانی که معضلات حاد می‌شوند، شگردهای دشمنان ما برای استفاده، بیش از همه روی باورهای مذهبی می‌چرخند؛ هرچند باند شر و فساد، سقویان، ستمیان و گویا فعالان مدنی ضد افغانستان، نتوانستند از تقابل طالبان با جامعه‌ی جهانی، به انجام تحریفی برسند که این درگیری، مسئله‌ی قومی با جامعه‌ی جهانی می‌شود و از این حیث، آسیب‌های جدی به اکثریت پشتون‌ها وارد شده‌اند، اما توجه آنان برای کسب مشروعیت، در حالی که در سطح صالح‌ها (امرالله) اسلام را در گسست ایده‌یی، حتی به نام «اسلام سیاسی اسلام نیست!» در منظر نقد غیر مستقیم انداخته‌اند تا زیر آن، عقده‌های حقارت را با باستان‌گرایی در اباطیل زردشتی، عرفانی و تصوفی ببیند که نقش‌آبایی‌شان در تعمیم شرک در شناخت از این مکتب‌هاست؛ ولی به خوبی می‌دانند که سطح بلند مذهبی بودن مردم ما آنان را کمک می‌کند دزدان، فاسدان، خاینان و جنایتکاران هم‌تبار را توجیه، تبرئه و مقدس بسازند. بی‌هیچ نیست که اگر از امثال ملا صبور‌ها پرسیده شود، حیب‌الله کلکانی، چه

صیغه ای ست؟ به نام خادم دین رسول الله، دهن - پاره می کنند. تفصیل این که حبیب الله از کمترین آگاهی های دینی نیز بهره مند نبود، در جایش تبیین شده، اما کارنامه ی مردان و زنان اسلام در فی نفسیه ی امور ایمانی، بیشتر در حالی تایید می شود که چه گونه گي حاکمیت آنان، به چه اندازه در تامین اولویت ها، رفاه، امن و آسایش مردم، صورت گرفته است.

امارت امیر المومنین عمر فاروق (رض) نه به عنوان یک حاکمیت دینی، بل مدیریت عظیم تاریخی شناخته می شود که در جغرافیای امارت، کسی بی کار نبود و نیازی به گدایی نداشت و مردم در تامین امنیت، زنده گی می کردند. خوب فکر کنید، اگر اتحاد مردم در سرکوب سقوی اول، صورت نمی گرفت و فداکاری تحریک اسلامی طالبان افغانستان که با سقوط حکومت ننگین ربانی، نه فقط مردم را نجات دادند، بل اسلام را از ورطه ی اتهاماتی رهانیدند که با مثال حکومت ربانی، بدترین تجربه ی سیاسی عنوان شده بود، چه چیزی بیش از تجربیات تلخ می یافتیم؟ امروزه در تداوم سیاسی فقط گروهک هایی که در شراکت های سهامی پس از طالبان، به ویژه رهروان سقاوی گری اند و با آنان، نابسامانی ها و اجحاف حد ندارند، به انجام چه خیری رسیده ایم؟

اندازه و حیثیت کسانی که ما و بزرگان ما را نقد می کنند، معلوم است. من فکر می کنم کوک کردن ملایان جاهل، مانند ملا صبور، کاملاً عمدی ست. باند سقوی و شر و فساد در این امر دست دارند. آنان با مٌهر ارتداد و کفر، کوشش می کنند به چشم مردم، خاک پاشند؛ اما یک خاطره ی جالب! به یاد دارید وقتی با مدیریت ناکام و شخص بی کفایتی با شهرت قسیم جنگل باغ،

کندوز- سقوط کرد، مخالفان مسلح یا طالبان با افتخار در چهار راه ها در کنار تصاویر شاه امان الله، عکس های یادگاری گرفتند. بلی، مردم ما پس از سال ها بدبختی، می دانند که مسایل ایمانی، امورات مکتوم و قلبی، میان الله و بنده اش اند. مردم ما مسلمانی را بر اساس خدمات می شناسند. در افغانستان در این حقیقت، کسانی جا دارند که همانند امان افغان، هرچند اشتباه کردند، اما سربلند رفتند که به خاطر مردم، رفاه و آرامش شان، بازنده شده بودند.

وقتی تصاویر دختر ملا ربانی را در مجله ی سکسی «هارپر بازار» دیدم و توجیهات او را خواندم که چه گونه زیر قبای یک منافق، اصل شر وجود داشت، می توانیم خاطر جمع باشیم که دیگر مردم ما، مسلمانی را بر اساس ریش، لنگی و نام، تحویل نمی گیرند. در افغانستان ما، مسلمانی واقعی، مسلمانی امانی شده است.

سقاویان با صدور اتهام، تهمت و دروغ، پی توجیه و تقدس دزدانی اند که در شکل تاریخی، ۹ ماه می شوند و پس از هفت ثور، در درازنای تنظیم های خاین، مملکت را نابود کردند و بقایای آنان، کاسه لیزی، آستان بوسی و پاک کاری بوت های خارجیان را با تفویض تمام امور مملکت، اصول مدنی و فرهنگی می دانند.

و اما امثال و حکم دری افغانی، چه قدر جالب اند: «نیمچه ملا، کفر می گوید!» کسی که از دین به درستی نداند، نیمچه ملاست! متن دیالوگ کارتون استاد هژیر شینواری:

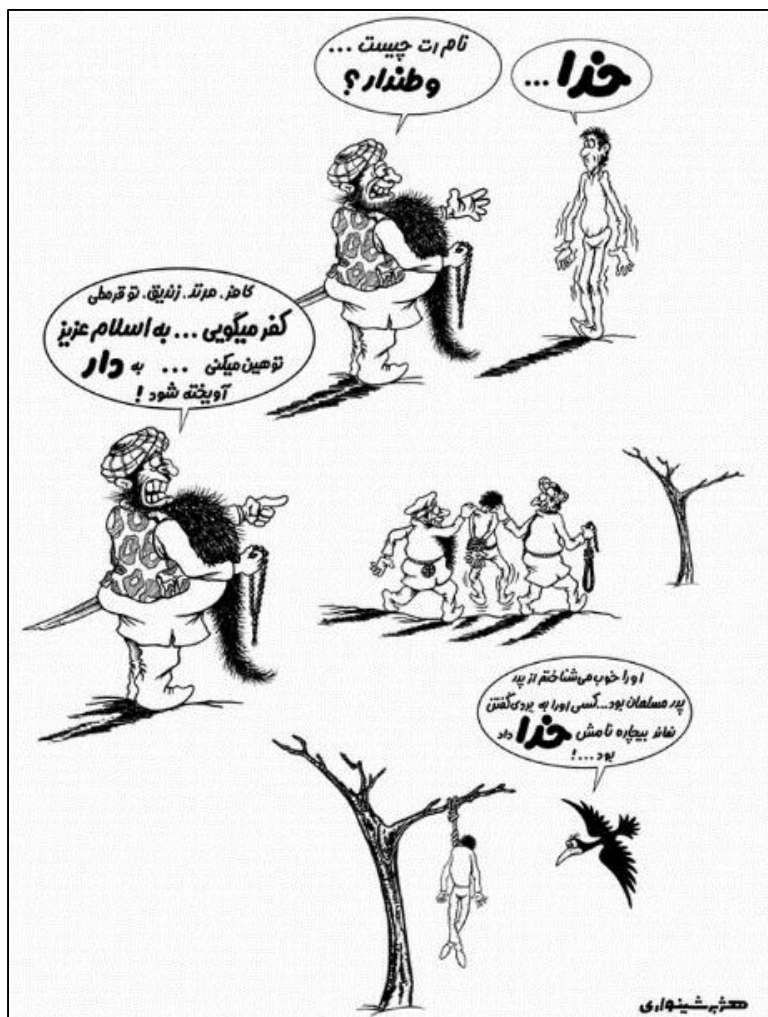
نیمچه ملا: نامت چیست... وطندار؟

مرد: خدا...

نیمچه ملا: کافر، مرتد، زندیق. تو قرمطی کفر می گویی... به اسلام عزیز، توهین می کنی... به دار آویخته شود!

سمتی و ستمی / ۵۰

پرنده: او را خوب می شناختم. از پدر پدر مسلمان بود. کسی او را به «بردی» گفتن نماند. بی چاره، نامش «خدا داد»... بود!



فصل دوم / ستمی

- اعضای سرکس

در میان فعالان سرکس سیاسی افغانستان، احمد بهزاد در رده ی اول منافقان، قرار دارد. در تجمع اعتراضی ۲۰ نفری به حمایت از پدرام که همانند اعتراض جنبش به اصطلاح رستاخیز تغییر، تقریباً مردمان بی سروپای کوچه و بازار با پرچم های شوم دوره ی ربانی در کنار مجوس گرایان، نعره ی تکبیر می گفتند که اگر وارد دنیای نشراتی امثال پدرام ها شوند، خط ارتداد و کفر آنان به ماجرای کتاب «سنگ های آسمانی» نیز می رسد. این دو جریان متناقض، اما با امیدواری، گردآمده بودند تا نشان دهند آخرین نمونه های روزگاران روسیاهی در حال افول می باشند.

هموطنان زیادی را دیده ام که از دیده درایی احمد بهزاد، شکایت می کنند. آنان می گویند این شخص دلقک، چه گونه نمی شرمد که بدون بررسی تمام ابعاد تاریخ، اگر انتقاد می کند، در دهنی به گشادی تنور نانوائی، فقط پشتون ها حریق می شوند، اما بدون توجه به شهود ملت، وقتی از ربانی، مسعود یا گذشته ی جنایتکاران تنظیمی، حزبی و جناحی غیر پشتون یاد می کند، یکسره در خط مداحان درباری آبا و اجدادش، از قاتلان، خاینان و خودفروخته گانی سپاس می گزارد که آدم درمی ماند طاعون های غیر پشتونی یک قرن اخیر در افغانستان، از بچه ی سقا تا ربانی و ربانی زاده گانی کنونی، غیر از ویرانی، تجاوز و تولید مثل، از کارخانه ی آی.اس.آی تا حال، چند تا خشت عمران در ویرانه های این کشور گذاشته اند؟

اگر به نه ماه حکومت کلکانی، مراجعه کنید، همانند بیل و کلندی می مانند که همه چیز را نابود می کنند. ماشین جنگی سقاوی دوم با تمام توان، چهار سال تمام روی مناطق مربوط به عبدالعلی مزاری، آتش باری می کردند که می دیدند در برابر یک جوانک محصل زمان شهید داکتر نجیب الله (جنرال شفیق مشهور به دیوانه) قهرمان به اصطلاح ملی، بارها نومید شده بود که می دید در برابرش اجساد قوماندان های بزرگ ساخته شده ی اتحاد شوروی، مانند برگ درختان می ریزند، اما او تا زمان ظهور طالبان، جرات نکرد وارد ساحه ی غرب کابل شود.

وقتی فرار از منطق به مرز آخر می رسد، مردم ما می گویند «انصاف، چیز خوبی است!» کسی منکر نیست که در ۳۰۰ سال اخیر، مردمانی از اکثریت پشتون ها، دچار خبط و اشتباه نشده باشند. در ارتجاع اول، اگر به جای فوران احساسات مذهبی کذایی، از عقل استفاده می کردند، بعداً پشیمان نمی شدند که چرا شاه امان الله را از دست دادند و مجبور نمی شدند علیه حکومت بچه ی سقا، ایثار کنند تا آن شرم تاریخی، زایل شود.

احمد بهزاد با روسیاهی خالص، پس از نشخوار عبارات ۲۵۰ سال، اصطلاحات فاشیسم و نمونه های دیگر، در دیگ خودجوش قیر مذاب که به سیاهی تعصب آنان می ماند، از ربانی، مسعود و امثال آن ها، گل های سرسبد ساخت.

مگر می شود به چشم مردمی خاک زد که به یاد دارند در حکومت نحس ملا ربانی، فقط در پایتخت با تمام قهرمانانی که روسان، ماهرانه از اعضای جمعیت و شورای نظار، ساخته بودند، نمی توانستند به چهار اطراف شهر که در اختیار حزب وحدت،

حزب اسلامی، حزب جنبش و دیگران بود، بدون مجوز مزاری، حکمتیار، دوستم و دیگران بروند.

فقط در چهار سال، بلاهایی بر سر مردم آوردند که وقتی طالبان، شهر را از وجود جمعیت و شورای نظار پاک کردند، ناگزیر شدند به آنان شهرت «شر و فساد» بدهند. در مخروبه های باقی مانده از حکومت نحس ربانی، سایه ی سیاه ارتجاع اول نیز دیده می شد.

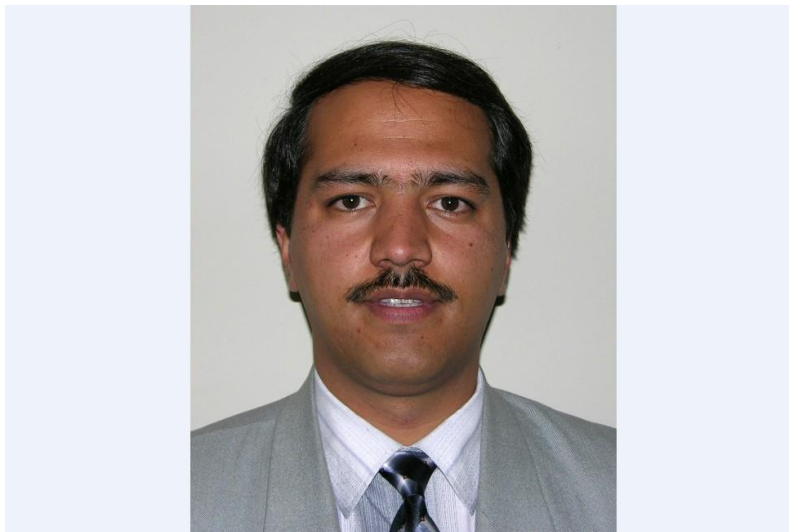
بیش از صد سال از تنوع منابع تاریخی می گذرد. نسل ما در نیم قرن اخیر با استفاده از تمام امکانات تخریکی، فقط محتاج قلمبردازی نیستند. کافی ست به شبکه ی جهانی یوتیوب مراجعه کنید تا هزاران سند و مدرکی را مشاهده و به دست آورید که فقط در نمونه های ربانی و مسعود با تمام کیفیت صوتی و تصویری، آنان را در حال اجرای اعمالی ثابت می کنند که حتی در یک درصد آن ها، ماهیت عمرانی، انکشافی و صلاح مردم به مشاهده نمی رسد.

با ادعاهایی کذایی مقاومت و جهادی که اکثر ساحات آن ها بیرون از محدوده ی جمعیت و شورای نظار، اتفاق افتیده است، حذف تواریخی مشکل می شود که صوتی و تصویری می شوند. بدبخت هایی که با عقده های حقارت، خودشان را ریشخند می سازند، نباید فراموش کنند: افول در چشم مردم، خیلی بدتر از آماجی ست که پدرام را دربرگرفت و دیری نشاید که دوسیه ی حل فساد او را مختومه کنیم.

شرح تصویر:

احمد بهزاد در دور نخست ولسی جرگه. در این تصویر، آقای بهزاد با موهای سر، هنوز از عقلی بهره مند بود که حالا با ریختن موهایش، در حال زایل شدن است.

سمتی و سمتی / ۵۴



The Saqawi Return - - (بازگشت سقوی)

در سینما، فلم‌هایی که ظاهراً جلب توجه می‌کنند، بدون اهمیت مسئله‌ی محتوا، هدفمندی و پیام سازنده، به وسایل مولد برای سرمایه‌هایی مبدل می‌شوند که بیشترین از مدرک پوچی، بی‌هوده‌گی و گاه ابتذال، اوقات مخاطب را هدر می‌دهند و تا چند قسمت بعدی عددی، نمونه‌های زیاد دارند.

در تکرار مکررات تاریخی، سیاسی و اجتماعی ما، شباهت‌های رویدادها، به خصوص در دو تجربه‌ی سیاه تاریخی، به سوژه‌هایی مانده شده‌اند که در عجایب ادعای فرهنگ و دیرینه‌ی به اصطلاح درخشان تاریخی، مدافعانی بیابند که تبارز آنان، با آن همه ادبیات مفخره (خراسانی - فارسی) پارادوکس اجتماعی - سیاسی می‌شود تا مشاهده کنیم کسانی که در برابر واقعیت‌های مسجل این کشور، موضع می‌گیرند، چه گونه مردمانی‌اند؟

جبهه‌ی ضد افغانستان، در چند موضع، ادبیات متفاوت دارد که در تمام انواع، اگر ناراض باشد، انتقاد او سقوط در منجلاب فحاشی است. اگر اهل تاریخ باشد، ابزارش جعلیات تاریخی و اگر اهل اجتماع می‌شود، حضوری، نماد جعل، بی‌سواد، ستیز با دانش و دشمنی با منطق می‌شود.

۹ ماه تاریخ معاصر افغانستان، در حالی که منزل افول بود، اما در پی آمدش در چپ و راست مردمان مدعی، به فرهنگی می‌ماند که چند دهه پس از آن، تحلیل آن رویداد شوم در متن مدعای گروهکی که با گستاخی، اما در سایه‌ی خارجی، اهل میدان شده‌اند، در شگفتی این حقیقت رسوا می‌شود که بالاخره منتقدان

منظر تاریخ افغانستان، اگر اهل منطق باشند و اصولاً اخلاق را رعایت کنند، نمی توانند بدون عصیت قومی به ابزاری متوسل شوند که دو روی یک سکه ی سیاه تاریخی اند؟

تحلیل های عجیب که فلم ارتجاع سقاوی را به قسمت چهارم می رسانند، در مخطوطاتی به سیاهی می رسند که در همه جای آن ها، مصرف کننده گان ادبیات نقد، اما در جایگاه خیالی و توهمی کسانی که در کمترین های تاریخی، ثبوت هیچ اند/ ویرانی، عقب گرایی و ابتذال را صرف در ملاحظه ای توجیه می کنند که اگر کننده گان، همبار باشند، مشکلی نیست.

چهره های مردمان بی چاره، فقیر، محروم، بی سواد، بی فرهنگ و حتی بی هویت، زیرا سوانح تاریخی روشن ندارند که در نمایش خیابانی در سالیان تظاهر و تورید، در حالی که زیر پرچم جهل ارتجاع نخستین، در این سلسله، سلاله ی همان گذشته گان متوفایند، تمایل آنان در ایفای نقش مخرب در حالی به ظهور می رسد که طیف به اصطلاح باسواد و فرهنگی در بی منتهای ادبیات نقد، به ورطه ی فساد فرهنگی افتیده اند و در یادفراموشی ارزش هایی که انسانی اند، نمی توانند خودشان را قناعت دهند که سهم همباران آنان در زیان های تاریخی به افغانستان، بیش از کسانی ست که طی چند قرن اخیر، این کشور را باز آفریدند.

پارادوکس موضع شریپسندان، توجه می دهد که تحریف آنان از تاریخ، تمایل به گستاخی و هتک حرمت، تعمیم فرهنگ ابتذال و فحاشی، نه فقط بسته به روان پریشان آنان در خالیکاهی ست که در تاریخ کمتر بوده اند، بل هست آنان در تاریخ مردمانی خلاصه می شود که در بند خدمت، اما خواست قدرت را افسانه و قصه می

سازند. بی هیچ نیست که بزرگ ترین کتاب های افسانه یی و تخیلی، بر امواجی پراکنده می شوند که یک گروه زیر دست، خودشان را در دنیای تخیل، سواره می بینند.

ترسیم هراس از مجموعه ی اوباش، باعث دلگرمی و قوت قلب کسانی شده که در پارادوکس ادعا و ظهور، از منطق فرار می کنند و فقط دوست دارند هر وسیله ای بهانه شود و غایت آن، همان دلخواسته ای باشد که تجربه ی ما از بدترین حاکمیت های تاریخ معاصر (دو سقاوی) بود.

تحلیل چهارم ارتجاع داخلی در زمینه ای تعریف می شود که ظاهراً نقش سوم در جبهه ی عقب نشینی، زمانی که خارجیان، وارد جنگ افغانستان می شوند، در متن نظام، به گونه ای متداخل است که اثرات منفی سیاسی آن، دولت های پس از امارت اسلامی طالبان را در عوارض داخلی نظام، به خود می پیچد و این تضعیف، موقع می سازد صورت اجتماعی زشت، در زشتی تمایلات برای تخریب، اجتماعی را تهدید کند که طیف مدعی به اصطلاح اهل فرهنگ و سواد، نیرو هایی غیر متعارفی می دانند که اگر متعارف شوند، گویا با فشار فزینی شان، هر چند انحصارات با کسب در آمد های نامشروع، معضلات مردم را بیشتر می سازند، اما حضور یک گروه تاریخی فاسد و ناکام را تداوم می بخشند. در واقع استمرار سیاسی در حالی که به بدترین نوع انحصارات یک اقلیت قومی - منطقه یی رسیده، مخالفان را تحریک می کند با نمایش تمام انواع تهدید، به گونه ای نهادینه شوند.

و اما هیچ نیرنگ، ریا و غبنی در جای فرهنگ راستی، راست نیامده است تا در تکرار تاریخی، چیزی بیش از آنی شود که پی آمد ارتجاعات داخلی بود. معنی واضحی در این تبیین وجود دارد

که اگر تحرک ارتجاعی، موقع و فرصت می سازد و در انجام آن، در مثال های تاریخی، کسانی را راحت می سازند که چهار نعل می تازند، جلو می روند و اما فراموش می کنند که اخذ لقمه ی بزرگ تر از دهان، آنان را رنجور می کند. سقاوی گری در افغانستان، در هر چهره ای اگر مرعوب کند، دو معنی واضح دارد: سقوط رسوا و فرصت هایی که در سرکوب ارتجاعات داخلی، بزرگان و قهرمانان زیادی را معرفی و تاریخی کرده است.

حس می شود، بحث عدالی اجتماعی، منافع ملی و وحدت فکری، نیازمند تطهیر فکر از آلوده گی هایی ست که با توجیه زشتی های قومی، مدعیان زمینه ی سیاسی، اجتماعی و تاریخی را در مهمیز به حیوان بی زبان واداشته با خلط مفاهیم خوب و بد، در جامعه ای که به شدت نیازمند اجتناب از تکرار اشتباهات است، به تقویت جناح هایی کمک کند که اگر هار و حاد شده اند، میزان آسیب های شان هویت نمی شناسد.

در واقع توسل به زشتی ها که در جلد فرهنگ ادعا، ژاژخواهی و عداوت ارائه می شود، در حالی که جنبه ی اهل سواد و طرف در افغانستان را نشان می دهد، میزان عدم اعتماد بر کرداری را باعث می شود که با نشات از گویا اهل خبره در سقوط مفاهیمی ممد می شوند که در تاریخ بلایای معاصر، مسایل واضح مدنی، فرهنگی و ارزشی در ساماندهی، نظم و رفاه، شمرده می شوند.

شرح تصاویر زیر:

پیروان ارتجاع نخستین. هشت دهه پس از توییخ تاریخی دشمنان دانش، فرهنگ، خیر و مردم ما، تابعان آنان، مردمی اند که در ممنوع بودن و همباری، هیچ تفاوتی نکرده اند. هشتاد سال پیش

سمتی و ستمی / ۵۹

نیز مردم ما خجل می شدند که می دیدند مرئوسین حکومت (سقاوی اول) بی فرهنگ، جاهل، بی سواد و بی هویت استند. متأسفانه هشتاد سال پس از آنان، سمبول های جهل، بی فرهنگی، بی سواد و دشمن دانش هم کسانی می شوند که از آنان پیروی می کنند.

نصب پوستر هایی که با اغلاط فاحش نوشتاری، تاریخی شدند، در تصاویر زیر، کسانی را نشان می دهند که وقتی انتقاد کنند، با حربه ی «چه کرده اند؟»، سراغ تاریخی می روند که نقش همباران شان در وارد کردن زیان ها، بلایای ارتجاع اول بود و در ارتجاع دوم، بدتر از بد شدند.

پیروان سقویسم در افغانستان در جایی که جرات دارند اجتماعی شوند، همانند افراد تصاویر زیر، با آن اسناد بی سواد محض که حتی «چهار راه» را غلط نوشته اند، می توانند تحلیل سقاوی چهارم را راست کنند، اما با انجام افتضاح، رسوایی، شرمنده گی و سقوط.



سمتی و ستمی / ۶۰



مصطفی عمرزی

سمتی و ستمی / ۶۱



- پاداش خودکش بیگانه پرست

«و.» که سالیان زیادی ست از مدرک چاپ و توزیع کتاب ایران در افغانستان، جامعه ی کشور همسایه ی غربی را خوب می شناسد، قصه می کرد که در آن جا، هیچ حرمتی به افغانان قایل نیستند.

اخبار ناخوش آیند بیماری عقلی و عصبی نجیب مایل هروی، مانند جفا هایی که به هموطنان و کشورش کرد، به ما نیز رسیدند. باری زنده یاد استاد سید خلیل الله هاشمیان در برابر بی حرمتی آقای هروی در مقابل هویت ملی، در تحقیقی که پیرامون ابیاتی از سعدی بود، او را با عصبانیت «خرصفت» می خواند.

اصطلاحات قبیله گرا، فاشیست یا متعصب، لغات برجسته ی اکثر نوشته ها و کتب نجیب مایل هروی اند. او با بیش از ۴۰ سال زنده گی در ایران، در شمار افغان ستیزانی شناخته می شود که برای جلب توجه فارسک های ایرانی، هرچه در توان داشتند، در تحقیر کشور خویش تخلیق کردند.

همکاری نجیب مایل هروی با بنیاد بدنام «موقوفات محمود افشاری یزدی» که در سالیان کهولت، با جایزه ای از آن بنیاد بدنام، طوق لعنت را نیز بر گردنش انداختند، او را در ردیف خودفروخته ترین فرهنگیان افغانستان، نشان می دهد.

ابراهیم شریعتی افغانستانی را می شناسیم. چند سال قبل، چند خروار کتاب او را که در بست علیه منافع ملی افغانستان و حاوی ده ها عنوان کتاب تحریف تاریخ بودند، مردم ما در یک مسیر ایران به افغانستان، به دریا می ریزند. عصبانیت مردم به دلیل

محتوای کتاب هایی بود که در فضای چند سال اخیر، دشمنان ما را تشویق می کرد با حمایت های گسترده ی مالی، بیش از ما از آزادی های رسانه یی، فرهنگی و بیان استفاده کنند.

ابراهیم شریعتی افغانستانی با تخلص «سحر» در افغانستان و «افغانستانی» در ایران، هنوز از طریق کتاب فروشی عرفان در دهبوری کابل، به تمام افراد و اشخاصی که «مایل» باشند نجیب هروی شوند، کمک های ایران را جلب می کند؛ اما این شخص در مصاحبه ای از بی مهری ایرانیان، گله کرده بود که چرا هزینه های درمان نجیب مایل هروی را فراهم نمی کنند.

آقای هروی با یک پسرش که مشکلات خلل دماغی دارد، در دیوانه خانه ای در تهران، سرنوشت غم انگیز یافته است. به حکم انسانیت و افغانیت، از این که فرهنگی ای، ولو خود کش بیگانه پرست، با حال رقت بار در شمار هزاران افغانی مطرود شده که در جامعه ی ایران به سختی شب و روز می گذرانند، وارد این بحث شدم.

متأسفانه دیوانه گی، آخر و عاقبت مردی شد که از دهه ی پنجاه در ایران زنده گی می کند؛ همسر ایرانی دارد و برای ایرانی شدن نوع فارس، به کشور و مردمش از تمام انواع بی حرمتی ها تخلیق ساخت که اگر روزی به عقل آید، سزای آن کردار بد است که در دار مکافات دنیا، قبل از آخرت نصیب می شوند.

شمار اندکی از مردمی وجود دارند که در ولایت هرات، دوست دارند بیشتر با هویت قومی فارس، شناخته شوند؛ هرچند کوشش های شوونیستان تاجک و فارس، برای همسویی این دو نام که در واقع هیچ کدام به تمام بیانگر هویت مستقل قومی نیستند، سفسطه

بافته اند، اما توجه به شراکت زبانی، این سوء تفاهم را به تاجکستان نیز برده است.

در کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان» (اثر نجیب مایل هروی) در جایی که اعلامیه ی حبیب الله کلکانی را اقتباس می کند، نفرت او از تاجکان افغانستان، به گونه ای تبارز کرده که یک فارس ایرانی فقط دوست دارد در خط همزبانی (همزبانی و بی زبانی، اثر محمد کاظم کاظمی) از دیگران استفاده کند.

«روی کار آمدن حبیب الله بچهء سقو را در تاریخ معاصر افغانستان نمی توان نهضتی نامید امیدوار کننده و یا بهتر از امارت های پیشینه، فاجعهء تاریخی بود که رخ داد و ناهمگونی ها و ناهنجاری های فراوان در جامعهء افغانستان ایجاد کرد. اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان را از روی اعلامیه ای که حبیب الله بچهء سقو ایراد کرده می توان تخمین کرد.

اعلامیهء بچهء سقو به زبان خودش

مه (من) اوضای (اوضاع) کفر و بی دینی و لاتی گری حکومت سابقه ره (را) دیده، و برای خدمت دین رسول الله کمر جهاده (جهاد را) بسته کدم (کردم) تا شما بیادر ها ره (برادر ها را) از کفر و لاتیگری نجات بتم (بدهم). مه باد ازی (بعد از این) پیسه (پول) بیت المال به تعمیر و متب (مکتب) خرج نخت کدم (نخواهم کرد) بل همه ره (را) به عسکر خود میتم (می دهم) که چای و قند و پلو بخورن، و به ملا ها میتم که عبادت کنن. مه مالیهء سفایی و ماسول (محصول) گمرک نمی گیرم و همه ره بخشیدم و دگه (دیگر) مه پاچای (پادشاه) شماستم، و شما رعیت مه می باشین. بروین (بروید) باد ازی همیشه سات خوده تیر

کنین (ساعت خود را خوش بگذرانید)، مرغ بازی - بودند بازی کنین، و ترنگ تامه (شاداب) خوش بگذرانین.» (تاریخ و زبان در افغانستان، نجیب مایل هروی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱ش، صفحات ۴۵ و ۴۶).

تذکر: جمله ی آخر اقتباس از بیان بچه ی سقو، مبهم است. درست آن باید «ترنگ تانه (تان را) خوش بگذرانین» باشد.

کارنامه ی ننگین نجیب مایل هروی، شیه مانقورد های ترکی ست. ترکان ایران در یک قرن اخیر در نمای اکثریت، اما جبراً اقلیت وانمود می شوند و با تمایل افراد و اشخاصی که در خدمت بیگانه تحلیل رفته اند، زیان دیده اند.

محمود افشار یزدی که خود از ترکان ایران است، از جرثومه های اصلی فارسیم به شمار می رود. ترکان ایران به آن همبیاران شان در آن جا که در خدمت هویت بیگانه، فارسی شده اند، با تحقیر «مانقورد» (هویت باخته) می گویند.

مانقورد ما (نجیب مایل هروی) با پشت کردن به وطن، تا زمان ورود به دیوانه خانه نیز تابعیت ایرانی نیافته است. در آغاز این مقاله از «و.» نقل کرده ام که در جغرافیای تعصب ایران، افغانان - جایی ندارند.

اگر به درویره گری که چهل سال آستان بوسی کرد، فقط طوق لعنت می دهند، علاقه مندان حوزه ی اشتراکات بایست بدانند که تعریف واحد سیاسی، خط کشی واضح منافع است.

اگر زبان دراز فارسی، دست دراز بیگانه می شود، این شباهت می تواند در کشوری بذر شک بکارد که فکر می کنند از این طریق، درک معضلات اجتماعی آنان برای یک همسایه ی همزبان، به ضرر شان تمام می شود.

یک هموطن شیعه که به اصطلاح فارسی زبان نیز بود، در مرز ایران در حالی که رد مرز شده بود (گزارش تلویزیون طلوع) با تأثر می گفت: «هم شیعه هستیم و هم فارسی زبان، اما خیلی رویه ی بد می کنند.»

امیدوارم آخرین روز های یک خودفروخته ی فارسکی با بازگشت عقل به همراه باشد. پاداش خودکش بیگانه پرست، بهتر از دیوانه خانه ی بیگانه نیست.

شرح تصویر:

نجیب مایل هروی و پسرش در دیوانه خانه ای در ایران.
لینک خبر نجیب مایل هروی:

<https://www.rokna.net/%D8%A8%D8%AE%D8%B4-%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9%D8%8C-95/397271-%D9%88%D8%B6%D8%B9%D8%8C%D8%AA-%D8%A8%D8%AF-%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D8%AF-%D9%86%D8%AC%D8%B8%D8%A8-%D9%85%D8%A7%D8%B8%D9%84-%D9%87%D8%B1%D9%88%D8%8C-%D8%AE%D8%B1-%D8%8C%D8%A9-%D8%AF%D8%8C%D9%88%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%B9%DA%A9%D8%B3>



یادآوری: حالا که این مقاله در این کتاب، منتشر می شود، نجیب مایل هروی، وفات یافته است. متأسفانه یا خوشبختانه، دولت ایران تا آخر از دادن تابعیت ایرانی به وی، خود داری کرد.

- پانگ پرچمی

انکشاف رویدادها به روال انحراف تاریخی - سیاسی، شیوه و نحوه ی برخورد پیروان ایدئالوژیها را به خلف کشانده است. مثال تاریخی تبانی اخوانیسم و ارتجاع (حکومت بچه ی سقو)، تبانی بخش پرچم حزب خلق با تنظیم های همتبار (حکومت جمعیت - شورای نظار) و همکاری علنی ارتجاعی، پرچمی و ستمی که به حضور بیگانه چشم دوخته، ما را در مواجهه با مشکلات در چند بُعد، درگیر می سازند.

ارتجاع سقوی با ناکام ماندن در امر خادم دین رسول الله، زود به حکومت دزدان سرگردنه مبدل شد. تبانی پرچمیان با روسان که بعداً علنی می شود، خلاف تمام اعتقاداتی که متأثر از سوسیالیسم و کمونیسم وانمود می شدند، راه را برای ارتجاع دوم باز کرد. این خیانت واضح به آرمان های ترقی و عدالت اجتماعی سوسیالیسم که عملاً علیه اقوام برخاسته بود، در مرحله ی نو تبانی با تمام تجربیات تحجر، وابسته گی به شوروی، تنظیم سالاری و گرایش های مذموم نوع ستمی گری، جبهه ی نو گشوده است.

این که مجموعه ی پینه بسته چه طور می تواند در میان بیداری اقوامی که از جمله ستر فارسی زبان را کنار زده اند و آهسته آهسته تنوع زبانها را رشد می دهند، در کنار فشار های اکثریت و رشد تعقل اجتماعی، به نفع یک اقلیت قومی به مصادره ی مملکت پردازند، دورنمای واضح ندارد؛ اما وحدت آن که در شرایط دشوار به بیگانه و بهانه تکیه می کند، اگر فاقد هر گونه تاثیر باشد، باز هم مشغله می سازد تا بیگانه گان استفاده کنند.

اشتیاق شوونیسیم منفور فارسی ایران با ملاحظه ی اوباش ناقل در افغانستان، به تنوع برنامه ها رسیده است. به این دلیل، اختیار موضع عقلانی و روشنگر ما تا به کمک آن، عامه ی مردم را از انحراف دور کنیم، پیش از همه به اهمیت اتحاد خودی، تاکید می ورزد.

می دانیم که تبانی دیروزی و همکاری امروزی ارتجاع، پرچمی و ستمی گری برای کسب قدرت است. در این میان، مثال رفقای پرچمی که روی صداقت رفقای خلقی، زود ریدند، به عنوان بدنه ی فعال تر و باسوادتر سعی می کند با چشم پوشی بر باور هایی که طیف آنان را می ساخت، با گرایش های قومی، متحد شوند. در واقع فارس گرایی ایدیالوژیک که حاوی توهم افتخار نیز است، بهانه می سازد تا به نام اشتراکات قومی، گذشته هایی را که در آن ها بیش از تقابل مجاهد و کمونیست، به افغانستان و افغان ها آسیب زدند، زنده کنند.

هنگام یادبود روز شهادت داکتر نجیب الله که طبیعی ست رسانه یی می شود، میلان پرچمی ها به گرایشات مذموم قومی به اندازه ای شدت گرفت که با فراموش کردن رفقای وفادار خلقی، هرچه بار ملامت بود از طریق خلقی ها، بار اکثریت (پشتون ها) کردند. این مهارت که باعث تنگنای پشتون های خلقی می شود، در مورد تمام جناح های پشتون ها به کار گرفته شده است. از طریق این فرهنگ در حال برائت خاینان غیر پشتون، راه را هموار می سازند تا بار دیگر به ارگ برسند.

در گذشته، پرچمیان متداخل در قدرت، زمینه ساختند تا همفکران قومی شان، وارد سیستم شوند و امروزه، همان ها منتظر اند تا

میراثخوران شان، زمینه بسازند تا آنان برگردند. به این لحاظ، مداحی دو طرفه را باب کرده اند.

ما برای تطیهر و سلامت اجتماعی، همیشه شعار می دادیم که به دزد دزد بگویید! به این دلیل از این نظریه حمایت نمی کنیم که فقط برای منافع و مصالح قومی، در کشوری که در کنار ده ها اقلیت زنده گی می کنیم، با عدول از افغانیت (همه شمول بودن) فقط به قوم خویش توجه کنیم؛ اما متأسفانه در تقابل کنونی، اختیار مواضع جریان های قومی ما به اندازه ای در اصول چپ و راست درگیر است که من خود شادم در سایت اخوانیسم ما هنوز به عنصر فرهنگ مجوس و ضد اسلامی شعوبیه، «زبان مبارک فارسی» خطاب می کنند و در قشر رفقا، هنوز از خلسه ی جعلیات فارسی بیرون نشده، از «زبان فاخر فارسی» می گویند.

با این توضیح از همکاران چپی و راستی، گلایه نمی کنم، بل منظورم این است که اگر جبهه سازی های ارتجاعی، پرچمی و ستمی، پی حذف شمایند، در محور قومی می توانید به انبوهی برسید که وقتی قطور شد، شکستنش، کار داخلی نیست.

نمونه ی پانگ پرچمی، انحراف و در واقع بار دیگر حیثیت کار سیاسی - ایدئالوژیک در افغانستان را زیر سوال می برد که حتی ایده های استقراضی کشور های غربی و داده های اخوانیسم بین المللی نیز نمی توانند روی عوامل عقده مندی اثر بگذارند که هر چند به آن ها تاسی می جویند، اما در اوضاع اجتماعی، بی لحاظ تنوع و پیوند های عمیق قومی، انحصار را دنبال می کنند.

کاهش حضور خارجی، بار دیگر سایه ی اکثریت را پهن خواهد ساخت. برای این اقتدار، مردم ما در داخل و خارج، ایثار ها کرده اند، اما بهتر است با فروکش حرص احزاب فاسد و حذر از میلان،

سلامت روابط میلیون ها مردم مسلمان، خویشاوند و افغان این کشور را اهمیت دهیم.

ما برای رسیدن به اهدافی که استحکام کشور ما را منظور می کنند، در شرایط کنونی باید در برابر جبهه گیری های مخالفان مدنی نیز ایده بسازیم. این توافق نظر باید در میان جناح های مختلف ما به وجود آید. منظور این است که با تمرکز به وحدت، شرایط را از هرج و مرج سیاسی، بیرون کنیم.

گرایش های متمایل منحرف به قوم که به حقوق دیگران، احترام نمی گذارند، در جلد افراد و احزابی نیز دیده می شوند که ظاهراً در جامه ی کمونیست، از اعتراف به تعصب تباری، انکار می کنند و این در حالی رُخ می دهد که رفقای خلقی با تنقید افغانستان قبل از هفت ثور، فکر می کنند تبرئه می شوند.

در فضای آلوده ی کنونی که خلقیان از سوی رفقای پرچمی باید تمام خیانت ها را حمل کنند، این فرهنگ به خوار کردن اکثریت می انجامد و در نتیجه ی تعذیب روانی آن، مردم ما می پندارند دیگران موثرتر اند.

از بخت بد، تاریخ خیانت های حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگران از ارتجاع اول تا کنون، به حدی اغماض می شود که انجنیر حکمتیار را به تمسخر راکتیار می نویسند، اما در همین کشور، به خاینانی که در چهار سال، مملکت را به تاراج بُردند، با القاب قهرمان، بابای صلح و شهید وحدت، امتیاز می دهند. این جاست که می بینیم انحراف سیاسی ایدیالوژی ها به اتحاد حذف ما مبدل شده است.

توضیح:

سمتی و ستمی / ۷۱

در لهجه ی کابلی زبان دری، پانگ به معنی میلان به کار می رود.
شرح تصویر:

یک صفحه ی معروف پرچمی در فیس بوک! دیده می شود که با نصب ویدیوی محمد قسیم فهیم و خلق ادبیات عاطفی و توهیم، چه گونه به هم تاسی می جویند. در همین صفحه که ویدیویی یک تنظیمی فاسد را گذاشته اند، در ایامی که مصادف به شخصیت های کمونیست پشتون باشد، با تمام قباحث به توهین و تحریف تاریخ رو می آورند تا با اتهام به دیگران، خود را تبرئه کنند. یکی از این کوشش های شرم آور، کشتار خانواده ی شهید داوود خان توسط یک فرزند خود آنان، وانمود می شود که گویا به خاطر نیفتادن به دست کمونیست ها، صورت گرفته است. این نهایت وقاحت، بیشتر به منظور تبرئه ی کمونیست هایی صورت می گیرد که از شاخه ی پرچم، در آن رویداد ناگوار، مسوول استند.



- پدیده‌ی ناشناس

سقوط یک شبه‌ی هنرمندی که یک عمر محترم بود، نوع جدید نیست. در جریان ستیز سیاسی چهل سال اخیر، نگاه منفی به گذشته‌ی تاریخی ما، به ویژه از سوی کسانی که از خلقی و پرچمی به اخوانی، تنظیمی، طالبانی و بالاخره به اصطلاح فرامیلتی‌ها ردیف شدند، تحمیق آشکار بود تا در زمینه‌ی نامشروع سیاسی، قبول شوند.

هفت ثور با مدعیات نو نمی‌توانست در زمینه‌ای قوام یابد که برای مردم ما نوستالژیک بود. بنا بر این، نفی، تنقید و حذف به خصوص پس از حضور سربازان اتحادشوروی، پایه‌های فکری پشتون ستیزی را اعمار می‌کنند.

مردم ما در این جا بر اساس ذهنیت تاریخی گذشته‌گان سیاسی و فرهنگی، مشروعیت حضور یافته‌اند. در واقع شش سده کارنامه‌های مداوم که از لودیان هند شروع می‌شوند و در فراز و فرود تاریخی، بالاخره افغانستان را مسجل می‌سازند، نوع نگاه ما به این جا را به نوع نگاه به منزل، ماوا و جایگاه مبدل کرده است. به این لحاظ، تحفظ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، زمانی تضمین می‌شود که پاسداشت ارزش‌های تاریخی و فرهنگی به گونه‌ای که تمام جوانب آن در منظر منطق تبیین شود، ارجح باشد؛ اما متأسفانه بیش از تنی چند نمی‌شناسد تا توده‌ها در منگنه‌ی ادعا و سوال، آزرده نشوند.

کمابیش مصاحبه‌های دکتر صادق فطرت ناشناس را شنیدم. در نخست در محفل معرفی کتابی که به لطف رفقای چپی، ارمغان

تمسخر او و تبارش بود، در موضع فارسیستی که در مغالطه‌ی فرهنگی دست و پا می‌زند، برای فردوسی و شاهنامه‌ی حقیر، تفسیر تفاخر می‌بافد.

حداقل در بیش از دو دهه‌ی روشنگری‌های تاریخی که شاهنامه، محصول جعلیات شعوبی ست و ده درصد لغات آن هنوز ناشناخته می‌باشد و در مقوله‌ی زبان‌شناسی، یکی از بدترین‌هایی ست که با مجموعه‌ی واژه‌گان نوساخته، اکثرأ بی‌ریشه و فاقد مشتق، دیگر مهم نیست قابل افتخار باشد، اما هنرمند کهن سال که پشتو را پیش از بایزید روشن نمی‌شناسد، یادش می‌رود زبانی که بایزید، مکتوب کرده است نیز تولد یک شبه نیست. در این میان، آن چه می‌تواند به قدمت پشتو کمک کند، درونمایه‌ی دستوری آن است که هرچند متداخل از زبان‌های دیگر، اما در تنگنای جعلیات شعوبی شبیه شاهنامه و فردوسی محصور نیست تا مانند زبان عقیم فارسی، قبل از قرن چهار هجری، در به دنبال نمونه‌های بهتر، بُهت زده شویم که تولد یک شبه‌ی جعلیات شعوبی از کجا نشأت گرفته که اولین آن، یک شعر سُست در وصف یعقوب لیث صفار است؛ زیرا بر اساس نوشته‌ی مولف گمنام «تاریخ سیستان»، قبل از آلوده‌گی صوتی و صیغ سگزی، کسی شعر فارسی، نگفته بود.

در جریان یک دهه‌ی روشنگری‌ها جهت زدودن میراث فرهنگی شعوبیه، مشکلی که بیشتر دغدغه می‌آفرید، تایید فرهنگ مجوس از آدرس‌های فکری و تحقیقی هم‌تباران بود. به این دلیل، گزینه‌ی نفی «ما با از خود ما»، بهتر از تنقیدات سُست و میان‌تهی می‌شود که از نشانی عداوت پیشه‌گان حقیر داخلی می‌شناسیم.

تشخص افرادی که معروف اند، مردم را به تردید وامی دارد؛ زیرا فکر می کنند آنان بهتر می دانند. در حالی که درک بهتر، مستلزم درک ابعاد، مقولات و مولفه هایی ست که امثال ناشناس ها هرگز از پیشرفت مراحل تنقید تاریخی در منطقه (طرد تواریخ ایرانی، خراسانی، فارسی، مجوسی و شعوبی) کمترین اطلاعی ندارند. نشخوار فرهنگ بیگانه که روی ناگزیری های سیاسی، واقع شده بود (استفاده ی تاریخی از زبان عقیم فارسی) تعدادی را همچنان ناگزیر می کند بدون توجه بر ضعف های فرهنگ استقرایی، از آن استفاده کنند؛ زیرا تابو و مقدس پنداشته شده و بدتر از همه هنوز خوراک توهم زده گانی می باشد که در دنیای دیو و پری، جولان می کنند.

همفکران چپی و راستی پشتون های سیاست زده از هفت ثور تا کنون، بارها منظر تاریخ ما (معاصر) را مکدر کرده اند. ارزش های خوب سلطنت و جمهوریت، قربانی عناد با به اصطلاح آل یحیی شدند. اخوانیسم ساخت آی.اس.آی که به بهانه ی الحاد چپی توضیح یافته بود نیز کم از ملحدان نبود. بیانات ملا صبور جاهل که به خاطر ریش، شاه امان الله را تکفیر کرد، از اعماق جهالت سیاسی ارتجاع اول تاکنون به خلای فکری تبار ما افزوده است.

نفی «ما با از خود ما»، هنوز چند روز از سقوط ناشناس نگذشته، او را به قهرمان جهالت پیشه گان افغان ستیز مبدل ساخت. من به این لحاظ به او تبریک نمی گویم، اما انتخاب گزینه هایی به اصطلاح مانقورد (هویت باخته) ناراحت کننده است.

پدیده ی ناشناس تباری که از رهگذر درک مشروعیت تاریخی، دچار فقر فرهنگی ست، در امثال ناشناس ها شاید همچنان در حال

هبوط باشد؛ اما در این میان، دایره‌ی روشنگری‌های تاریخی، هرچند در شعاع حساسیت افغان ستیزان عمل می‌کند و بعضی را از چند سالی که این منطق (تنقید و طرد فرهنگ‌های خر-آسانی و فارسی) را درک کرده‌اند، بیدار ساخته، سوگمندانۀ کاملاً وارد اجتماع فکری عام مردم ما نشده است.

در واقع تقلاً برای وارونه‌نمایی، از جا‌های دیگر نیز منشه دارد. ما در تقابل گسترده‌ی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، حداقل در حد طرف‌های حزبی، گروهی و جناحی قرار داریم. بایسته است واکنش به عداوت، فقط در حد دفاع از مدعا قرار نگیرد. خورد کردن فرهنگی - تاریخی به گونه‌ای که کمونیستان، تنظیم‌ها و بالاخره ملا صبور‌ها و ناشناس‌ها مرتکب شدند، به فرهنگ حذف تباری برمی‌گردد.

تحریف تخلیق ادبی، اما با مهارت‌های سیاسی نیز نیاز به خوانش کل طرف‌های مدعی ندارد. کافی ست به چند روز استقبال از ندانم کاری ناشناس توجه کنید! صعود در حد قهرمان ضد پشتون، به همه دهن کجی می‌کند. در جای این ضعف عقل، همچنان اصرار دارند گذشته‌ی خر-آسانی فارسی، اصل است.

واکنش‌های خشم‌آلود مردم، آقای ناشناس را پشیمان کردند، اما فرهنگ وقایه‌ی این سخافت، خیلی کمسو است. درک تغییرات نو، برای چپ و راست بحران، حتی اگر یک آوازخوان باشد، هنوز از تحلیل ماتریالیستی و اخوانیستی، فلتر می‌شود.

با وجودی که فقر تاریخی پیروان ارتجاع، شبهه ندارد، اما مفاد مهارت‌های سیاسی که از استعانت به اصطلاح فرهنگیان، بهره‌مند است، مستقیماً به کسانی می‌رسد که مثلاً در کسوت پدرام‌ها، منتظر فرصت‌اند.

افزون بر تعمیم روشنگری هایی که باید برای اعضای بحران، خط سرخ باشند، بار دیگر روی مامول تجدید نظر بر خزعبلات آریایی، خراسانی و فارسی، دعوت می کنم. بهترین نوع وقایه ی ارزش هایی که حتی در حد بی نهایت تنقید، هرگز غیر ملموس نمی شوند (تاریخ معاصر) پذیرفتن تنوع قدیمی با جلوگیری از مصادره ی فرهنگی و تاریخی، به نفع مجوس است.

در حالی که روشنگری ها بالای توهم و سنت های غیر تعریف شده، به سلامت اجتماعی می انجامند، رُخ آن ها به کسانی هشدار می دهد که به بهانه های کوچک، می خواهند مشروعیت تاریخی مردمی را زیر سوال ببرند که در کنار آنان با سنگینی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، خود را ثابت ساخته اند.

ما انتظار دیوانه گي های دیگر را نیز داریم؛ زیرا فروریزی توهم فرهنگی بیگانه گان، آنان را هارتر می سازد. سلب تقدس خراسانی - فارسی که در واقع مشروعیت افغان ستیزان را می سازد، آنان را در تنازع کنونی، خوردتر می کند. در چنین فرصت هایی، معامله ی به مثل، کار روشنگری هایی را سهل می سازد که همواره تاکید کرده ام اگر مخالفت های خودی نباشند، مجال خزعبلات خراسانی - فارسی فراهم نمی شد.

توضیح اصطلاح «مانقورد»:

ترکان ایران به ترکی که به نفع فارس ها استحاله شده باشد، با تحقیر «مانقورد» می گویند. توضیح جامع این اصطلاح در فرهنگ های ترکی به معنی «فاقد شعور قومی» و «فاقد هویت» نیز آمده است.



- تش په نامه

یادآوری خاطره ای را بایسته می دانم که به مصداق «هر سخن جا و هر نقطه مکانی دارد!» در جریان آخرین پروسه ی انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، جوانان فعال پشتون که در زمینه های مختلف فرهنگی، مدنی و رسانه یی، به مردم کمک می کردند، با کنایه از رفتار و گفتار بعضی همتباران، عبارت «تش په نامه» را که در زبان پشتو دلالت کنایی دارد، با اصطلاح کاربردی، روی عواملی نثار می کردند که هرچند پشتوزبان بودند، اما کمترین شعور قومی نداشتند. در واقع، بخشی از جریان های پشتون که در مسایل قومی فعال اند، بدون بینش ژرف اجتماعی، وحدت قومی را روی عناصری استوار کرده اند که ماهیتاً اکتسابی اند.

در طول چهل سال بحران، اشخاص زیادی با استعمال زبان پشتو، ظاهراً پشتون وانمود می شدند، اما تمام تجربیات چپی، راستی و ایدئالوژیک آنان، ناچیزتر از کمترین مردمانی بودند که پیش از هفت ثور، خرد توجه به تبار را با فرهنگ سازی های موثر، از جمله تبیین تاریخ و تفهیم اولویت ها، نهادینه کرده بودند.

در طول حکومت کمونیستی، جناح خلق با مجموعه ای که با جنایات نابخشودنی در برابر شهید محمد داوود، آغاز کردند، در مشارکت با غیر همتباران، تا جایی سقوط می کنند که ثبوت شود توان شان برای استفاده از پدیده ی اکتسابی زبان، کسانی را آشکار می کرد که فقط پشتو می گفتند.

برادران اخوانی با مشارکت تنظیمی، تا جایی جلو می روند که عقب آنان به مفهوم قبل از ثور، تا جایی «روا» شمرده می شد که

در برداشت های سطحی آنان، بالاخره با تابوی بچه ی سقا، فاجعه ی هشت ثور و حکومت انحصاری یک گروه تنظیمی را به ارمغان آورد.

جوانان فعال پشتون با انتقاد و هجو، به کسانی می تاختند که در گفتار پشتو، مشکل نداشتند، اما با شعور پشتونی، بیگانه بودند. تاکید روی اصل پشتون به معنی رواج گرایش های مذموم قومی نیست. این که عده ای از این برکه نان می خورند، نیاز به تعریف ندارد، بل ثقلت چهل سال جنگ های خانمانسوز، ویرانی های گسترده و زیان های مالی و جانی، آسیب های جدی را بر زنده گی اثرگذارترین قوم افغانستان (پشتون ها) برجا گذاشته اند.

در بستر اجتماعی ستم رسیده ی پشتون ها در افغانستان، اثرات جنگ، قربانی و ویرانی، مردم را به نارضایتی های گسترده کشانده اند. در این تراژیدی، دور گذاشتن عمدی مردم از سهولت های مدنی و کسب آموزش، دامن کسانی را نیز گرفته که در چهل سال اخیر، همواره از نشانی خارجی، خارج چشم ملت بودند.

سیاست های ستیز با حمایت خارجی، تشدید تنازع را به حدی رسانده اند که اگر روزی پرچمیان و کارمل، دوست نداشتند اتحادشوروی، افغانستان را ترک کند، حالا رنگ باخته گان تنظیمی، هراس دارند که اگر خارجی یا حمایت خارجی، دست کوتاه شود، در میزان محاسبه، چه تقاصی پس می دهند؟

این خبر را به یاد داریم:

«حاجی ظاهر قدیر، صالح محمد صالح، نواب منگل، مولوی شاهد، همایون همایون، خالد پشتون، نذیر احمدزی، سید اکرام، میرویس یاسینی، فریدون مومند، ذوفنون ساپی، مموزی، حضرت علی، عبدالرحیم ایوبی او ځینې نورو د افغانیت پر ضد رایه ورکړه!»

ظاهراً نارضایتی از ارگ، این فهرست را معرفی می کند، اما آرای آنان علیه وحدت فکری و هویت ملت (افغان) بدتر از خیانت است. بقایای این شرمساری که از آدرس قوم ما نیز طرح شده اند و حالا ایوبی ها، همایون ها و حاجی قدیر ها، به سرنایش می زنند، یک حقیقت تلخ دارد: اینان مردمان بی سواد اند.

امروز سخنرانی سخیف عبدالرحیم ایوبی را دیدم و شنیدم که در سرشماری چند نمونه ی پشتون راس قدرت، آن قدر از متن، ماهیت و تحمیلات حاکمیت های ائتلافی ۱۷ سال اخیر، بی خبر و بی سواد بود که اگر امثال او را در برابر یک موچی روی جاده قرار دهید، به راحتی می داند که سیستم آلوده گی کنونی با درصد بالای کدام اقوام و گروه ها، پشتون ها را به حاشیه کشانده است. افسرده گی و یاس ناشی از شهادت این رویداد، اندوه جانگدازی ست که چه بی خردانی، واقعیت یک قوم بزرگ این مملکت را زیر پا می کنند.

در شبکه های اجتماعی از عجایب خلقت (ظاهر قدیر) حکایت کرده اند که «پشتون ها نباید افغانیت را بر دیگران تحمیل کنند!» با استناد به وزیر مالیه ی پیشین که یک خانواده ی فاسد گذشته از تولد ننگین در دامن آی.اس.آی تا قاجاق آرد و روغن، کاست (طبقه) تعفن ایجاد کرده اند، اگر محتویات مغز روغن دار و آرد زده ی خود را بیرون نکنند، در کله ی فرو ریخته از مو، در این نمونه ی شان، فقط برقی به چشم می خورد که از دور، سراب سیاسی بود. در این مسیر، توزیع حدود ۲ میلیون دالر، نمونه ای را روی کار آورد (همایون همایون) که در روز مبادای هجو و تمسخر ستمی، بدون شک روی ما استعمال می کنند.

منطق، ماهیت و منظر آن چه در برابر ما تاریخ می شود، سفارش می کند: مقوله ی انسانی خواسته های یک قوم با عزت، سربلند و مسلمان این کشور (پشتون ها) را در سلسله جنبان حامیان پدیده ی اکتسابی زبان، دنبال نکنیم.

هر از گاهی که حمایت کس یا کسانی منسوب به تبار ما از مخالفان را می بینیم، احساس می کنیم اگر هویت او نباشد، تفاوتی با مرغان و پرنده گانی ندارد که زبان را با تقلید و تمرین یاد می گیرند. یادگیری «مُرغی زبان»، مثال بدبختانی ست که همانند ایوبی ها، همایون ها و قدیر ها بی جا اذان می دهند.

معاذت، تعصب یا پرخاش، حداقل اگر در چهارجوب دستور زبان، قاعده و علمیت مطرح شود، اگر دور از منطق باشد، حداقل ظاهر بد ندارد. مسایلی به بزرگی هویت ملی، منافع ملی و حقوق حقه ی بزرگ ترین قوم این کشور (پشتون ها) از سوی کسانی مطرح می شوند که در خودفریبی های جهالت، رو به سوی اکثریت می کنند، اما از این گرایش، باد-بیرون می شود.

به چند بازیگر غیرحرفه یی سیاسی به وضاحت می گویم روزگاری که فرزندان مردم را از روی مزارع جمع می کردند و به نام فی سبیل الله، از زنده گی محروم، گذشته است؛ هرچند دروغ نیست که بستر روستایی هنوز از مردم ما قربانی می گیرد، اما طیف مدنی چهل سال بحران، در عصر تکنالوژی و تعقل، آن قدر عقل دارند که در مسایل حقوق قومی، هویت ملی و منافع افغانستان، نیازمند مُخ های مُرغی نباشند.

به امثال ایوبی ها، قدیر ها و همایون ها می گویم: اول بروید کله های کچل و میان تهی خودتان را درمان کنید!

لینک ویدیوی سخنرانی فقر فرهنگی و ناآگاهی عبدالرحیم ایوبی:

سمتی و ستمی / ۸۲

<https://www.facebook.com/ahmadsahah.barakz/ai/videos/1933640313615332>



- تضرع در برابر جنرال دوستم، دیدنی بود! - (آرمان های سقاوی)

ما عادت کرده ایم در حاشیه ی محاوره و انواع تکلم مخالف خویش، گونه ای را دریافت کنیم که در مبحث نقد آن می دانیم یاوه، گزافه، مزخرف و سُخره است.

فرهنگ یاوه بافی و قضاوت کور در پشتواره های گروهک های مدعی فوقیت قومی، ادبیات حجیم دارد که «شاهنامه ی فردوسی»، خوب ترین نمونه ی آن می باشد.

از زمانی که با تجاوز شوروی، تحمیل عناصر مغل، جزو میکانیسم دولت - حاکمیت افغانستان، طراحی شد، درگیری ما در بحث های حاشیه یی، فرصت های زیادی را هدر داده تا مامول اولویت ها، به خوبی انجام نیابند.

گروهک های تحمیلی که از اساسات ستمی گری در تبارز خویش استفاده می کنند، در انجام مقاطعی که بازار کالای ادعایی آنان از فروش می افتد، با نقب زدن به تاریخ، باک ندارند که چه حاصل می شود؟ آنان پی نه فقط تطبیق عدالت اجتماعی ادعایی نیستند، بل طیف تحمیلی که توجیه منطقی ندارد چرا باید وجود اقشاری را تحمل کنیم که ادعا می کردند فی سبیل الله خدمت کرده اند، اما در پایان یک کارنامه ی زار که حق و حقوق مدافعین واقعی این سرزمین با انبوه یتیمان، بیوه زنان و بی خانمان ها به باد فراموشی سپرده شد، در نهایت گرایش های تعصب که در نخست اعتبار ملت بر شان کسانی را ضرب صفر می کند که از داعیه ی اسلامی برای هر تعهد و اغماض، موضع ساختند، فراموش نمی کنیم در چهار سال حاکمیت تنظیمی، در حالی که مجاهدان

واقعی افغان و صاحبان امتیاز جهادی، دست خالی ماندند، بازیگران نقش خیانت و جنایت، ضمن تاراج هستی ما، ایدیالوژی ساخته اند و هنگام طرد اجتماعی و سیاسی که خواهان پایان حضور شرم آور و ننگین آنان است، کاوشگر می شوند و تاریخ معاصر را در چند هزار سال پیش، حفاری می کنند.

سریال تقدیس سقاوی و سقاوی گری، آغاز تبارز دیگری ست که در اوج دشواری ها، در حالی که در مسیر آینده، در کمین های هزار مشکل، باید متحد و متفق و صبور باشیم، صبر ملت ما را در گرایش به تعمیم افتراق ملی، کاسه ی لبریز می کنند و بی هیچ توجه بر القای کردار منفی، فقط دنبال دل خواسته هایی اند که باید انحصارات نامشروع شان را تضمین کنند.

شبکه های اجتماعی و آدرس های وابسته به سقازاده گان در واکنش به شدت عمل سربازان جنرال دوستم که بقایای به اصطلاح عیار خراسانی را خجالت دادند تا با انبوه حضوری چند قوماندان کمینچی که از نماد پکول شان معلوم است چند کیلویی اند، همان تاریخی را به یاد ما انداختند که هرچند جنرال جسور در اشتباهات تاریخی اش، از پیمان جبل السراج تا آوردن ربانی به کابل، هرگز از یاد نمی برد، اما آنارشسیسم دولتی - حاکمیت فرصت ها می سازد تا پیروان ستمی به خوبی سود ببرند.

ملیشه ها، گلم جمع، ادبیات زشت توهین به اقوام که از غنای فرهنگ به اصطلاح پارسی اصیل است تا طرح پان تورکیسم، فقط در چند ساعت اول تصادم افراد جنرال با سقازاده گان، تمام جامعه ی ترکتباران افغانستان را با اغماض بر حضور و بزرگی تاریخی آنان در افغانستان، توهین می کند؛ هرچند آن طرفی که ما

می شناسیم عادت دارد وقتی از دارالتادیب و مسلخ تنبیه نیز بیرون شود ادعا کند آن زردی باقی مانده و آن اجزای پاره پاره، از آن وی نیست و میراث آبایی اش کمک می کند با اوزان تخیل در انواع قالب های شعر، وارونه بسراید، اما «شنیدن و حرف زدن، کی بوند مانند دیدن؟»

بار دیگر نیز شاهد خجلت مدعیانی شدیم که در هر نوبت سرافکنده گی، اما با اتفاق و یک دنده گی خود را تمجید می کنند و برای تایید مُهر توهّم، در تشکیلات اضافی دولت ردیف می سازند تا در چند طبقه، چند سرخورده ی خجل را با مدال و تحسین تصدیق کنند که پس از اخبار واصله، مُهر دولتی می تواند در قناعت مردم به دروغ، موثر باشد.

دولت های افغانستان از ۷ ثور تا کنون، هرچند در ناکامی های بزرگ، مملکت را تا پرتگاه سقوط کشانده اند، اما در تعمیم و رسمیت جعل، دروغ و تزویر، بی نظیر می مانند.

در شام روزی که بقایای سقاوی، سرخورده با تابوت های شبیه سازی شده از تکنالوژی ربانی - کلکانی، مُرده کشی می کردند، با خالی ماندن جای سربازان جنرال دوستم و اردوی ملی، اجساد بازیگران اتفاقی در اتفاقات تلخ و سیاه تاریخ معاصر را که از رویکرد آنان، فقط در ۹ ماه دچار یک و صد هشتاد درجه سیر عقب مانده گی در پذیرش هزاران خساره شدیم، با هیاهوی قماش عیاران خراسانی دفن می کنند و موج دیگر تا حضور سردمداران سقاوی در برابر جنرال دوستم، رسانه یی و شبکه یی می شود که از ورای آن، توهّم و خیالبافی، باز هم تا موج افغان ستیزی و ترک ستیزی های بی شرمانه، ادامه می یابد.

یک گزارش تلویزیون آینه (وابسته به جنرال دوستم) یک تصویر واضح از حقیقتی است که اگر مسئله‌ی سقازاده گان مدعی را به دقت بررسی نکنیم، آنان متخصصانی اند که از تزویر، دروغ و ریا، به خوبی استفاده می کنند. چنان چه الحاج فرید (عضو پارلمان و حزب اسلامی) را که با جسارت بیان، همواره اعضای شر و فساد را بی آب کرده بود، در خیالات خود توییخ و مجازات کردند و با تعمیم در شبکه های اجتماعی، وانمود می ساختند که جناب حاجی از شدت زخم های خیالی، بستری ست.

داوود کلکانی و ایزید در جمع چند تای دیگر در واقعیتی که ما می دانیم و اما مردم را با اغفال کور می کنند، با تضرعی که در میدان واقعیت ها، همواره تبارز می دهند، با هزار احتیاط از تجربه ی جنگ هایی که از گذشته در میدان های شفیع های هزاره تا حزبیان اسلامی و طالبان دارند، گزارش می شوند که خلاف سناریوی از قبل تعیین شده، درگیر جوانک های احساساتی شده اند و به زودی تپه ی شهر آراء از لوٹ فضلات تاریخی شان در تپه ی کلوله پشته، مرفوع می شود.

تماشای حالات اعضای شر و فساد، خضوع و خشوع آنان در برابر جنرال دوستم، در حالی که غوغای رسانه یی چند روز قبل را با ضرب صفر، از حیثیت انداخت، یک مسئله ی بسیار مهم دارد که چه گونه گروهک بحران ساز بر حساسیت مسایلی آگاه اند که هرچند باک ندارند از طریق کار فرهنگی، تخطی کنند، اما در ظاهر سازی، با تعصب، مراعات می کنند.

تقابل با واقعیت فراگیر و عظیم پشتون های افغانستان، در حالی که این تبار سربلند را در گره های محکم خویشی و خاندانی با تمام

اقوام افغانستان از مزیت دست بالا، برخوردار کرده، بدون اتحاد گروهک‌هایی که دوستان دارند از وحدت اقلیت‌ها انبوه شوند و حتی در کُل، این اتحاد نیز سایه‌ی سر پشتون‌ها نخواهند شد، مخالفان را همواره در رعایت گونه‌ای از ستیز تشویق می‌کند تا با طرح آنان، دسته‌ی شان در صف ظرفیت بشری، در برابر اکثریت پشتون‌ها کم نیآورد. تجربه‌ی ناکام این اتحاد که روزی میر محمد صدیق فرهنگ با سه رگه ساختن حبیب الله کلکانی (گویا تاجک، ترک و هزاره است) انجام داده بود تا فرصت پیمان جبل السراج و جبهه‌ی عقب‌نشینی که مقاومت می‌گویند، در بازار گرم فحاشی آزادی‌های رسانه‌یی حاکمیت کرزی نیز با پرهیز از روشنگری بر جنایت احزاب غیر پشتون که عمق علاقه‌ی آنان را زاری بر اتحاد زبانی با هزاره‌گان نشان می‌دهد، اما منطق روشنفکری جوانان هزاره در حالی که دیگر از مزاری و وحدتی، متنفر است، با تبیین خیانت‌های شر و فساد، آرمان‌هایی را به یاس محض مبدل می‌کند که در نظارتخانه‌ی کنونی، سقازاده‌گان برای دسترسی به ناروا، با وجودی که از زخم و ضربه‌ی روشنفکران غیر پشتون، آسیب دیده‌اند، اما با اغماض بر آن‌ها، همواره می‌کوشند از شانس‌هایی محروم نشوند که از اتفاق اقلیت‌ها و جانب‌چی و اخوانیستی پشتون‌ها، خودشان را در راس افغانستان آورده‌اند و پی‌آمد آن با انحصارات گروهی و اقلیتی، اقلیت‌های غیر پشتون را نومیدتر و متنفر‌تر از گذشته در برابر شان قرار می‌دهد. سخنان والی بلخ که جنرال دوستم را دزد خطاب کرد، در حالی رسانه‌یی می‌شود که جنرال تُرک، حتی زمانی که از کردار رفقای تکنوکرات ناراحت می‌شود، به نزدیکانش به تداعی می‌

آورد که با وجود کمک های من به شکل حاکمیت ربانی، اما در اولین فرصت، ما را با خطاب «ملیشه ها» بی شرمانه کنار گذاشتند. گزارش تلویزیون آئینه را همه دیدیم که در انواع آن، بقایای کلکانی با تداعی تاریخی که در هر زاویه ی اش خیانت جمعیت و شورای نظار به ترکتباران تا مرز مسئله ی پان فارسیسم و پان ترکیسم، حالا در هزاره ی فردوسی، خالق شاهنامه یا اساسنامه ی شوونیسم، فاشیسم، اسلام ستیزی و به ویژه ترک ستیزی، به نقطه ای رسیده که پایان می نامند.

دو یا سه سال قبل، چاپ کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» که توجه بنیادین بر مسئله ی ادعای گروهک های خراسانی - پارسی در تمام انواع آن از تنظیمی و چپی تا پرچمی می شد، این امید ها را زاد که اتحاد ضد افغانستان بر محور پشتون ستیزی با شعوری که اقلیت های افغانستان یافته اند، هرگز به نفع گروهکی نمی شود که در ظاهر بنگاه اتحاد اقلیتی اند، اما در باطن، بر عقده های حساب باز کرده اند که با تعجب در می یابیم هنوز مردمی وجود دارند که پس از هزار سال، حقارت های باستانی را حمل می کنند.

طرد عبداللطیف پدram از سوی جنرال دوستم که تا زمان حادثه ی اکبر بای، در کنار او بود، ترکتباران افغانستان را در بیداری ای نشان می دهد که یافته اند پشتون ستیزان نوع ستمی در دشمنی با سایر اقوام افغانستان، ملاحظه ی هیچ تعقلی را ندارند.

اخیراً پدram با تصنیف شعری از لایق شیرعلی (شاعر تاجکستانی) که با آلوده گی صوتی «شفق سیاه پوش» (آواز خوان ستمی مقیم تاجکستان) فضای زبان دری را درنوردید، با ادعای پنجاه درصد تباری در افغانستان، تا جایی به واقعیت های افغانستان کمک می

بررسی تحلیلی پان فارسیسم

به کوشش م. ت



به کوشش م. ت

بررسی تحلیلی پان فارسیسم

The analysis of Pan Farsysm

By: M.T



آرژک کسانگیر آریایی پارسی

(Columbus Dispatch) روزنامه ی آمریکایی، کولمبوس دسچ،
در کویبک، کانادا، ۱۹۵۵، ایران را تواریسم کرده است که هر عووض
شده، برای ایرانیان، بهنگ، سرزمین بلخوت، کلاکند، ده و دند و گل
ایران را در قلاب بخت، بهماری فاصلاب، هر و حشرات (شعزاده شان
پارسی، تواریسم کرده اند.

«برای تمامی اقوامی که قربانی زبان به اصطلاح «فارسی» و «فارسیسم» شده اند؛ پدیده هایی که با توطئه ی استعمار اروپایی، فرهنگ اسلامی را به نام «عرب»، حضور پرشکوه ترکان را در ترویج فرهنگ و تمدن به نام «وحشی» و سهم مردم منطقه را به نام

قوم «فارس» یا «پارس» دزدیده اند و از ساخت و ساز این دزدی، تفکری را بروز می دهند که در چهره ی کریه فاصله ایجاد می کند، تنفر می زاید و وانمود می کند دار و ندار منطقه در گرو میراث مردمی ست (پارس) که در زاغه های ویران آنان، نماد های یهودی و نوساخته های جعلی استعمار سایه افکنده اند و در روزگار تعقل (امروز) برای مردمانی که اصلیت آن ها را تشخیص داده اند، کمیدی های شوم هستند.»

شمه ای از بازتاب بیداری رسانه یی ترکان افغان:

تبصره ی نشریه ی «اور» بر کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»: «در حدود نود سال پیش، زعامتی در کشور همسایه (ایران) شکل گرفت که از همان زمان تاکنون، حول منافع حاکمیت تبار فارس، جریان یی را بروز می دهد که نه تنها تحریف تاریخ، میراث های فرهنگی و دارایی های فکری و کتابی مردمان منطقه را از اصول خویش می داند، بل در چوکات همین اصول، ضمن تحقیر، توهین، سرکوب و مداخله، کشور های همجوار با ایران را در ناهنجاری های سیاسی و اجتماعی عظیم، در گیر کرده است. فارسیسم، نام همین پدیده می باشد. متأسفانه در جو اشتراکات فرهنگی مردمان منطقه، کمتر توانسته ایم بر ماهیت شوم این پدیده، روشنایی بیافکنیم. رواج زبان، همجواری و دین مشترک، مسیر هایی اند که فارسیسم با ورود از آن جا ها توانسته برای گسست و فاصله در میان ملت های منطقه و ملیت های داخل ایران ذهنیت بسازد و در حالی که مخرب است، زیر سایه ی اشتراکات پنهان بماند و در مسیر استراتژی قوم فارس، برنامه ریزی کند؛ اما چنان چه معمول است و همواره رفته، ناممکن می باشد در برابر

کثر رفتاری ها، جست و جو برای راه درست، نادیده آید. نیاز، نیازمند می سازد و از همین جاست که تلاش برای راه حل و ارائه ی رهنمود، آغاز می شود. در این نزدیکی ها، کتابی در بازار های کابل به چشم آمد که درست بر قلب یکی از پیچیده ترین پدیده های منفی (فارسیسم) زده است و به گونه ی آشکار، این پدیده را در ماهیت آن، رسوا می سازد. این کتاب با نام «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»، از محتوای محکم و مستند برخوردار است که جا برای نقد بی جا نخواهد گذاشت و خواننده ی افغان را کمک می کند بر فهم معضلی نیز غالب آید که در بیش از ده سال رواج مردمسالاری در افغانستان، همواره افغانان را ضد منافع ملی و اتحاد آنان، تشویق کرده است. مطالعه ی کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» را برای دوستان کتاب و منافع ملی ما پیشنهاد می کنیم.»



معرفی کتاب:

اشتراکات فرهنگی مردمان منطقه، کشور تازه ایم تا بر ماهیت شوم این پدیده، روشنی بی فکرم رواج ران، همجاری و دین مشترک که، مسیر های آید که فارسیسم با ورود از آنجا ها، نوشته است بر ای گشت و فاصله در میان ملت های منطقه و ملیت های داخل ایران، و فحیت سازد و در حالی که مرز است و در زیر سایه ی فترت کات و پنهان ماند و در مسیر اثری از قوم فارسی

بررسی تحلیلی پان فارسیسم

محمد شفیع گل افغانی

در حدود نود سال پیش، ز رعایتی در کشور همسایه (ایران)، شکل گرفته که از همان زمان تا کنون، حول منافع حاکمیت تبار فارسی، بر جریانی از بروز مبدعه که نه تنها تعریف تاریخ و میراث های فرهنگی و ازایی های فکری و کتابی مردمان منطقه را از اصول خویش مبدعه، بل در چهره کات همین اصول، همین تصویر و شوخی، سرکوب و مداخله، کشور های همجوار را ایران را در تاجگذاری های سیاسی و اجتماعی، نظیر: در گریز کرده است. فارسیسم، نام همین پدیده است و متأسفانه، در جنوب

هوشیاری و بیداری تر کتباران افغانستان، در حالی که گذشته ی سازش ها و ائتلاف ها با اقلیت های پشتون ستیز را تجربه کرده اند، کاملاً بر فرهنگ و سیاستی توجه می کند که چند گزیده ای از وب سایت های ستمی و یک وب سایت نیمه رسمی دولت تاجکستان (تاجیکم) که تمام دست اندرکاران ضد افغانستان، افغان، پشتون و ترک از قماش ستمی، پرچمی، جمعیتی، شورای نظاری و سقاوی با آن ها همکاری قلمی می کنند نیز می تواند امید بخش باشند که ستمی گری با افتضاح حضوری و کارنامه ی سیاسی خویش، هیچ غیر پشتونی را فریب نخواهد داد تا با طرح افغانستان ستیزی، پشتون ستیزی کنند؛ زیرا همه می دانند که در آخر، خود را پیشنهاد خواهند کرد که گویا عیاران خراسان با دو کارنامه ی سیاسی سقاوی، بهتر از کسانی اند که در سه صد سال حاکمیت شان، میراثی به بزرگی کشور افغانستان با تمام دارایی های مدنیت نو با معرفی طرز تفکر آزاد برای مردمسالاری و ایجاد فرهنگ حرمت و احترام به دیگران بوده / است و از این مدرک، اعتلا و تنوع فرهنگ افغانی، از ساخت و ساز فرهنگ های تمام اقوام افغانستان، متجلی می شود.

گزیده هایی از سایت های ستمی و «تاجیکم»:

۱- پان تورکیزم، یک اندیشه ی افراطی و نژاد پرستانه می باشد که ملت تاجیک، بیش از هر کس دیگر از آن ضربه های کاری خورده است.

۲- پان تورکیزم و پشتونیزم در اوغانستان، رابطه و سابقه ی طولانی دارند.

۳- افزون بر تأثیری که پان تورکیزم در شکل دهی افکار فاشیزم اوغانی داشت، خود دولت ترکیه و پان تورکیست ها، برنامه های خاص خویش را در اوغانستان تعقیب می کردند و می کنند.

۴- می توان گفت که پان ترکیست ها به مراتب خطرناک تر از فاشیست های اوغانستان می باشند.

انبوه چنان ادبیات هتاک و سخیفی وجود دارند که به خاطر رعایت عفت نوشتاری نتوانستم بیش از نمونه های بالا را نقل کنم. صورت عامیانه ی کلمه ی «افغان» را که با سُستی بعضی لهجه های زبان دری، گاهی در محاوره «اوغان» می گویند، به گونه ی عمد می نویسند. به گمان اینان با چنین تلفظی که مصوت رسا نمی دهد، به خیال خودشان و بی هیچ آزر می توانند توهین کنند. هموطنان با مراجعه به کتاب «حقیقت خورشید» (از آثار این قلم) می توانند تحقیقاتی را بخوانند که کلمه ی «اوغان»، هیچ ربطی به کلمه ی «افغان» ندارد. در این رابطه، تحقیق سید حمیدالله روغ به نام «اوغان معادل افغان نیست و اوغانستان معادل افغانستان نیست»، بسیار جالب می باشد.

پان های تورکیسم و افغانیسم، اگر مسئله ی فارسیسم را با قدرت و منطق هم رد کنند، باز هم بهانه های متنوع برای اوزبیک ستیزی، پشتون ستیزی، هزاره ستیزی و انواع ستیزی فارسی می باشند.

به هر صورت، سال ها تلاش ستمی گری مایل به فارسیسم برای رسیدن به اتحاد ضد پشتونی، سرافکنده و ناکام بوده است؛ زیرا تفسیر ویژه ی فارسی بافان از تاریخ و تجربه ی تلخ دو سقاوی با فرهنگ هتاک و مداحی فارسیسم، غیر پشتون های افغانستان را نیز بیدار ساخته تا در برابر یک گروهک عقده مند، اغماض نکنند؛ هرچند پیوند ها، اشتراکات، فرهنگ و اعتقادات ما، شانس هایی

بوده اند که سقازاده گان، نهایت استفاده از آن ها را کرده اند. اگر امروزه حکمتیار پشتون، صرف برای اخوانیسم بین المللی، یک شخص معمولی را به خاطر خطاب غلط تاریخی «خادم دین رسول الله» که در میان دسته هایی از رهنزان، مهتر است، تبرئه می کند، اما یک بزرگ تبار خودش در تاریخ سیاسی و مدنی پشتون ها را نادیده می گیرد، چه کسی بیش از فارسی بافانی سود خواهند برد که در فرهنگ ادعایی خویش، فصل حرمت ندارند تا هنگام صلاح، قناعت کسانی را فراهم آورند که از رهگذر توهین و هتاکی تاریخی به اقوام، بخش بزرگ فرهنگ آریایی، خراسانی و پارسی را می سازند.

از چپ پشتونی که در اواخر ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله، متوجه شده بود هفت ثور، تحولی جهت افول شان بود و همتباران آنان، چهل سال پس از آن، تاوان آن را می پردازند، تا سوی دیگری نیز جبران خساره نشد که اخوانیسم بین المللی با انحراف جبهات ملی - اسلامی پشتون ها، آنان را که وارثان میراث پُر شکوه مدنی - سیاسی پشتون ها در ۲۵۰ سال بودند، به دشمنی با تاریخ خود به نفع گروهک هایی می کشانند که در متن جهاد، تغییر چهره داده بودند، اما رهروان احزاب اخوانیستی همانند حکمتیار، هنوز خیال می کنند با دست آویز اسلامی می توانند توجه کسانی را جلب کنند که از چند دهه قبل، اینان را نیز جزو مسئله ی قبیله، به حساب می آوردند و با کمال نیرنگ، با تصویر چند اناث تحصیلکرده، اما غیر اخوانی، به نفرینی می کشاندند که می بایست با حضور سقازاده گان، نثار کسانی می کردند که در

میراث آبایی شان، هزار خیانت کردند، اما حاضر نیستند مسوولیت یک مورد کوچک را هم بپذیرند.

در حاکمیت ننگین و سیاه ربانی، استفاده از مزایای مشترکات و اعتقادات افغانان، سکانداران سقوی را توان بخشیده بود در تقابل با احزاب پشتون، مثنوی برادری اسلامی بخوانند که از این حیث، سهم اکثریت تاریخ ساز به خاطر امت محوری اسلامی که فقط ادعای طرف بود، اغماض شود و از سوی دیگر اجزای مشترکات و اعتقادات، بهانه بسازند تا غیر پشتون ها را برای استفاده ی انحصاری ابزار کنند و با ایفای نقش رهبری گروهکی که ظرفیت بشری اش با جمع موجودات ادبیات فارسی نیز میلیونی نمی شود، درگیر مدینه ی فاضله ای بسازند که اگر در توهم آریانایی و خراسانی اش نیز زیادی ندارند، از مخدر فرهنگ غلوی آن، به چند جلد کتاب سراپا جعلی و دروغین ریفرنس بدهند که برای فرار از غیر ملموس ادعای خویش، همواره استفاده می کنند.

نویسنده گان آن جملات (سایت های فارسیستی) کسانی اند که برای انواع تعدی ای که رنگ ستمی داشته باشد، توجیه می سازند و از هیچ فرصتی برای فارسی بافی و فارس سازی جامعه ی افغانستان به نفع بزرگ نمایی و عقده های حقارت خویش، ابا نمی ورزند. کسانی که ادبیات هتاک، قرائت تاریخی و مدعای آنان را می دانند، آگاه اند که مبارزه با عفونت فارسیسم، اگر در گذشته، منحصر به ترکان بوده، امروزه تمام اقوام افغانستان را انگیزه می دهد تا به ارتجاع، عقب مانده گی، ادعای فوقیت، هتاک و در گُل به فرهنگ آریایی، خراسانی و پارسی به عنوان دشمن درجه اول افغانستان بنگرند و در مبارزه با آن، اتحاد غیر فارسی بافان را واجب و شرط بدانند.

جالب نیست، با نقدی مواجه ایم که از هزاران دوسیه و حادثه ی جنایت و خیانت عیاران خراسانی، به راحتی چشم پوشی می کنند! همان تجربیاتی که از دو سقاوی و فاجعه ی ویرانی، رکود و سقوط آن ها در افغانستان، هزاران سند و مدرک داریم، اما شیوه ی اعتراض شان، دنبال سوژه است تا اگر گردی از سم ستوران یک مسافر غیر فارس، تاریخی شده باشد، به حساب قرائت تاریخی و شرم آور سقاوی، بلایای مغولی، ترکی و پشتونی بدانند. بهتر است:

آینه، گر عیب تو بنمود راست
خودشکن، آینه شکستن خطاست

اکنون که دومین برنامه ی بنیاد سقاوی، تعمیم ستیز قومی با طرح مقبره ی مرحوم عبدالخاق هزاره است، ارائه ی مثال ما از کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»، به این نتیجه می رسد که از نخستین لحظه و از نخستین فرصت ها در تقابلی جهت روشنگری و اتحاد ملت افغان بکوشیم که دست آویز اسناد و کار فرهنگی باید به بحران سازان تفهیم کنند: همان طور که فرهنگ ابتذال شان در توهین به افغانستان و اقوام آن، معامله ی به مثل شد تا مسایل و واژه گان خراسانی، پارسی، ربانی، کلکانی، مقاومت و ادعای فوقیت، به فحش های رکیک مبدل شوند و در واکنش به گستاخی ها و هتاکي ها، هیچ مورد و چیز شان نمانده که باعث تنفر دیگران نشود. بنا بر این، پایان کسب مشروعیت از خیانت، جنایت، توحش، وابسته گی و فقر فرهنگی و تاریخی آنان شروع می شود.

افاده ی حقایق بالا، برپایی بازار مکاره جهت هر نوع کسب امتیازات نامشروع را مشکل ساخته و ملت افغان و دوستداران این سرزمین را تشویق می کند با استحکام مواضع افغانی، بر حجم نقد و روشنگری هایی بیافزایند که با هر حرف، کلمه، سطر و برگ آن ها برگ ریزان سقوی از آن درخت خشکی هستند که در چهل سال گذشته از تمام بقایای تولیدات شوروی برای ستمی و پرچمی و از فضله ی تواریخ جعلی آریایی، خراسانی، فارسی، اخوانیسم بین المللی و آی اس آی، برای طرف های تنظیمی و مدعی ساخته اند.



سمتی و ستمی / ۱۰۰



مصطفی عمرزی

- توقع بی جا

روز گذشته با اعلام پیروزی میر رحمان رحمانی که در عدم وضاحت میکانیسم اداری، صورت گرفت، مردم ما عصبانی و آزرده شدند. آزرده گی به خصوص در میان اکثریت مردم (پشتون ها) به بی نهایت رسید. من هم شاهد خموش این رویداد بودم.

خلاف روحیه ی عمومی، تداعی چهل سال بحران، واقعیت هایی را ظاهر می سازد که تاثیر ایدئالوژی ها روی افکار مردم ما، چه گونه بزرگ ترین قوم افغانستان را در هرج و مرج اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، قرار داده است.

زنده گی در افغانستان، به خصوص در منظر خارجی ها همیشه با این حقیقت تبیین شده که سنگینی حضور تاریخی و بشری پشتون ها در افغانستان، غیر قابل کتمان می باشد؛ هرچند کوشش های گسترده صورت گرفته اند تا با تضعیف پشتون ها، معادلات استراتژیک منطقه یی را علیه ما عوض کنند، اما سرسختی بی مانند که حالا بیش از پنجاه درصد کشور را در حدود طالبان مسلح نشان می دهد و حرکت های روزافزون داخل نظام به داعیه ی بر حق قومی ما می افزایند، مداخلاتی را متاثر کرده اند که فقط با حضور خارجی ها شکل گرفته بودند.

در این مقال از جوانب دیگر می گذرم و به این بسنده می کنم که عدم درک حساسیت ها که در خلای فکری یا متاثر از ایدئالوژی ها واقع می شوند، چه گونه پشتون هایی را کرو و کور می سازند که در تمام جوانب چپ و راست، هنوز و مصرانه به مکتب های چپی و راستی پابند مانده اند و بقیه ای که پول دارند، با ضعف

شعور قومی و سواد، به مسایل بزرگ نیز همانند جلب مشتری در امور تجاری می نگرند.

در همین اواخر در جنجال های دنائت مستقیم ناشناس، تعبیر های «زبان مبارک فارسی» و «زبان فاخر فارسی» را از آدرس های اخوانی و الحادی پشتون ها خواندم و خشک شدم. یعنی در کشوری که جریان به اصطلاح روشنفکری اقلیت ها چهارنعل می روند به نام امتیاز قومی، انحصار کنند، غبار سنگین، احاطه ی فکری مردم ما را دربر گرفته و بدتر از همه، جریان های دخیل در قضایای آن ها، خودشان را در دایره ی دیگران تحلیل و ارزیابی می کنند. بگذریم از این که با ذهنیت های آریایی، خراسانی و فارسی، چه مصایب فرهنگی خلق کرده اند و با آن ها واحد سیاسی افغانستان از دورن تضعیف می شود.

من از این که از متن جریان های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود ما به مردم ما اعتراض می کنند که چرا در مسایل حقوق قومی، حساس نمی شوند، احساس آزرده گی می کنم. در چهل سال اخیر، بیشترین مصایب را مردم ما متحمل شده اند و از همه چیز خوب، به عمد، دور نگه داشته می شوند، اما چپی ها و راستی هایی که هیچ ارمان رفاه نداشتند، بل با مقاطع ایدیالوژیک به تراژیدی های ارتجاع دوم و فجایع سالیان اخیر کمک کرده اند، در قبال اغماض بر حقوق مردم ما به راحتی خود را می فروشند یا به احساسات خود قایل می شوند.

حقیقت این که توقع بی جا از عامه ی تبار ما که در ستیز سیاسی در دام ایدیالوژی ها چپی و راستی گرفتار شده اند و مردم نادار در فقر عظیم اجتماعی، اکثریت را می سازند، سخافت اعتراض های

سمتی و ستمی / ۱۰۳

گروهی و جناحی را محرز می سازد. جالب این جاست که در قسمت تامین حقوق مردم و دفاع از ارزش ها، ضعف های آشکار افراد و اشخاصی که با آرا و به نام ما شان می یابند، حقوق ما را همواره هدر داده اند.

فکر می کنم توقع ما از وکیلان و سردمدارانی که ظاهراً تاجر، سیاستگر، حزبی و امثالهم نامیده می شوند، بی جاست. فکر می کنم مغالطه ی ما از آن جا ناشی می شود که دیگران را نیز در جمع مجموعه ای فکر می کنیم که در حد چهل یا پنجاه فعال فرهنگی مخلص در خارج و داخل، همه را به یک چشم می بینند. این حقیقت که با این مجموعه نمی توان به همه رسید، به این برداشت کمک می کند که توقع ما از اکثریت نادار نیز بی جاست. خودفروشی برای کسب دالر ها و موضع سُست شمار دیگر که حتی از جسارت چند وکیل زن نیاموختند جلو بی قانونی ها را بگیرند، بیش از همه به مردنماهایی برمی گردد که مانند میراز کتوازی، دست رحمانی را گرفتند و بی شعوری شان را ثابت کردند. این شخص، مثال ده ها تن دیگر است که در ۱۸ سال اخیر از رییس جمهور تا امثالهم، تنزل فکری و شعوری را به نمایش گذاشته اند.

بار دیگر یادآور می شوم توقع از افراد و اشخاصی که با فقر فرهنگی و عدم درک و شعور پایین، اما به نام افراد و اشخاص و اهل سرمایه به شورا می روند، بی جاست. هیاهوی مردم ما در اعتراض به کمیدی دیروزی، زمانی درست می نمود که مخاطب آنان مردمانی می بودند که در محک حقوق قومی ما، ثابت می شدند.

فاصله ی زیادی باقی ست که منوط به کار و ایثار بیشتر، مردم ما را در کشوری از مزایای اکثریت بهره مند بسازد که حداقل در میان هم، وقتی حقوق شان مطرح می شود، به یک مرجع (هویت تباری) بی تعلق چپی و راستی، دری و پشتو، رای بدهند.

در تجارت های سیاسی چند سال اخیر، رشد تجارت پیشه گان قوم ما که فقط به پول می اندیشند، معضلات سیاسی را به حدی بزرگ کردند که با درک سُستی های آنان، طرح های افغان ستیز با چهره ی های کریه، بی هیچ اندیشه به درز های اجتماعی می کوبند.

فکر می کنم سطح توقع ما بسیار بلند است. بنا بر این، نارضایتی ها موثر واقع نمی شوند. ما از افراد و اشخاصی طلب داریم که نمی دانند. یعنی دچار فقر فرهنگی و فقر آگاهی های لازم سیاسی اند. فاجعه ی کردار زشت آنان زمانی رونما می شود که خواهند دید با حرص پول و فقر مشهود، پنج سال، شورای ملی یا مجمع قانونگذار افغانستان را فروخته اند.

و خبر آخر: گفته می شود که سران حکومت وحدت ملی نیز به رحمانی، تبریک گفته اند. سهم رییس دولت با توجه به آرای سیاه، برآورد شده است. آورده اند که پس از افتضاح هفت ما تاخیر در اعلام نتایج انتخابات شورای ملی که با چند بار دست بُرد به فهرست آن، کثیف تر از آن است که به نوشتن بیارزد، طبق روال معامله و ائتلاف، ولسی جرگه را به تاجر تخلیه ی بدرفت ها داده اند و رییس دولت، موافق بوده است.



په پارلمان کې داصولي او رحمتي له جنجال ورسره زموږ مشر سوادګر الحاج میران ګوناري دپښتو ګاڼېکي استازي درحمتي لاس پورته کړه او خپل دلاخ ورسره اعلان کړه

Shahid Nasrat و ۷۵ نفر ۴۷ نظر ۴۷ امتنځ اځګداری

امتنځ اځګداری نظر پسند

ښوون ۳۶ نظر ښیګی



Naqeebullah Hamdard

دایه خو ډیر دی بل چاشمو ای شایه اوس کاروباره
تاک چه وای چې کاندې شه تاک چه وای چې کاندې شه
نور خو پوهشو... ۲۰ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵ ۱۵



- توهم زده گان

در مقاله ی کوبنده ی «تمدن سقوی»، سراغ مریضی رفتم (جاوید کوهستانی) که با پیشینه ی کمونیست، جزو تاریخ سیاه هفت ثور نیز است، اما انحراف تاریخی در افغانستان، آنان را در پرتگاه سقوط اخلاقی و وجدانی، به تغییر چهره وامی دارد.

در کلیپی که فکر کنم نو نیست، از آدرس اشخاص و فجایع تنظیمی، چند بی خرد که نمی دانند آوردن نام امثال مسعود در موضع ضد و نقیض، نمی تواند او را همزمان قهرمان و علیه افغانستان معرفی کند، یک توهم زده که آوردن نامش نیز بی زار کننده است، در همان قسم ادعایی که در مقاله ی «تمدن سقوی» جواب گرفت، در آلزایمری که مخصوص این طایفه شده، ضمن نفی دیرینه گی افغان بودن، عقب تر می رود و اظهار می کند که جنگ های افغان و انگلیس را نیز آنان بُرده اند. اول فکر کردم جگدلگ و میوند در کوهستان (منطقه ای در شمال کابل) واقع شده اند، اما متوجه شدم که توهم این بیماران، روی حافظه ی جمعی نیز تاثیر منفی می گذارد.

با تبیین آگاهی های تاریخی که می دانیم سهم میرمسجدی کوهستانی و میرپچه ی کوهدامنی در تاریخ ما با چند آدم سرگردنه، بسیار بزرگ نیست و میران افغان، اصالتاً عرب تبار اند، در زمینه ای که عمق تاریخی کذب آریایی، خراسانی و فارسی به تمسخر مبدل می شود، پاسخ خوب به توهم زده گان ناقل، این است که کمی به اطراف خویش بنگرید! دیگر زمانی گذشته که به

سمتی و ستمی / ۱۰۷

نام فارسی زبان، هویت های اقوامی را می دزدیدند که از ناگزیری یا عوامل دیگر، دری می گویند.

مردم ما می دانند که نمی شود به نام عرب با اسلام ستیز کرد، اما با گرایش های مجوسی به افتخاراتی چشم دوخت که مثلاً برای ابوحنیفه، هویت مجوس / فارس می تراشند.

تبارز تنوع قومی از اعراب دری گو تا ترکان دری زبان که بیش از هرچیز از تاریخ آریایی، خراسانی و فارسی نفرت دارند، تقسیم میراث فرهنگی این کشور را که با پشتون ها دوباره قد برافراشت، روی ۵۰ قوم و سی زبان، مساوی می کند. خیلی وقت است که مصادره ی فرهنگی و تاریخی به نام فارسی زبان و تواریخ متبذل آریایی، خراسانی و فارسی، گذشته است.

وقتی در کلکان، در منطقه ی تابوی اول سقوی، اکثریت اعراب و ترکان، حرف آخر می شود، می توان زبونیت شماری را برشمرد که با کشتی آریایی در دریای توهم به ۵۰۰۰ هزار سال می روند.

بحث ادعا در این کشور، بدون اکثریت (پشتون ها) که سهم تاریخی تمام اقوام را احیا کردند و مستعمل ترین تاریخ مصرف (آبدات و سیستم) را ایجاد کرده اند و اقوامی که در همه جا حتی با فراموشی زبان، هویت های قومی خویش را می شناسند، به نفع کسی نیست.

گروهک متوهم، متوجه نیستند که اگر ادبیات آنان، باعث تنفر ما می شود، ادعای آریایی، خراسانی و فارسی، چه قدر باعث نفرت اقوامی شده که در بررسی پان فارسیسم، می دانند اگر به نام دیگران، مصادره شوند (فارسی زبان) حقوقی را از دست می دهند که در صد سال اخیر، دو بار به نام سقوی و با توهین، از آنان مصادره کرده اند.

فعالیت‌ها فرهنگی و رسانه‌یی، دست‌های همه را بالا کرده‌اند تا در کنار اکثریت (پشتون‌ها) تواریخ عربی، ترکی، مغولی، هندی و ده‌ها قومی را بشمارند که از بودا تا حالا، اگر یک ایست نازل دهقانی (سامانی) داشته باشد، دیگر هیچ کدام به گواهی تاریخ، مربوط به توهم زده گانی نیست که اصرار دارند به خاطر تبارز سقوی گری، مدیون و مشکور شان باشیم.

تکرار می‌کنیم، بار دیگر به پیرامون تان بنگرید! پس از تعمیم باور های تامین حقوق قومی، کسی به نام فارسی زبان، حقوقش را به دیگران، اهداء نمی‌کند. در حالی که فحواي ادعای فرهنگی - تاریخی مجوس با هتاکي در برابر عرب، ترک و حالا پشتون، ارثیه دارد، همسویی با تحریک یک اقلیت قومی، چنانی که در دو ارتجاع گذشت همه چیز را برای خود می‌خواهد، به نفع یک طیف سیاست زده ی همین اقلیت نیست که با توهین، هتاکي، اما با تجرید خودشان از دیگران، روزی به مرز هایی عقب خواهند نشست که آقای صالح در ریاست امنیت ملی افغانستان با اشراف از واقعیت های پشت پرده، به صراحت به شماری گفته بود که تاجکان در افغانستان، جغرافیه ندارند.

مردم ما با اعتقاد به باور های اسلامی و افغانی، به نزاکت هایی قایل اند که در جغرافیا های خودشان به یک گروه فاقد جغرافیه، هرگز به چشم بیگانه ننگریسته اند.

به توهم زده گان سفارش می‌کنیم که ما از حال و گذشته ی خویش باخبریم. اگر این دریا آلوده می‌شد، چهل سال است که جهال خودکش بیگانه پرست از انگلی و شوروی تا شرکای بی

سمتی و ستمی / ۱۰۹

فرهنگ جامعه‌ی جهانی (تنظیمی‌ها) به ما پارس می‌کنند، اما این کشور فقط به نام افغان، نفس می‌کشد.

نیاز نمی‌بینیم در زمینه‌ای که در حدود بیست سال آن، هزاران روشنگری ما به افشای جعلیات آریایی، خراسانی و فارسی انجامیده‌اند و همچنان ادامه دارند، بار دیگر صحبت‌های یک بی‌سواد کمونیست و حالا تنظیمی را تنقید کنیم.

حرف ما این است که درد و دشمن مشترک داریم که به هیچ‌کسی رحم نمی‌کنند. بنا بر این، بازی کردن با شئون یک مملکت که سیستم آن با انحصار یک گروهک یک اقلیت قومی، رکود ناکارآمدی دارد و از همه بدتر، بدترین دشمنان افغان و افغانستان، شایق‌ترین آزمندان قدرت و ورود به دولت‌اند، به نفع‌شان نیست. وقتی پدرام ناقل، ادعای عدالت اجتماعی می‌کند، می‌گوید ما نظام فدرال را برای کوچی‌ها نیز می‌خواهیم. شما بهتر است اول احترام به مردمی را یاد بگیرید که به اذعان‌تان، این‌جا افغانستان/ پشتونستان است؛ هرچند ما که می‌گوییم، این‌جا افغانستان، خانه‌ی اقوامی‌ست که در آن زنده‌گی می‌کنند.

برای درک جمعی، باور به احترام، لازم است. مردم ما هیچگاه به کسانی لبیک نمی‌گویند که به آنان توهین می‌کنند و با تحریف تاریخ، عقب‌بیگانه‌پنهان شده‌اند تا بنیان‌های افغانستان را تغییر دهند. به اصطلاح «دم خروس را بپذیریم یا قسم حضرت عباس را؟»

ما هنوز حیران مانده‌ایم تا سهم‌شان در حد یک خشت عمرانی در تاریخ افغانستان را بیابیم تا حداقل از خجلت دو سقوی کاسته شود، اما در کراهِت منظر، مدام توهین و متهم می‌شویم که چون با سقو، میانه نداریم، بدتر از آنانیم.

سمتی و ستمی / ۱۱۰

از طریق لینک زیر، بار دیگر ادعای یک سقوزاده را مشاهده کنید
که همیشه سعی می کنند، عامل مخرب خارجی را نادیده بگیرند:

[https://www.facebook.com/Massoud.shinase/videos/
/2073662289591807](https://www.facebook.com/Massoud.shinase/videos/2073662289591807)

- جهالت پیشه

با یک مجموعه ی کاغذ پرت شده در دست، اصرار می کرد: معاهدات تحدید ارضی افغانستان را هیچ غیر پشتونی امضاء نکرده است، اما ناگهان در میان اضافه می کند: این به خلق های پشتون مربوط نیست! رهبران شان انجام داده اند و همچنان در اصدار شطحیات می گوید: درس نمی خوانند، انتحاری می کنند و بالاخره بر اساس حساب فیس بوک خودش، احصائیه می گذارد که ۳۰ درصد مردم افغانستان، موافق استرداد خاک های افغانی (پشتونستان) اند و ۶۰ یا ۶۵ درصد مخالف اند و چند ژست سخیف دیگر که گویا این قواره ها (بقایای ناقلین آسیای میانه) در افغانستان، فرشته گان معصوم می باشند.

من در نوشته های زیادی تبیین کرده ام که گرم نگه داشتن فضای نقد ضد پشتون ها، بیشتر به خاطر هراس از داوری مردم بر غیر پشتون هاست. فکر کنید اگر نوبت به نقد گسترده ی غیر پشتون ها برسد، چه حیثیت و آبرویی برای حامیان بچه ی سقو، ویرانگران کابل، تن فروشی های سیاسی به روسیه و امریکا و بالاخره به گند کشیدن دولت با انحصاراتی که فقط با پشتوانه ی خارجی حاصل می شوند، می ماند؟ افزون بر این، دریچه های نوگشوده ی تنقید فرهنگی که با تمام شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی کار دارد، امروزه حداقل نمونه های تنقید میراث فرهنگی شعوبه ی قدیم و جدید را با کتاب های «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، «آریاییسم»، «آرکایسم»، «آیین های سخیف» و «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» در برابر مردم قرار داده اند تا ادعای اصالت

کسانی زیر سوال برود که افغانستان را خانه ی بابۀ ی خودشان می‌شمارند.

می‌دانیم که با طرح های قومی یک طرفه، حتی اگر پاسخ‌کوینده هم دریافت کنند، چنانی که افغان ستیزان را همیشه خجالت داده ایم، با وجود حُسن پاسخ، باز هم یک هنجار روابط اجتماعی، خدشه دار می‌شود.

فارسی بازی های مداوم گروهک ستمی که بیشتر به منظور هویت دزدی اقوام به اصطلاح فارسی زبان، اما غیر فارس یا تاجک مطرح می‌شوند، مرز های داخلی را بیشتر کرده اند. تشکیلات اعراب، ترکان، پشتون های دری زبان، سادات و اکثریت مطلقى که با هنجار های روابط اجتماعی زنده گی می‌کنند، نشانه های یک رفت بزرگ به سوی هسته هایی ست که دوست دارند به نام هویت قومی، سهم خویش را از اقلیت تاجک، جدا کنند.

مصاحبه ها و ادعا های پدram، فرصت های زیادی را میسر می‌سازند تا ضمن رد شطحیات آن ها، ابعاد دیگر تاریخ، فرهنگ و جامعه ی افغانی را تبیین کنیم. بعضی دوستان اعتقاد دارند که پاسخ گفتن به آنان، دامن زدن به اشکال است، اما من می‌پندارم که پاسخ نگفتن به آن ها، باز گذاشتن فضا به آلوده گی هایی ست که از طریق آن ها سعی می‌کنند با تنقید یک جانبه، حداقل فاصله ی تنقید خودشان دور تر شود، زیرا ناممکن است در مقام یک شوونیست حقیر بی‌منطق، در حالی دیگران را تنقید کرد که تنها حضور سیاسی دو ارتجاع سقوی، مایه ی ننگ ابدالابد مردمانی ست که می‌خواهند با تابوسازی و ستر تاریخ، از قضاوت تاریخی فرار کنند.

در مصاحبه ای که لینکش را ضمیمه ی این مقاله کرده ام، در نخست فکر کردم استفاده ی پدرام از حربه ی تاریخ کهنه، باعث می شود از تنقید ریشه هایی برکنار بمانیم که اگر شامل دوره ی بچه ی سقو شوند، می توانند عوامل عصبيت قومی، دینی، مذهبی و تحجری را ثابت کنند که چه گونه از دایره و احاطه ی یک اقلیت قومی برخاسته اند و مانند یک طاعون، به تمام کشور پخش شده اند. تنقید شعارگونه و نه جامعه ی شناختی آن دوره ی نحس، زمینه را برای بار دوم آن میسر کرد و جامعه ی افغانی از منظر این فقر فرهنگی، وقتی پای خارجی در میان است، همیشه تهدید می شود.

پدرام با برشمردن معاهدات قرن نوزده، روی مسایل حساس دست می گذارد. بلی، واقعاً تهدید ارضی، چیزی نیست که به راحتی پذیرفته شود، حتی اگر با این حقیقت توام باشد که در همان زمان، جغرافیای پیرامون ما (همسایه گان) زیر شدت استعمار مستقیم، هیچ جای آزادی نداشت.

در واقع استعمار از قرن نوزده تا پایان جنگ دوم جهانی در قرن بیست، نه فقط بسیاری از کشورها را حذف کرده بود، بل بسیاری از نام های تاریخی، حذف شده بودند. افغانستان در منگنه ی دو ابر قدرت استعماری، اما نفس می کشید و با شاهکارهای سیاسی زمامدارانش، از حذف کامل بیرون رفت؛ هرچند که در نخستین توحش قومی و فرهنگی (حکومت بچه ی سقا) قیمت گزاف پرداخته است.

اصولاً برخورد نفرت انگیز ستمی با پشتون ها، این سوال را مطرح می سازد که اگر به جای اولویت های تنقید که باید مشمول فقر فرهنگی بقایای سقو، همکاری و تبانی با روس و حکومت نحس

مسعود- ربانی (ریشه ی تمام مشکلات کنونی) شود، فقط به منظور تضعیف پشتون ها به گذشته برگردیم و گزیده ای را به رُخ آنان بکشیم، در گذشته، موارد ناگوار، بسیار اتفاق افتاده اند.

ما نمی توانیم با گذشته ی توحش چنگیزی، تیمور لنگ و وحشیگری هایی که از سلسله ی منفور سامانی تا ۲۴۰ سال سگ جنگی های صفوی، شیانی و گورگانی در افغانستان واقع شده اند، مردمانی را تحت فشار قرار دهیم که به گونه ای با آن تواریخ، پیوند های تاریخی و قومی دارند.

پدرام با وجود اصرار، همیشه (شاید به خاطر هراس) سعی می کند اکثریت پشتون ها را از رویداد های ناگوار، کنار بگذارد. من از دلسوزی های او، ولو ظاهری نیز استقبال می کنم که گاه با چاشنی حقیقت، بعضی ناملایماتی را برمی شمارد که در واقع به اثر گرایش های چپی و راستی، مردم ما را آسیب زده اند، اما در این میان، نادیده انگشتن غرض خارجی، مغرضانه است.

آنان در قبال اعتراض به اغماض سهم پشتون ها در حساب پوهنتون، برای این که اشک تسماح ریخته باشند، موزیانه سعی می کنند با موضع گیری برای اقوام دیگر، آنان را جلب کنند. این که در این کار موفق خواهند شد، با چهره ای که از ستمی گری در افغانستان می شناسیم، شوونیستان تاجک با کار گسترده ی ضد قومی، هرگز از چشم هزاره گان، ترکان و پشتون هایی دور نیستند که هریک را در واحد های پان ترکیست، افغان ملت یا مغول، مغرضانه تعریف می کنند. این تعاریف، به قدری زشت، غیر واقعی و توهین آمیز اند که اگر جای قابل ملاحظه ی ترکان، هزاره گان و پشتون ها در جناح پدرام را خالی می بینیم و شاهد رشد روز

افزون محور های قومی به اصطلاح فارسی زبان های غیر تاجک هستیم، به این دلیل است که ستمی گری با طرح فارسی بازی و خراسان ستایی، می خواهد در جای پشتون ها، نقش در واقع یک اکثریت تقلبی را بازی کند که به اندازه ی پشتون ستیزی، هزاره ستیزی، ترک ستیزی و اقوام ستیزی دیگر را نیز دنبال می کند. چنان چه آوردم، وقایعی ناگوار تاریخی بسیاری در جغرافیای افغانستان غیر پشتون ها واقع شده اند که جزو مصایب تاریخ بشر شمرده می شوند و خوشبختانه نقش پشتون ها در آن ها، زیر صفر است.

اما آیا تاجکان، قبل از پشتون ها جای خوبی در افغانستان داشته اند؟ پس از حکومت سامانیان که بیش از صد سال دوام نیاورد و بانی کثیف ترین فرهنگ سازی (شعوبیه) اند، نه قبل و نه بعد آن، شاهد هیچ برآمد سیاسی مهم اقلیت تاجک در منطقه نیستیم. بعضی شوونیستان تاجک با ردیف سازی حکومت های ساسانی، اشکانی، سامانی و یا داستان های مبتذل شاهنامه، خودشان را تسکین می دهند؛ اما تاریخ به اصطلاح پیش از اسلام شان، میان تهی تر از بعد از اسلام شان است.

روشنگری های نو تاریخی، سال هاست که چیزی به نام سلسله های ساسانی، اشکانی و داستان های افسانه یی شاهنامه را به رسمیت نمی شناسند. حداقل بیش از پنجاه سال می شود که می دانیم اشکانی، صورت تعریف شده ی بخشی از یک تاریخ یونانی است و آن چه به نام ساسانی آثار دارد نیز میراث فرهنگی هلنی می باشد.

پس از سقوط سامانیان تا جراحی روسان در منطقه ی بزرگ ترکستان که باعث تشّت قومی شد و یک جغرافیای کلان را که

به نام واحد اسلامی می توانست فرصت های یک کشور بزرگ مقتدر را به وجود بیاورد، به چند جمهوری وابسته تقسیم کردند که حقیرترین آن ها تا هنوز هم جمهوری تاجکستان است و نصف جمعیت آن (چهار میلیون) با کار در روسیه، کشور شان را تغذیه می کنند.

اما جهالت مذهبی پشتون ها با سقوط شاه امان الله، آنان را در گرو یک حاکمیت مطلقاً فقر فرهنگی قرار دارد که با عین شباهت، ۶۰ سال بعد نیز رونما شد. گفتم که اصرار بعضی شوونیستان تاجک با تنقید یک طرفه، این گمان را تقویت کرده که آنان به هر صورت، مایل به تشت قومی ضد افغانی اند و با شکستن هنجاری های اجتماعی، اما به هدفی که می خواهند نخواهند رسید.

رشد روز افزون گرایش های قومی در میان فارسی زبانانی که تاجک نیستند، پی آمد غیر قابل جبران برای یک اقلیت قومی ست که جز با حضور خارجی، در هزار سال پس از سامانیان، هرگز توان فرهنگی، بشری و مدیریتی عالی نداشته که فقط «دهقان»/ «دهگان» نماند.

به هر حال، ذهنم هرگز از تداعی صحبت های قسیم فهمیم، خالی نمی شود که در یک کلب صوتی اش آمده است: «درایت ما این بود که جنگ را به آن جا (مناطق پشتون نشین) بردیم.» واقعاً با تماشای آرگاه و بارگاه قبر او در سرای شمالی، آدم به وحشت می افتد که این عوامل بحران ساز با خیانت ها به مردم، چه قدر ریشه های بدبختی ها شمرده می شوند؟

امروزه سعی می شود با نقد یک طرفه، عبدالرحمن خان را در منظر تنفر هزاره ها قرار دهند، اما مسعود، ربانی، محسنی و سیاف

را که در فاجعه ی کشتار، جراحت و هجرت اجباری بیست هزار شیعه، هزاره و قزلباش افشار دست داشتند، قهرمان- جا می زنند. خداوند(ج) روان علامه فیض محمد کاتب را شاد بسازد که با کتاب «تذکر انقلاب»، رهنمود واضح تاریخی در برابر مردم خود قرار داد تا هیچ وقت در چاله ی جهالت سکوی و حامیانش، سقوط نکنند.

با چند شوونیست زبان باز بی خرد که حول زبان به اصطلاح فارسی، جمع شده اند، کاری نداریم، زیرا جز انزوای خود، چیزی از دست شان ساخته نیست. تحلیل اجتماعی رفتارهایی که به نهایت ایثار(حمله ی فدایی) منجر می شوند، مصایب بی شماری را ردیف می کنند که با فشارهای ستم ملی که سعی شده با کمک خارجی مضاعف شود، مردم ما را در تنگنای مصایب، فشرده اند؛ اما آنان در تمام جغرافیای پشتون نشین مکتب دارند، پوهنتون می روند، مراکز فرهنگی شان در حال توسعه هستند و رونق عمرانی و انکشافی با سهم صد ها تاجر و سرمایه دار پشتون، اصلی ترین عوامل تحریک حیاتی در افغانستان به شمار می رود.

انحراف سیاسی، اگر یک جوان پشتون را می آزارد که در خط اول جنگ، پوهنتون می خواند، اما قربانی یک سیستم فاسد سیاسی شده تا حق او را به نام موتلفان چند دالر خور دوتابعیه ببخشند، بی نیاز به گفتار بیشتر، درک می شود که افغان ستیزان، چه گونه مصیبت را به بلا تبدیل می کنند و در جامعه، تزیق کرده اند.

در یک فلم مستند از وزیرستان شمالی، یک مرد پشتون در برابر سوالی که چرا دچار نابسمانی شده اند، خیلی پُرمعنی می گوید: «نام وزیرستان را هم نمی شناختند، اما حالا به نام محو القاعده، روی خانه های ما بمب می ریزند.»

کی ها در جریان جنگ سرد، تروریسم و بنیادگرایی مذهبی را تمویل می کردند تا اتحاد شوروی را به زانو درآورند؟ همان ها دنبال بقایای جنگ سرد، خانه های مردمی را ویران می کنند که به قول همان مردم، هرگز آنان را نمی شناختند.

فکر می کنم گزینش پاره هایی از تکدر تاریخی به منظور تضعیف یک قوم و یک مردم، نوع جهالت پیشه گی ست. وقتی برادر مسعود را از ارگ، بیرون انداختند، هیاهو می کرد که جنگ های داخلی روی می دهند و حتی طالبانی که در شمال می جنگند، جمعیتی اند.

ستمیان به رهبری پدرام در نوع جهالت پیشه گی نو، یادشان می رود که ما منتظر جداسازی بدخشان به خاطر توزیع تذکره های الکترونیک استیم! (اشاره به گفته های پدرام که اخطار داده بود، اگر تذکره ی الکترونیک با کلمه ی افغان، توزیع شود، بدخشان را مستقل می سازند).

استفاده ی مغرضانه از فضای رسانه یی، یگانه حربه ی موثر افراد و اشخاصی ست که حالا دعا می کنند حضور نظامیان خارجی، هرگز پایان نیابد. اگر تمام ادعا های افغان ستیزان در مورد پشتون ها را درست بدانیم، با حضور فعال و سنگین بشری و تحرک در حال توسعه ی این مردم، چه خواهند کرد که فقط اتحاد یک درصد شان (طالبان) امریکا را بر سر میز مذاکره، آورده است. لینک سخنسرایی ناقل مجوس و بی حیثیت!

<https://www.facebook.com/fsh.zh.7/videos/759829437781594/>



- خوان خالی

بعضی با آن چه در عمل ثابت می کنند، صحت و سقم آن چه پیرامون آنان پرداخته می شود را آسان ساخته اند. اگر به مصداق معامله ی به مثل، مثل پدرامی ها شویم، ناگزیر باید به فحش و توهین پرداخت، اما چون رعایت اخلاقی را اصل می دانیم، بهتر است به کسانی مجال دهیم که با سلوک و رفتار خود، حتی خوشباورانی را آزرده می سازند که پیرامون آنان اغماض می کردند.

آخرین اعلامیه ی پدرام که بزرگ ترین اشتباه مسعود و ربانی، دشمنی با پاکستان بود، همه را از او فراری داد و این مرغ سخن از قفس پریده در فضای رسانه های در کمین نشسته، دیگر قابل برگشت نیست.

همه می دانند که اگر خوردنی پاکستانی را از خوان مسعود و ربانی بردارند، در آن سفره، به جز فقر فرهنگی و سیاسی که در ارتجاع دوم رونما شدند، چیزی نمی ماند.

اکثر اعضای تحمیلی بقایای مسعود و ربانی در حاکمیت، به نام قهرمانانی حضور دارند که می خواهند ضد پاکستانی شناخته شوند. جلابی از طریق پاکستان ستیزی، یگانه وسیله ی ماندن بقایای مسعود و ربانی در حکومت است.

تهور سیاسی نو پدرام پس از ارادت به تاجکستان و ایران، حالا در نوبت پاکستان به این دلیل نیز رونما می شود که امثال او می پندارند دست بالای پاکستان در کشور ما، می تواند دست آنان را در سیاست های داخلی بلند کند. به این دلیل، اعلام رسمیت خط

دیورند به عنوان مرز بین المللی از سوی ستمیان و یا این که گویا پاکستان یک کشور قدرتمند است، صرف نظر از این که تن فروشی قبیح برای افراد و اشخاصی ست که انعقاد دیورند را محکوم می کنند، به معنی وارد شدن در بازی هایی نیز می باشد که در واقع شبیه افراد به اصطلاح خودشان خاک فروش و وطن فروش می شوند. با این تفاوت که با وجود تمام دشواری های قرن نوزده، اما زعمای آن وقت، افغانستان را از کوره ی آتش بیرون کردند و حاصل آن خانه ای ست که حتی برای ناقلین نیز فرصت تداعی خراسان خیالی را می بخشد.

عبداللطیف پدرام در واکنش به بیانات محمد حنیف اتمر که به صراحت گفته بود رسمیت خط دیورند برای پاکستان، صلح نمی آورد، از جغرافیایی صحبت می کند (فارسی زبان) که مشترکات قومی ما با پشتون های پاکستان، گویا برای آنان نیز می توانند نمونه ی دیورند بیاورند. عین نوشته ی او، ارزش اقتباس ندارد، اما حقیقت این که اگر اصرار می کنیم حقوق پشتون های پاکستان به نام همبار مهم اند، گویا ستمیان نیز حق دارند این مثال را در قبال مثلاً تاجکستان داشته باشند، از منظر تاریخی، چنین رویدادی در قبال تاجکستان که در حد معامله باشد، صورت نگرفته است؛ زیرا این کشور با این نام، فاقد پس منظر کهن تاریخی ست و محصول استعمار اتحاد شوروی در قرن بیست می باشد (پس از اشغال امارت نشین های فرتوت وابسته به روسیه ی تزاری).

برای دهن کجی به ما، بیتی از شعر نجیب بارور را شعار ساخته اند که «هر کجا مرز کشیدند، شما پل بزنید». حرف در این است که اگر فقط با دلخوشی های پوچ فارسی زبان (گوینده، نه قوم) بخواهند از روی پنجاه قوم و سی زبان افغانستان، تاجکستانی و

فارسی شوند، همین شعار می تواند واقعی ترین مصداق در زمینه ی قومی پشتون هایی شود که با خط دیورند از یک خانه و یک فامیل جدا شده اند.

افزون بر بُعد اخلاقی که میلیون ها تن در پاکستان با ستم ملی، خیزش کرده اند و بیش از همه از همتباران خود توقع دارند و این که ما با مشکلات خویش، چه گونه و چه طور از آنان حمایت کنیم، این حقیقت را نمی توان کتمان کرد که در هیچ کشور دنیا، کلیت متجانس یافت نمی شود.

عموماً با استحاله ی هویت های قومی در هویت سیاسی، سعی می شود مرز های داخلی بشکنند و با تامین عدالت اجتماعی، همه با یک نام، مساوی شوند.

سوگمنده در افغانستان در چهل سال اخیر، خصومت های از پایین به بالا، به مصایبی بر پشتون های افغانستان مبدل شده اند که در ۱۸ سال اخیر، جغرافیای این قوم، بیش از همه تیره و تار بوده است. دوسیه ها و ماجرا هایی که چه گونه بعضی افراد معلوم الحال احزاب و تنظیم های غیر پشتون در این تراژیدی دست دارند، وارد تاریخ صوتی و تصویری نیز می شود.

پدرام با خطاب مغرضانه به عطا محمد نور و محقق، سعی کرده بود آنان را در موضع خودش قرار دهد؛ اما این موضوع که مثال های تاجکستانی، اوزبیکستانی و غیره نمی توانند در جای مُعضل دیورند قرار بگیرند، به یک حقیقت دیگر نیز مرتبط است.

هرچند ستمیان بسیار تلاش کردند تا کشور های تاجکستان و اوزبیکستان را وارد ماجرای های قومی افغانستان کنند، اما هراس از برهم خوردن ثبات اتنیکی آن کشور ها، آن ها را در موضع

سمتی و ستمی / ۱۲۳

منعطف، قرار می دهد. حتی ایران نیز با بلوای فارسیسم در افغانستان، بیشتر خواهان مرکزیت های ضد افغانی است تا در معادلات منطقه یی به راحتی از کشور ما سود ببرد.

در واقع گرایش های فارسی ایران در افغانستان، می توانند اعتراضات و نارضایتی هایی را حاد سازند که در نمونه ی مهاجران افغان در این کشور، نفرت اکثریت غیر فارس (نود درصد) از شیعیان به اصطلاح فارسی زبان و تاجک هایی را که در درازمدت می توانند فارس سازی را شدت ببخشند، برانگیزد. به این دلیل، آن مهاجران افغان که به اصطلاح فارسی زبان یا تاجک اند، در ایران هرگز احترام نشده و جایی نیافته اند.

اجتناب کشور هایی چون تاجکستان و اوزبیکستان از وارد شدن مستقیم به تنازع تحمیلی قومی در افغانستان، به دلیل برهم خوردن ثبات قومی آن کشور ها با ده ها قوم نیز می باشد.

در تاجکستان که نصف مردم آن، غیر تاجک اند، هرگونه پرواری قومی که از جای دیگری تاجکان را بزرگ نمایی کند، مرکزگریزی های ضد تاجکستان را افزایش می دهد. مُعضل تاجکان سمرقند و بخارا در اوزبیکستان نیز پوشیده نیست. در مثال کازاخستان یا قزاقستان، جمعیت روس ها بیش از همه است.

بهتر است برعکس آن چه در گذشته به همدیگر تاخته ایم، سعی کنیم به نام انسان به ما ارج بگذارند؛ زیرا به نام حقوق قومی نیز حقوق انسانی ما را پامال می کنند.

شرح تصاویر:

عبداللطیف پدرام و گروهی به ظاهر به نام تاجکان پاکستان که حامی پدرام معرفی شده اند. ظاهراً این تاجکان پاکستانی که حتم دارم با آن لباس های محلی پشتون ها و بلوچ ها یکی هم به

سمتی و ستمی / ۱۲۴

اصطلاح فارسی نمی دانند، اگر اعضای آی.اس.آی نباشند، دیگر چه دارند تا پدram، بدون مترجم یا به واسطه ی یک زبان دیگر، به آنان دل خوش کند؟!

با مشاهده ی این تصاویر، به یاد اعلامیه های شورای تاجکان می افتم که با خطاب فارسی زبان، مزرورانه سعی می کنند بزرگ نمایی شوند؛ زیرا افزون بر یک بخش بزرگ پشتون های افغانستان، اقوامی مثل هزاره نیز به اصطلاح فارسی زبان اند.



سمتی و ستمی / ۱۲۵



- دشمنان جاهل

به هر نام بهانه ساختند تا برای تبارز و سود، استفاده کنند. شاید صد ها ساعت از برنامه های رسانه ها را موضوعاتی دربر گرفته باشند که فقط به نام «دانشگاه»، تنی چند مشغول چنه زدن و آی و هوی بوده اند. این سوژه به اندازه ای دلگیر شده که حتی یادآوری آن می تواند باعث نفرین و عصبانیت شود. منطق طرف های درگیر روی چنین مسایلی، همیشه به رویکرد اجتماعی توجه داشته است. از یک سو نبود حساسیت عامه در برابر آن چه قبول شده و دارند و از سوی دیگر اصرار مزورانه تا به بهانه ی چند کلمه، فرصت های تبارز به وجود آیند، در میان انبوه داده های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، زمانی که به شدت درگیری می رسند، دیدیم پافشاری بدون منطق، مردم را در برابر آن چه دارند، حساس کرده است. به هر حال، مهار گسیخته گی و انعطاف بیش از حد که ناشی از ضعف های آشکار مسوولان بودند، هرچند با این حُسن نیت که همه حق دارند، اما هرگز باعث نشدند تا سودجویان نیز احترام بگذارند.

در واقع هر گام عقب نشینی، به معنی گستاخی های بیشتر مخالفان بوده است. این که در روزگار ما، در فضای بازی که مرز نمی شناسد، بستن افکار عامه ناممکن است، نیاز به توضیح ندارد، بل حرف بر سر این است: در برابر گستاخی هایی که منطق ندارند، چه گونه برخورد شود؟

مسایل فرهنگی، تاریخی و زبانی، به سوژه های مداومی مانده می شوند که گرچه شماری با کثرت استعمال، طرفدار ندارند، اما علایم و نشانه های ضدیت و مخالفت در آن ها آشکار اند.

از مسیر پُل باغ عمومی به سوی چهار راه پشتونستان می رفتم که ناگهان چشمم به بلبوردی خورد که با درج درشت کلمه ی غیر مستعمل «ارتش»، مرا به فکر انداخت. خوب، این مثال نیز همانند درگیری «دانشگاه و پوهنتون»، توجیه دارد، اما منطق قبلی (دانشگاه) بیشتر روی ادبیات خودی (دری) می چرخید. این ترکیب، با کاربرد ایرانی، پیش از این که با ماهیت دستوری مطرح شود، هرچند در تحقیق «دانشگاه به معنی پوهنتون دقیق نیست» آشکارایی دادیم که مطلقیت نیز ندارد، اما بیشتر در عدم کاربرد گروهی، باعث اعتراض می شد که به این بهانه چرا برای بیگانه لوحه می زنند.

در نمونه ی بزرگی که در بلبوردی در برابرم ظاهر شد، ماهیت ایرانی مخالفت های آشکار با صورت افغانی، پوشیده نیست. ولو در حد یک کلمه باشد.

در افغانستان «اردو» (لغت ترکی) واحد تعریف نیرو هایی خوانده می شود که نظامی و مسلح اند. این تعریف در ایران، با کلمه ی استقرار «ارتش» از زبان های لاتین، معمول است.

متأسفانه معادل سازی زبانی در ایران، از حد منطق می گذرد، اما رواج کلمات زبان های دیگر، به خصوصیات دری یا فارسی ایران نیز مبدل شده اند.

تماشای یک لغت نامانوس دیگر در روی یک بلبورد به اصطلاح در روز روشن، اگر منطق ندارد که این کلمه را در زبان عقیم

فارسی از کجا زاییده اند، بدون شک به این عداوت برمی گردد که مغرضانه استفاده کرده اند.

معادل ارتش در دری معمول ما «اردو» می شود که در ایران نیز معمول است، اما بیشتر با ترکیب «اردوگاه» به کار می رود. یعنی محل تجمع افراد و اشخاصی که دنبال مطلوب جمعی اند.

به هر صورت، درج نام و مشخصاتی در پایان بلبورد، خاطرات زیادی را تداعی می کردند. زنی با شکم سیر، ادای اعتصاب غذایی درمی آورد که پس از رسوایی زیاد، بالاخره از برکت هویت تباری که از فهم آن، فقط یک تخلص دارد، در گذشته ی چند سال کار رسانه یی مرا متوجه کرده بود که اعتبار قومی ما در افغانستان، حتی می تواند یک شخص ناچیز را مهم بسازد.

یافت نمونه هایی تباری ما که خیانت کنند، مهم تر از افراد و اشخاص بسیار بزرگ اقلیت ها شمرده می شود. و کیله ای که پس از سال ها زنده گی در ایران، با فقر فرهنگی، هنوز به لهجه ی زنانه یی فارسی صحبت می کند، گرچه با خاصیت زنانه یی او مهم نیست، اما تا جایی که دوستان تعریف می کنند و من آگاهم، با چنان راحتی به مراکز فرهنگی، نماینده گی های سیاسی و رسانه یی ایران رفت و آمد می کند که از تصور دور است. کاش از مطبوعاتی تصویر می گرفتم که در دفعات مختلف با شهرت تمویل از سوی ایران، یک آدم معمولی (سیمین بارکزی) را بزرگ نمایی می کردند؛ زیرا می دانند که اگر بزرگ نباشد، از قوم بزرگ است.

پخش بلبورد هایی که مستقیماً از ایران می آمدند، توام با رویداد های طلایی، بالاخره کسی را به پارلمان بُردند که متاسفانه کمترین

سمتی و ستمی / ۱۲۹

ارجی برای هویت قومی اش قایل نیست. هنوز جملات او به یادم استند که «پدر و مادر من پشتون اند، اما فارسی اول است!» در دشواری های کنونی، کام ما بسیار تلخ می شود، اما تلخی های بیشتر به زهر می مانند. من می دانم که نصب بلبورد با ادبیات مستعمل ایرانی در حد اصطلاحات، کاملاً عمدی، دستوری و فرمایشی ست. در صفحات رسانه یی که از این زن در شبکه های اجتماعی وجود دارند، استفاده از وصف «افغانستانی»، عادی و کاملاً عمدی به شمار می رود. این که شانس، او را به شورا بُرد و شوهرش پس از سال ها تجربه ی ناکام آشپزی، حالا در حکومت «تحصیل یافت گان عالی»، دیپلمات شده، جا دارد اول به خود نفرین بفرستیم که فرهنگ سازی های ما برای تفکیک و تشخیص خوب و بد، بسیار ناچیز بوده اند.

در اواخر حکومت کیزی، شگرد دیگری را برای افغان ستیزی راه انداختند که در قواره ی چند محصل مشکوک، زود افشاء شد. در آن رویداد، کوشش برای حذف استادان پُرسابقه که در واقع در شعاع باور های رایج تدریس می کردند، محصلان مشکوک را واداشته بود به نام عدالت، جا را برای افرادی خالی کنند که اگر از کنار ظاهر سازی ها بگذریم، مجموعه ی تحصیل یافته اش در ایران و تاجکستان، بی سواد ترین اند. این که در شهر کوران، یک چشمه پادشاه می شوند، نفرین به گروه هایی که از پول ایرانی و پاکستانی، تابیخ و ریشه ی دارایی های معارف و تحصیلات عالی این کشور را نابود کردند.

در تحقیقی به نام «تحصیلات عالی در پوهنتون های ایران و تاجکستان، ارزشمند نیستند»، به مقامات وزارت تحصیلات عالی اعتراض کرده بودم که چرا به حوزه ی به اصطلاح علمیه ی دور

از شان حضرت خاتم النبیین (ص) امتیاز داده اند؟ این واکنش به موقع، در پاسخ به کسانی نیز بود که از سوی حلقات ایرانی، تحریک شده بودند تا برای مزدورانی که در ایران تحصیل کرده اند، به نام نخبه و خبره، اما برای اغراض بیگانه، راه باز کنند.

در تحقیقی که انجام داده بودم، واقعیت کیفیت تحصیلات عالی در تاجکستان، زیر صفر و در ایران، در حد مقامات چندصدم نشان داده می شد که به این ترتیب، بسیار ناچیز به حساب می آید.

با کارهای جمعی و همفکری های همه گانی، چیزی نمانده بود که ترفند مشکوکان ثمر دهد، اما با خشم محصلین پوهنتون و اکثر کادرها، حرف به مظاهره و عدم تدریس می رسد. سُست سالاران حکومت قبلی که منتظر بودند، فقط در برابر چنین برخورد هایی طرف اکثریت را بگیرند، مسئله را به گونه ای حل می کنند تا از پول های کیسه یی که بعداً افشاء شدند داوودزی از ایران می گرفت، چیزی کم نشود. در همان زمان، حضور و کیله ای که از سر شانس و از سر اعتبار قوم خود، وکیل شده بود در میان مشکوکان معترض در پوهنتون کابل، در تبیین این حقیقت کمک کرد که دست بیگانه (ایرانی) در این جریان کاملاً هویدا بود. حرف های ناگفته ی بسیاری در آدرس این زن (سیمین باکرزی) وجود دارند. خدا کند در نوبت بعدی، نه فقط پارلمانی نشود، بل امیدوارم هرچه زودتر، جلو تبلیغاتی را بگیرند که به نام دیگران، ولی از صبر و حوصله ی ما استفاده می کنند.

در بلبورد های تبلیغاتی که همه فوتوشاپ اند، ژست سخنان برای کسانی که او را خوب می شناسند، بسیار کمیدی ست. خواهشاً هرچه زودتر آن بلبورد ها را پایین یا اصلاح کنید!

سمتی و ستمی / ۱۳۱

شرح تصاویر:

بلبورد و کیله ی مظنون و حضور او در میان آن معترضان پوهنتون کابل که گمان بُرده می شد از سوی سفارت ایران، تحریک شده بودند. حضور و کیله در میان آنان، ظاهراً به نام همدردی صورت گرفته است.



- دشمنان عقل

در تنازع قومی چند سال اخیر، بحث های اصالت و فوقیت را فراموش نمی کنم. ادعای اصالت هایی که گویا همه چیز خودی بوده است، زمانی مسخره می شد که می دیدیم از نام تا تخلص، همه جایش خارجی ست.

برای ما که خلط و استحاله ی انسانی را یک اصل می دانیم، تا زمانی که نوع ستیز، هتاک یا توهین آمیز نباشد، می کوشیم پاسخ های ما کاملاً با ارزش های انسانی به همراه باشند.

رو آوردن گروهک ها برای انحصار و سوء استفاده، طرز تلقی آنان از مسایل را مسخره ساخته است. می دانم که کاملاً به یاد دارید چه گونه از موضع ضد دولتی مخالفان مسلح، دست آویز قومی ساختند که مردمان فلان قوم، فقط انتحاری یا انفجاری اند، اما با ریای تمام از ریشه شناسی مشکلاتی طفره می رفتند/ می روند که چه عواملی باعث شدند تا حیات اجتماعی مردم، به بستر های خشن تنازع مبدل شوند.

جامعه ی بین المللی با تداخل مخالفان طالبان در دولت، نه فقط داخل نظام را از گروه های آلوده و امتحان شده انباشتند، بل با این سلوک دور از خرد، تنازع حزبی و تنظیمی را شکل دیگر بخشیدند.

مخالفان کنونی دولت با حمله و سرکوب دشمنان قبلی، همه ساله بر لیست مرده گان و معیوبانی می افزایند که با کثرت استفاده از اوصاف شهید و قهرمان، چند نمونه ی فرمایشی شان نیز نیازمند اعاده ی حیثیت شده اند.

سمتی و ستمی / ۱۳۳

گروهک های خاین، خوب می دانند که فرهنگ سازی برای همبهاران خودشان، مشروعیت آنان برای استفاده را بیشتر می سازد. بنا بر این حتی حاضر نیستند بدترین جانیان و وحشیان همبهار خویش را براثت دهند.

در کنار استفاده های گسترده، زمین خوری های وسیع، رقم غصب زمین در افغانستان را به عدد ۴ میلیون جریب رسانده اند. گفته می شود تنها اعضای حزب وحدت، هزاران جریب زمین را غصب و با ایجاد شهرک ها، عملاً به توسعه ی قومی و ناقلین دست یازیده اند. در این میان، نقش برادر خلیلی، در میان مافیای درجه اول، شناخته می شود.

چنان چه آوردم، دشمنان عقل در حالی که برای نگه داری مشروعیت، دست به هر عملی می زنند، اما با باور های ستیز و دشمنی، حتی حاضر نیستند روند صلح را با منطقی بپذیرند که اگر دامنه ی مخالفت های مسلحانه بیشتر شود، هیچ قدرتی را یارای حمایت از آنان نیست.

جامعه ی جهانی در آستانه ی ۱۷ سال جنگ، فقط از روندی حمایت می کند که منطقاً بایسته بود خیلی زود، نظام را با تطهیر از تنظیم سالاری، با مفاهیم شایسته سالاری و ملی، در بر می گرفتند. مخالفت های مسلحانه در افغانستان، فقط جنبه ی خارجی ندارند. اسناد و مدارک زیادی وجود دارند که با شباهت های حضور شوروی در افغانستان، جناح های پشتون ستیز، زیر سایه ی خارجی، عمداً خواسته اند با تضعیف پشتون ها، با تداخل بیش از حد در نظام، تبلیغات جهت تقابل طالبان با جامعه ی جهانی، فرهنگ سازی های ضد افغانی، توهین و جلوگیری از روند صلح، اعمال فشار روی میلیون های پشتونی که در شمال اند تا در برابر

جمعیت کثیر ناقلین کشور های آسیای میانه، ترک خانه و کاشانه کنند، مسئله ی تنازع با مخالفان دولت را آگاهانه یا ناآگاهانه، خیلی هولناک بسازند. در کنار این، جا به جایی هایی قومی برای برهم زدن ساختار های طبیعی، حجم وسیعی از مردمان مناطق مختلف را به چهار گوشه ی کشور کشانده است.

در حالی که کوشش می شد و می شود تا پشتون های شمال را آسیب بزنند، هزاران تن از مناطق شمال شرق را تشویق کردند به بلخ و کندز بروند و هزاران تن دیگر را از مناطق مرکزی در شهرک های غصب شده، به کابل آورده و بی شمار دیگر را به هرات بُرده اند.

ساخت مساجد، تکایا و حوزه های علمی برای ناقلین تشیع تازه وارد از مرکز کشور در هرات، خطوط عجیب پیوسته گی هایی را نشان می دهد که برای وصل با بیگانه گان، می کوشند ظرفیت های بشری ضد پشتون ها را افزایش دهند.

در حالی که تنازع خشن و واقعیت ها، آب سرد روی آتش حرص دشمنان داخلی انداخته اند و کمبود ظرفیت های بشری، هرگز اجازه نمی دهد تنوع قومی افغانستان به زیان پشتون ها تمام شود، بسیاری از کسانی که از مناطق شمال شرق به کندز یا بلخ، ناقل شده بودند، با وخامت اوضاع، دوباره به خانه ها و زمین هایی فرار می کنند که در عدم آنان، جای خالی دیگر تفوق طلبان بود. مشکل دولت به خاطر جلب توجه مخالفان، فقط موضع مخالفت خود آنان نیست.

فرهنگ سازی های ضد افغانی و ضد پشتونی، عمیق تر از آن هستند که فقط عدم سهولت های جذب مخالفان دولت در آن ها

سمتی و ستمی / ۱۳۵

منظور باشند. مثلاً مخالفت های گسترده ی مخالفان را با مُهر قومی، جزو فرهنگ سازی های عمدی می سازند. یعنی در زمان مخالفت، اقوامی وانمود می کنند که با برچسب انتحاری و انفجاری، به راحتی کلیت یک قوم را توهین کنند، اما وقتی مسئله برعکس می شود، سعی می کنند سهم سیاسی- قومی آنان را با بهانه هایی بکاهند که فقط اگر وارد فاز غضب زمین شویم، اندازه ی انحصارات به ۴ میلیون جریب، رسیده است.

تا زمان نپیوستن انجنیر حکمتیار به حکومت، از ناحیه ی مخالفت های او، می کوشیدند در کنار توهین به پشتون ها، تقابل آنان با جامعه ی جهانی را به زیان انکشاف و عمران اجتماعی ما بکشانند، اما از زمانی که پای او به کابل رسیده است، روزی نیست که به هر بهانه ای نکشوند دوباره سلاح بگیرد.

یکی از معلوم الحالان حزب وحدتی که از سلسله ی انتسابی آنان، تخلص های دوازده امامی، سرعت پخش تشیع را بیشتر می سازد، با نسخه های کهنه ی انتقاد، از توزیع زمین های کوه کریغ به حزب اسلامی افغانستان، آتش گرفته است. این شخص (جعفر مهدی یا می دوی) با شتاب بسیار، از آدرس حزبی وارد می شود که از بُراده ی حزب وحدت، می خواهند به هزار حیل دیگر، سطح انحصارات را بلند ببرند. این دشمنان عقل که روی مجموعه ی انحصارات خوابیده اند، چرا به وجدان خویش مراجعه نمی کنند که حداقل در ۴۰ سال اخیر، چور و چپاول هستی مادی و معنوی مملکت، با درصد کامل غیر پشتون ها، دیگر جای انتقاد منطقی نمی گذارد که اگر چند جریب زمین را به حکمتیار پشتون بخشیدند، گویی برنامه های سقاوی دوم اجرا می شود، اما از خود

نمی پرسند که خط همباران خودشان از مرکز به چهار سوی
ممکلت، عمدتاً یا طبیعتاً، چرا طولانی می شود؟

طی یک قرن اخیر، چند درصد مردم کابل از قوم این مدعیان بوده
است که از نام تا تخلص، از تحلیل فرهنگی آن به نفع اصالت،
عاجز اند. در پستی که ضم این مقاله می کنم، شرح کامل حدیث
دشمنی با عقل را خودتان بخوانید.

بار دیگر به شرطلبان، هشدار می دهیم که گرم کردن تنور پشتون
ستیزی و افغان ستیزی، اگر به تعبیر شما، روی محوریت چند
طفلك ناراحت در جنبش های به اصطلاح روشنایی یا رستاخیر
تغیر می چرخد، در سوی دیگر با چهره ای ظاهر می شود که هر
قدر از سهم و حقوقش محروم شود، به همان میزان کمیت طرف
مخالف را بیشتر می سازند.

در جریان فتح کندز از سوی طالبان، واقعیت اسفباری رونما شد
که تکان دهنده بود. صدها جوان، به ویژه از پشتون ها و اوزبیکان،
با تعدی و ظلم فزون مردمی که از رهگذر علایق قومی با جمعیت
و شورای نظر مرتبط بودند و با حمایت خارجی، حیات روستایی
مردم را تلخ کرده بودند، ناچار می شوند سلاح بگیرند.

کم نیستند در میان مخالفان که از آزردگی ها و ناراحتی های
عامه ی مردم استفاده می کنند. کشتار ناحق و آسیب های
جدی ای که به ویژه در مناطق پشتون نشین رونما شده اند، همه
روژه از جریان گزارش هایی منتشر می شوند که عامل اساسی آن
ها خارجیان اند.

داستان جوانی یادم نمی رود که در ولایت هلمند، پدر و مادر
پیرش را با گزارش های غلط می کشند، اما کوشش های برادر

سمتی و ستمی / ۱۳۷

بزرگش که این حقیقت را پذیرد، او را راضی نمی سازد؛ زیرا با نفرت، معتقد بود چرا پدر و مادر بی گناه او را کشته اند؟ ما به امثال نماینده گی های وابسته و فرمایشی که از همه جای شان، فرهنگ و هویت دیگران محرز می شود، می گوئیم وجداناً کاسه ی داغتر از آش نشوید! در جمعه بازاری که سمبول های دزدان با پشتاره، قاتلان و خاینان را به اثر تعصب و بی شرمی، قیمت می فروشند، رواج این فرهنگ، بازاریابی همین امتعه می شود.

به نام چهل سال خیانت و با مجموعه ی گُل خاینان می خورند و استفاده می کنند، اما چشم شان کور می شود که می بینند مخالفی که از ترس سلاح او در عقب خارجی پنهان شده اند، خیلی کمتر از آن چه حق اوست، به دست می آورد.

[illegible]

- سر و ته یک کرباس

روایت تاریخی، اگر با ذهنیت های ارتجاعی باشد، گاف گذاری (ندانم کاری) متن را چنانی نمایش می دهد تا اغماض، ماهیت آن را بسازد. از جریان های مجوسی گرا و غیر اسلامی گروهک هایی نوشته ام که در چهل سال بحران، بدترین نوع تقلبی آن ها، مجاهد و مسلمان بود.

هفت ثور، داخل دولت را تحریف می کرد و هشت ثور، بر اساس روایت تنظیمی، افغانستان را تحریف کرده است. مجریان این دو روز نحس، در جناح های افغان ستیز، اسلام ستیزانی نیز داشتند که اما، از حربه ی دین، به درستی استفاده می کردند.

تورق نشریات تنظیمی و دولتی، نشان می دهد که تحریف تاریخ، در دو سوی احزاب و جناح های اقلیت های قومی، ذهنیت جامعه را برای تداخل تحمیل (خارجی) آماده می ساخت. داخل سیستم با تعریف گذشته ی ناخوش، پاکسازی ارزش هایی را اجندا می سازد که زیر چتر چپ دولتی، دولت سازی ها و دست آورد های گذشته، یکسره معدوم وانمود می شدند.

اگر جریان مترقی امانی را کنار بگذاریم، نگرش مجریان فاسد کمونیست، معنی تردید قومی نیز می یافت. در سوی جبهات جهادی، فتوای کفر، تیغ بُرنده ای بود که تا دسته در قلب واقعیت های افغانستان ماضی، فرو کردند. ملا برهان الدین ربانی و مسعود، در خالیگاه حافظه ی تاریخی، به راحتی موفق شدند خیانت های آشکار را به نام نوبت برادران اخوانی، پُر کنند.

سمتی و ستمی / ۱۳۹

امروز که سالیان زیادی از ارتجاع چپی و راستی می گذرد و گرایش های مجوسی، غیر اسلامی و افغان ستیز، صورت حال پوست اندازی های تنظیمی شده اند، ارتجاع وابسته گان در تناقض دعوا، همچنان پی اغوای مردم است. آنان به خوبی می دانند که بستر زنده گی اکثریت این سرزمین (پشتون ها) پُر از مسجد است. در حالی که مقوله ی امت محوری اسلامی، درز های اجتماعی را ترمیم می کند، افغان ستیزان راستی و چپی در منگنه ی مفتضح دیگر گیر مانده اند. از یک سوء استفاده از اعتقادات دینی، توده های کثیری را می توانند اغوا کنند تا در خلای دیگر، نمونه های ارتجاعی (کلکانی و ربانی) بار دیگر اذهان مردم را پُر کنند، اما در جانب دیگر، این حربه (دین) مانع گرایش قومی می شود.

خوشبختانه افصحاح و روسیاهی تجربیات تابعان ارتجاع (ستمی و تنظیمی) آن قدر برجسته اند که از نشست ها با دشمنان درجه یک اسلام (اتحادشوروی) تا آستان بوسی بیش از ۴۰ کشور خارجی، بایسته است در هیچ میز بحث اسلامی، ملی و افغانی، با آنان قرار نگیریم.

تابعان ارتجاع که با طراحی اجندا های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، در تمام مسایل پی تحریف اند، اما غافلگیر می شوند که می بینند واکنش همسان مردم، به اصطلاح سیر و پودینه ی شان را بیرون می کند.

به راستی که طرح مسایل اصلاحی، انتقادی و انتباهی از سوی کسانی که در تمام قوالب دزد، خاین، قاتل، بی دین و منافق ظهور می کنند، خوش آیند نیست. توجه کنیم وقتی عقده های چرکین بازیگران خاین و ناکام، فتاوی تکفیر مخالفان می شوند، اما به نفع

سمتی و ستمی / ۱۴۰

خودشان همیشه کوشیده اند برای رابطه با غیر مسلمان (خارجی) توجیه بسازند.

تجربیات حکومتداری «غیره» در افغانستان، معنی بهتر از سقوی، شر و فساد و فقر فرهنگی ندارند. با این وجود، فرهنگ سازی های بهتان و افترا، جزو ماهیت طرح مردمانی ست که همانند نمونه ی زیر، به خوبی می دانند جغرافیای قوم بزرگ این کشور، بیشترین معتقدان به دین اسلام را دارد. بنا بر این، حربه ی تکفیر، مهمترین دست آویزی ست که نشان می دهد با استفاده ی بهینه از آن، هنوز از حرص انحصار قدرت، بیرون نشده اند. به تلخیصی از یک نوشته ی چرکین یک ملای منافق، توجه کنید!

دیانت و بینش متناقض علماء

نوشتهء شیخ الحدیث!!! مولوی حبیب الله حسام

نمیخواستم در این زمینه چیزی بنویسم اما غوغای یک عده بی سواد زیر نام عالم که متاسانه به ده ها امر حرام مبتلا هستند و میخواهند در کج بحثی و بازی با الفاظ بزرگ نمایی و فضل فروشی نمایند و جامعه را اغوا کنند بنابراین از روی ناگزیری چند سطر نبشته نمودم:

۱ - قیام و جنگ به ضد مجاهدین و دولت اسلامی به رهبری استاد برهان الدین ربانی واجب و اطاعت از اشرف غنی لائیک و سکولار به عنوان سایه خدا در زمین واجب و لازم و نوروز حرام و کفر.

نکته:

سمتی و ستمی / ۱۴۱

ظاهراً ملای منافق، فراموش کرده است «تحریک خودجوش»، مهمان خوانده شده ای بود که با پول ملای بدتر از دیگران (ربانی) به مرحله ی فتوای «شر و فساد» رساندند.

۲ - ترور و قتل سران مجاهدین جائز و واجب و انتقال زنان مسلمان به پاکستان و سوختن تاک و باغات شمالی و قتل عام مردم جائز و نوروز خوشی در جشن طبیعت حرام و مجوسی. نکته:

ملای منافق، ماهرانه دوسیه ی خاینانی را می بندد که در همان پاکستان، نطفه ی جمعیت و شورای نظار را بسته بودند. تعریف مجوسی از نوروز، معلوم است که فتوای همان اجتماعی ست که از منابع واحد، استفاده می کنند. نمایشات مجوسی این پدیده ی مشکل دار، طبیعتاً بهانه ی تکفیر می سازد.

۳ - ترور شهید احمدشاه مسعود و ترور استاد شهید ربانی و حاجی عبدالقدیر، مولانا عبدالرحمن سیدخیلی و داوود داوود و خان محمد خان و ملک زرین و دکتر عبدالله و مباح ساختند خون هزاران مسلمان و مجاهد جائز و واجب، اما سال نو هجری شمسی حرام و کفر! نکته:

ملای منافق، از نقش حمایوی ارتجاع دوم از تحریک اسلامی طالبان، طفره می رود که به نام «تحریک خودجوش»، برای حزب اسلامی حکمتیار، آتش می ساختند. ترور افراد تنظیمی و پایه های لرزان بقیه به اصل «بد کردی، بد می بینی» مرتبط می شود. آن جانیان و افراد ایله جاری کشتند و کشته می شوند. این سلسله، هنوز به «کجایش را دیده ای!»، نرسیده است.

سمتی و ستمی / ۱۴۲

۴ - انفجار و انتحار در میان مردم مسلمان، شهادت طلبی و ترور و قتل مردم عام در شهرها و قراء و قصبات و قتل کارمندان دولتی و معلمان مکاتب و مریضان و مجروحان در شفاخانه و کمک کننده گان صلیب سرخ و دیگر امداد گران واجب و یا جائز، اما خوشی در بهار کفر!

نکته:

احسنست به این مجوس! با آوردن صلیب سرخ، پیام گذاشته است که بوت پاگان تنظیمی از زمان نزول اجلال از سوراخ های کوه، اگر به مرحمت بیگانه، به ارگ رفته بودند، قدرشناس اند و فرقی نمی کند مدعی اسلام باشند. این نمونه، ویرانی های حکومت ربانی و مسعود را به یاد نمی آورد.

۵ - بابۀ غنی سکولار و بی دین متفکر دوم جهان و مستحق ریاست جمهوری کشور جهادی و هرکس برایش رای ندهد، انگشتانش بُریده می شود و هرکس به تیم مخالف رایی بدهد اعدام می شود، کار اسلامی و جهادی و اما خوشی بهار مجوسی شدن.

نکته:

این طیف که به فقر فرهنگی مشهور اند، اما در تجربه ی خدمات طولانی به آی.اس.آی و کی.جی.بی پراکتیک خوبی کسب کرده اند. بلی، به اصطلاح بابۀ غنی سیکولار و بی دین را با همان حربۀ ای تفکیر می کنند که در زمان بیچۀ ی سقا، مثال اول (شاه امان الله) را تخریب کرده بودند. اگر پوست اینان در چرمگری سیاست، دباغی شده، معلوم است که همه می دانند حالا عصر سقوی نیست که یک ملای مجوس و مرتجع، یادش برود همباران

سمتی و ستمی / ۱۴۳

او مصروف کدام نوع اسلام ستیزی اند که نمونه ی گند «سنگ های آسمانی» اش دیری ست می بارد.

۶ - خانم رولاغنی مسیحی دیانت و صلیبی فکر و دین ستیز مروج عریانیت و بی حجابی و بد اخلاقی؛ مدعی رد آیات حدود و حجاب و... بانوی اول مملکت اسلامی می شود و مستحق اطاعت واجب الاحترام و اما بهار طبیعت و خوشی آن حرام و کفر. نکته:

درد این ملای سقوی، بیش از طیف خودش است، اما می داند که باور های مذهبی، می توانند خورد کننده باشند. بگذار چنین بیاندیشند، اما در دنیای کوچک کنونی، کی نمی داند که دختر ملا برهان الدین ربانی در زمان حیات آن دوزخی نیز فکر می کرد بی حجابی بد نیست. اگر راست نمی گویم، به دویی به رستوران کشمش بروید!

۷ - عقد پیمان راهبردی و غلامی با استعمار مثل امریکا ضرورت و به نفع مملکت و ملت خوانده می شود، اما نوروز بهار حرام و کفر. نکته:

ملای سقوی، همانند مجوسانی که در جشن سال نو، رموز مجوسی را ضمیمه ی نوروز می کنند، نشان می دهد که جای مجوسی گری اش خیلی درد می کند. آنان اگر از امتیاز مفاخر کذایی مستفید نشوند، چه دارند؟ تجربه ی دو ارتجاع، نادارترین مردم این مملکت به لحاظ فقر فرهنگی را ثابت کرد. اینان در مسئله ی خیانت های خودشان، آلزام می گیرند. اگر آن نیروی امریکایی نبود، چه کسانی از سوراخ های مغاره ها، وارد شهر ها می شدند؟ پیمان ام.تی.ای یا دومین وطن فروشی پس از کارمل را چه کسانی

سمتی و ستمی / ۱۴۴

امضاء کرده اند؟ به این سوال، خودم پاسخ می دهم: اعضای
جبهه ی متحد عقب نشینی.

۸ - گوشت های وارداتی مرغ و نرمی از کشور های کفری حلال
و جائز و نوروز وارداتی، مجوسی و کفر می شود.
نکته:

فکر می کنم نرسیدن مفاد تجارت گوشت، این طیف مفتخوار را
عذاب داده است. در گذشته نیز یک نمونه ی دیگر آنان، فتوا داده
بود: گوشت وارداتی نخرید! [زیرا تجار آن، سقوی نیستند].

۹ - بانک های ربوی و سودی و در حقیقت اعلان جنگ با خدا
جائز و صواب پنداشته می شود، اما تجلیل از بهار، سال کفر!
نکته:

تا زمانی که کابل بانک یا بدترین تجربه ی بانکداری اقلیت ها در
افغانستان، مفتضح نشده بود، این نمونه ها، خدا(ج) را به یاد نمی
آوردند. تشت رسوایی این پدیده ی ننگین (سقوی) از بام تاریخ
افتیده است. به مصداق «با پارس کردن سگ، دریا مردار نمی
شود»، نمونه ی نو، خود شامل سیستم به اصطلاح کفری شمرده
می شود.

از بس اوقات ارزشمند ما، حیف پاسخ به این اراجیف شده اند،
حوصله ام سررفت کسی را مهم بسازم که از نوشته های ملخ
مانندش پیداست دست کمی از مردمانی ندارد که چند دهه قبل،
خطای تاریخی - اجتماعی برای قبول تجربه ی سقوی شدند.

ادامه ی چرندیات ملای سقوی را در آدرسی دریابید که از نشانی
های معلوم الحال است: «کانون تاجیکان - فارسی زبانان».

سمتی و ستمی / ۱۴۵

امیدوارم پس از ورود به آدرس بالا، ماسک ضد آلوده گی را
فراموش نکنید!

شرح تصویر:

نمونه ای از پروپاگند های ملایان و منافقان سقوی علیه رییس
جمهور غنی و همسرش.



- سوء استفاده از سوء تعبیر

توضیحات سرور دانش، معاون دوم رییس جمهور، به زودی به دهان باز گنده دهن هایی قفل زد که بهانه بودند در شیوه ی معمول ادبیات گفتاری و نوشتاری، بار دیگر وارد حریم حرمت و حیثیت دیگران شوند.

ارقام ارائه شده از سوی معاون دوم رییس جمهور، تفاوت های آشکار تبعیض، انحصار و اجحاف یک گروه قومی بر تمام اقوام ما را محرز می کند.

بیش از هفت هزار تن از منصوبین وزارت داخله در پولیس نظم عامه، از یک اقلیت قومی اند. سهم قوم بزرگ، نصف این رقم نمی شود و متباقی، بُریده و گزیده ای از اقوامی ست که جای خالی ده ها قوم در آن، نیاز به تعریف ندارد.

فشار واقعیت های افغانستان، بر تمام محیط و ماحول، تاثیر گذارده است. بحث «افغانستان، کشور اقلیت های قومی ست»، زمانی وارد ادبیات افغان ستیزان می شود که دیدند با هیچ مثنوی هفتاد من کاغذ یا تعبیر از فلان و چنان زبان، ظرفیت بشری شان افزایش نمی یابد.

نشر مکتوبی از وزارت داخله در هیاهوی گروهک پُر مدعا، گریبان کسانی را گرفت که به نظر من، گناه نداشتند. سواد لنگ اکثر قریب به اتفاق مسوولان دولتی، اسناد زیادی دارد که از پایین تا بالا، حتی شامل نهاد های فرهنگی می شود. اخبار نشر این مکتوب، اگر سرعت عمل عوامل گروهک شر و فساد را نشان می دهد که از همه جای محرمات دولت می دزدند و در همدستانی

سمتی و ستمی / ۱۴۷

کامل نشان می دهند در این حکومت، احاطه ی امن و سری یافت نمی شود، در اصرار به بازتاب آن، به سرخوده گی هایی نیز می رسند که حاصل نیت بد هستند.

اگر منطق گروهک افغان ستیز را بپذیریم، این درست است که از یک اقلیت قومی که کُل نفوس آن در جغرافیای فاقد تمرکز، به زور به چند درصد می رسد، در یک کشور کثیرالقومی، به حد چشم گیر ابقا شوند، اما برداشت از این انحصار، چیز دیگر وانمود شود. بدتر از آن، این است که کسانی فکر می کنند اگر چند تکنوکرات پشتون در راس امور اند، اصل عدالت اجتماعی بر اساس نیاز ها و واقعیت های اکثریت، تنظیم شده است. این مجموعه ی دالرخور دوتابعیته، همان قدر که غم خودشان را بخورند، احساس می کنند درصد نیاز های قوم شان، بالا می رود.

هرچند قید «ملیت تاجک» در آن مکتوب درست نبود، زیرا جامعه ی این اقلیت قومی، در پراکنده گی و تفکیک شهری و روستایی، بی سواد و باسواد، حزبی و غیر حزبی، همانند قوم بزرگ، پیکره ی بی سر است. احزاب تنظیمی و چپی این مردم در محدودیت های منطقه یی و روستایی، هرگز موفق نشده اند عضویت افراد خویش را در کلیت این قوم، بیشتر بسازند. نفرت تاجکان کابلی از اعضای جمعیت و شورای نظار، محدود به آنان نیست. تضاد هراتی و بدخشی، پنجشیری و دیگران، حسرت و یاس قومگرایان این اقلیت را باعث می شود که می بینند مشخصات گروهک های سیاسی، همانند بقیه، هیچ جاذبه ای برای این مردم ندارند.

جمعیت و شورای نظار با بازیگری سیاسی، حيله گرانه وانمود می سازند تا پس از ختم تاریخ مصرف عناصر خارجی، در موضع

دفاع از داعیه‌ی قومی، قرار بگیرند. بر این اساس، انحصارات و حیف و میل، به نام مدافعان قومی، جنایتکاران و خاینان را تحریک کرده با دامن زدن به مسایل قومی، به ریایی متوسل شوند که واقعیت بیان سرور دانش نشان می‌دهد خوب بود به جای قید فلان ملیت، می‌نوشتند به استثنای این گروه یا این تنظیم!

سخنان سید فیض الله جلال، استاد بدخشی پوهنتون کابل را همه به یاد دارند که با جسارت و ناراحتی در تلویزیون طلوع انتقاد کرد: سهم کل تاجکان را برادران پنجشیری می‌خورند.

در واقع بیش از ۷ هزار پرسونل وزارت داخله در یک شکل آن، افراد و اشخاص چند ساحه‌ی ولایات شمال شرقی و از اعضا و سلسله داران جمعیت و شورای نظار در همان مناطق اند.

اما حرف ما! مسوولان دولتی با هراس از آشوب و زوزه‌های افغان ستیزان، همواره بهانه می‌سازند تا با سوء استفاده از سوء تعبیر، گناه نکرده بر دوش شان بماند. توضیح معاون دوم رییس جمهور و تصریح وزیر داخله که عمدی در کار نبوده (اشتباه نوشتاری) اما محاسبه‌ی نادرست از مخالفان، مسوولان را دست و پاچه می‌کند تا با سلوک غیر عمدی، همیشه در منگنه بمانند.

نویسنده‌ی مکتوب را به پای محکمه بُردند تا مانند قضیه‌ی صلاح الدین مخکش که قربانی تصویری شده بود که در ۱۶ سال اخیر، تمام جناح‌های غیر پشتون متداخل در حکومت، علناً با افزایش استخدام قومی و طرح علنی آن، چیزی برای ذم این رفتار نگذاشته اند، اما چون دهان باز افغان ستیزی، فرهنگ شده، همین که از آدرس قوم اکثریت مطرح شود، بهانه می‌سازند.

ماجرای مکتوب وزارت داخله، مرا به یاد قصه‌ی شاهی که خواب دیده بود، می‌اندازد.

روزی شاهی خواب می‌بیند که تمام دندان‌هایش افتیده‌اند. امر می‌کند کسی را بیاورند تا خواب او را تعبیر کند. شخص اول، پس از شنیدن خواب پادشاه، می‌گوید: تمام نزدیکان شما می‌میرند و شما زنده می‌مانید. شاه پس از شنیدن این سخنان، امر می‌دهد سر این تعبیرکننده را ببرند. او با ناراحتی می‌گوید، زنده‌گی بدون نزدیکانم، چه ارزش دارد؟ شخص دومی، اما به شاه می‌گوید: عمرتان درازباد! شما پس از تمام نزدیکان‌تان وفات می‌کنید. یعنی عمر طولانی می‌یابید. شاه، امر می‌کند به او صله دهند و خوش می‌شود.

به لحاظ معنی، تفاوتی در آن چه تعبیرکننده گان خواب شاه گفتند، دیده نمی‌شود، اما کاربرد ادبیات، یکی را به صله می‌رساند و سر دیگری را برباد.

اسنادی که دوستان از ریاست جمهوری، تهیه کرده‌اند، واقعیت‌هایی دارد که هر آن چه به نام ستم و تبعیض از آدرس گروهک‌های مدعی ارائه می‌شود، کاملاً برعکس هستند.

پس از هجوم ملخ وار گروهک شر و فساد به کابل که عقب نیروی‌های خارجی بود، تقسیم ادارات ملکی و تاراج امکانات دولتی، به اندازه‌ای است که مدعیان تبعیض و ستم باند شر و فساد، بدترین انحصارگران دولت شدند.

فشارهای سیاسی مخرب در حوزه‌های خودمختار ولایتی، اعمال نفوذ و سلیقه در اکثر دوائر دولتی و انحصار کامل در وزارت‌های دفاع، داخله و ریاست امنیت ملی، بی‌عدالتی محض در برابر آن هویت‌های قومی شمرده می‌شود که مخالفان ما، همواره کوشیده

اند در سهم اکثریتی دخیل شوند که با رقم بیش از ۳ هزار نفر در این مثال به مصداق مظلومانی می مانند که در خانه ی خودشان، عقب دروازه مانده باشند.

دستگاه تبلیغاتی افغان ستیزان، پس از آن که ظاهراً از انحصار اقتناع شد، با رجعت دیگران به سهم اکثریت، ماهرانه بازی کرده است. واقعیت امر این است که اگر با روشنگری های مستند و مستدل به مردم مراجعه کنیم، گریبان گیری عامه ی ملت از یک جناح انحصارگر، به این هدف کمک می کند که مردم با آگاهی از تاراج حقوق شان، می بینند ناراضیان هتاک، دور منافع و امکاناتی حلقه زده اند که هرگز در حد گروهکی نیستند که خود با طرح «افغانستان، کشور اقلیت هاست»، می خواهند همه را همانند خودشان خورد کنند. بر اساس این منطق، اگر چنین است، آیا این درست که رقم استخدام و تداخل یک اقلیت قومی، آن قدر بلند باشد که در قواره ی کج (انحصار مردمان چند منطقه) حتی شامل کل این قوم نمی شود.

نشر مکتوب با بی چاره گی نویسنده، اشتباه غیر عمدی بود، اما در این حقیقت تلخ، یادگار سفارشی رفقای یخ زده، قابل تامل است. اصطلاح «ملت ها» از کجا و از سوی کی ها باب شد؟ در این کشور، یک ملت داریم (افغان) و مردم محترم آن به نام اقوام شناخته می شوند.

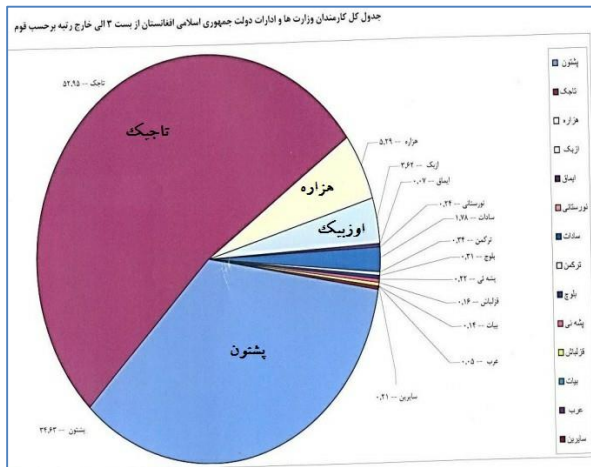
شرح تصاویر:

مکتوب غیر عمدی وزارت داخله، سندی از ریاست جمهوری که انحصار کامل یک اقلیت قومی در حکومت را نشان می دهد،

سمتی و ستمی / ۱۵۱

اخبار توضیحات معاون دوم رییس جمهور و جدول ارقام قطعه ی ضد آشوب که باعث آشوب شد.

خانه های خالی اقوامی که مستحق اند، در جدول قطعه ی ضد آشوب، ثابت می سازند بی عدالتی و تبعیض در ذات و عمل کدام جناح، شناخته می شود. ۱۶ سال با تکیه به بیگانه خوردند، استفاده کردند، انحصار کردند، اما همچنان دعوا می کنند و از این حیث، حتی ادبیات غیر اخلاقی افغان ستیزان، از عفت قلم گذشته است.



قرار شرح فوق، راجه پور تو حیدری ترکیب ملتی طبق هدایت مقام محترم ترکیب و تقدیم است

بلا حزام

سمتی و ستمی / ۱۵۳

دنیال حرفه

Ahmad Jawed ۲ عکس امضا کرده.

۲۱ ساعت - ۷۹

بلاخره حتی سرور دانش معاون ریاست جمهوری مجبور شد در باره ترکیب قومی پولیس نظم عامه حرف بزند

استاد دانش به منظور روشن شدن افکار عمومی آمار و ارقام تشکیل این بخش از پولیس را به خوانش گرفت که براساس آن قوماندانی عمومی امن و نظم عامه دارای هشت لوا است که مجموع تشکیل آن به شمول افسر و سائتمین 13049 نفر است. از این مجموعه از نگاه ترکیب قومی، 7030 نفر آن تاجیک، 3287 نفر پشتون، 918 نفر هزاره، 683 نفر اوزبیک، 199 نفر پشه ای، 20 نفر بلوچ، 25 نفر تورسمانی، 89 نفر عرب، 29 نفر ایماق و 77 نفر ترکمن هستند. قطعه ضد آشوب که جزء همین قوماندانی است، متشکل از 500 نفر است که از نگاه ترکیب قومی، 391 نفر آن تاجیک، 60 نفر پشتون، 29 نفر هزاره و 11 نفر اوزبیک، 5 نفر پشه ای، 3 نفر عرب و 1 نفر بلوچ هستند.

وی گفت آیا با این ترکیب این ادعا درست است که قوم بزرگ تاجیک ما از این قطعه پولیس حذف شده است؟ آیا نباید نتیجه بگیریم که دست های پیدا و پنهان در صدد ایجاد تفرقه قومی هستند؟

از صفحه معاونت دوم ریاست جمهوری

عاجل صدای اکثریت ملت خاموش کشور عاجل

اقای اشراف غنی بس است دیگر به باج گیران باج ندهید چرا که این حق ملت است نه حق شخصی شما و کسانی که فشار وارد میکنند، امنیت کابل را از مسولین ذیل بخواهند نه از ریس جمهور کشور و ریس شورای امنیت ملی افغانستان

بنیاد ملت واحد افغانستان از ریس جمهور کشور جداً تقاضا مینماید که در جدول تحریر یافته با در نظر داشت ترکیب ملیتی، تخصص و مشارکت ملی تغییرات جدی را بخواهاند است زیر این فهرست موجوده امنیت آورده نئونست

در بخش وزارت امور داخله

شماره	واحد فاعلی	اسم	سکونت اصلی
1	وزیر امور داخله	ناج محمد جاهد	پنجشیر
2	معمین ارشد امور امنیتی	مراد علی مراد	هزاره
3	ریس عمومی مبارزه با جرایم جنائی	فرید احمد افغلی	کوهدامن شمالی
4	ریس عمومی مبارزه با تروریسم	نجیب الله امان - ابرار قانونی	پنجشیر
5	ریس عمومی مبارزه با جرایم جنائی	جمیل گوهرستانی	کاپیسا
6	ریس عمومی جرایم سنگین	لیور اند اری	اند ارب
7	معاون استخبارات وزارت امور داخله	عبدالمنان همدل	پنجشیر
8	معاون پلان و آپراسیون وزارت امور داخله	فرید هسکار	پنجشیر
9	قوماندان زون ۱۰۱ اسماعی کابل	حسن شاه فروغ	بدخشان
10	ریس تحقیقات جنائی زون کابل	سالم العاس	پروان
11	معاون امنیتی زون کابل	محمد صادق مرادی ازبک	فاریاب
12	معاون اطفائی زون کابل	ایو شریف	هزاره
13	مدیر استخبارات زون کابل	قاری عبدالطیر	پنجشیر
14	مدیر امنیت ملی زون کابل	بهرور	پنجشیر
15	مدیر تعقیب و گرفتاری زون کابل	عبد الشار	پنجشیر
16	مدیر مبارزه با جرایم سازمان یافته زون کابل	خیرخوا	پنجشیر
17	معاون ریاست تحقیقات جنائی کابل	سرور	کاپیسا
18	معاون ریاست تحقیقات جنائی کابل	جنرال عزیز	کاپیسا
19	مدیر کشف ریاست تحقیقات جنائی زون کابل	دستگیر	کوهدامن شمالی
20	امر حوزا یازده هم پولیس کابل	جنرال صابر - حسیرو ظاهر الغیر	پنجشیر
21	امر حوزا پنجم پولیس کابل	کبیر بریگ	پنجشیر

22	امر حوزه هفتم پولس کابل	جنرال احمد ولی	پنجشیر
23	امر حوزه هفده هم پولیس کابل	حکیم خان	کاپیسا
24	امر حوزه پانزده هم پولیس کابل	ضیاء خان	پروان
25	امر حوزه شانزده هم پولیس کابل	جنرال حاجی اباس برادر داکتروکیل	کوهدامن شمالی
26	امر حوزه ششم پولیس کابل	جنرال حفیظ	هزاره
27	امر حوزه سوم پولیس کابل	سید محمد افغا خاکسار	هزاره
28	امر حوزه سیزده هم پولیس کابل	داود	هزاره
29	مدیر جنائی حوزه دوه هم پولیس کابل	شیدالو اسمع	پنجشیر
30	مدیر جنائی حوزه شانزده هم پولیس کابل	مشافی	پنجشیر
31	مدیر کشف حوزه چهارم پولیس کابل	الیاس	پنجشیر
32	معاون حوزه چهارم پولیس کابل	الفا شیرین	پنجشیر
33	مدیر استخبارات حوزه یازدهم پولیس کابل	حیات	پنجشیر
34	مدیر استخبارات حوزه چهارم پولیس کابل	همایون	پنجشیر
35	مدیر امنیت ملی حوزه چهارم پولیس کابل	قیس	پنجشیر
36	مدیر جنائی حوزه چهارم پولیس کابل	خواجه محمد	کوهدامن شمالی
37	مدیر امنیت ملی حوزه نهم پولیس کابل	مختار	پنجشیر
38	مدیر امنیت ملی حوزه سوم پولیس کابل	سید عبداللہ	پنجشیر
39	مدیر کشف حوزه هفتم پولیس کابل	شاوکی	پنجشیر
40	مدیر حوزه پنجم پولیس کابل	عبدالغنی	پنجشیر
41	امر کشف حوزه پنجم پولیس کابل	نظیر	پنجشیر
42	مدیر کنترول مطلق حوزه ششم	فداحمد	پنجشیر
43	مدیر جنائی حوزه یازدهم پولیس کابل	نجیب رالحب	پروان
44	معاون حوزه یازدهم پولیس کابل	محبوب بیگی از سرگرویان امان گذر	کوهدامن شمالی
45	مدیر جنائی حوزه هفده هم پولیس کابل	سید شریف	کوهدامن شمالی
46	مدیر جنائی حوزه هفتم پولیس کابل	نورزالحا	کوهدامن شمالی
47	مدیر جنائی حوزه هفتم پولیس کابل	مهرراج الدین	کوهدامن شمالی
48	مدیر جنائی حوزه پانزده هم پولیس کابل	فرید احمد	کنڈ
49	قوماندان امنیه ولسوالی قره باغ کابل	سید خالد	کاپیسا
50	قوماندان امنیه ولسوالی کلکان کابل	داود	کوهدامن شمالی
51	قوماندان امنیه ولسوالی میریچه کون کابل	سید فاروق فہیم	کوهدامن شمالی
52	قوماندان امنیه ولسوالی استالف کابل	سید علی	کوهدامن شمالی
53	قوماندان امنیه ولسوالی فرزه کابل	میر رحمت اللہ	کوهدامن شمالی
54	قوماندان امنیه ولسوالی گلدره کابل	فیض الرحمن	پروان
55	قوماندان امنیه ولسوالی شکرده کابل	ویس اللہ تاج	پنجشیر
56	قوماندان امنیه ولسوالی پغمان کابل	سردار محمد	کوهدامن شمالی
57	قوماندان امنیه ولسوالی سرویس کابل	زمری	کوهدامن شمالی
58	قوماندان امنیه ولسوالی خاکجبار کابل	زلمی	کوهدامن شمالی
59	قوماندان امنیه ولسوالی چهاراسیاب کابل	گلداد	کوهدامن شمالی

پس ملت رنجدیده قضاوت پر شما است کہ مول تامين امنيت بملاحظه جدول هذا کی ها میباشد و تا چه وقت قریانی دیسه های این دوزان و قاتلان حرفوی شویم بیدار باشید

وزارت داخله غرق در فساد

صفحه متکدین

وزیر امور داخله	پنجشیر	آمر حوزه دوم	پنجشیر
معین امنیتي	هزاره	مدیر جنایی حوزه شانزده اهم	پنجشیر
رئیس جرایم	کودامان شمالی	مدیر کشف حوزه چهارم	پنجشیر
رئیس جرایم	پنجشیر	معاون حوزه چهارم	پنجشیر
رئیس تروریزم	کاپیسا	مدیر استخبارات حوزه یازده اهم	پنجشیر
رئیس جرایم سنگین	اندراپ	مدیر استخبارات حوزه چهارم	پنجشیر
معاون استخبارات	پنجشیر	مدیر کشف حوزه هفتم	پنجشیر
معاون پلان و اوپراسیون	پنجشیر	مدیر حوزه پنجم	پنجشیر
قوماندان زون ۱۰۱ کابل	بدخشان	آمر کشف حوزه پنجم کابل	پنجشیر
رئیس تحقیقات جنایی	پروان	مدیر کنترول منطقه حوزه ششم	پنجشیر
معاون امنیتي زون کابل	قاریاب	مدیر جنایی حوزه یازدهم	پروان
معاون اطراف زون کابل	هزاره	معاون حوزه یازده اهم	کودامان شمالی
مدیر استخبارات زون کابل	پنجشیر	مدیر جنایی حوزه هفده اهم	کودامان شمالی
مدیر امنیت ملي زون کابل	پنجشیر	مدیر جنایی حوزه هفتم	کودامان شمالی
مدیر تعییب و گرفتاری	پنجشیر	مدیر جنایی هفتم	کودامان شمالی
مدیر مبارزه با جرائم س.ی	پنجشیر	مدیر جنایی حوزه یازده اهم	کندز
معاون ریاست تحقیقات	کاپیسا	قوماندانی امنیه قره باغ کابل	کاپیسا
معاون ریاست تحقیقات	کاپیسا	قوماندانی امنیه کلکان کابل	کودامان شمالی
مدیر کشف ریاست تحقیقات	کودامان شمالی	قوماندانی امنیه میریچه کوت	کودامان شمالی
آمر حوزه یازده	پنجشیر	قوماندانی امنیه استالف کابل	کودامان شمالی
آمر حوزه پنجم	پنجشیر	قوماندانی امنیه فوزه کابل	کودامان شمالی
آمر حوزه هفتم	پنجشیر	قوماندانی گنده کابل	پروان
آمر حوزه هفده اهم	کاپیسا	قوماندانی امنیه شکر دره کابل	پنجشیر
آمر حوزه یازده اهم	پروان	قوماندانی امنیه پغمان کابل	کودامان شمالی
آمر حوزه شانزده اهم	کودامان شمالی	قوماندانی امنیه سروبی کابل	کودامان شمالی
آمر حوزه ششم	هزاره	قوماندانی امنیه خاکجبار کابل	کودامان شمالی
آمر حوزه سوم	هزاره	قوماندانی امنیه ولسوالی چهار اسباب	کودامان شمالی
		آمر حوزه سیزده اهم	هزاره

در بخش امنیت ملی

شماره	ولایتی فعلی	اسم	مکتوبات اصلی
1	معاون اول ریاست عمومی امنیت ملی	ادیب فهیم	پنجشیر
2	معاون اپراتیوی ریاست عمومی امنیت ملی	اندراپی	اندراپ
3	معاون ولایتی امنیت ملی	متین بیگ	تخار
4	ریس امنیت ملی نظامی وزارت دفاع ملی	داود	پنجشیر
5	آمر حوزه دوم امنی ملی کابل	اسلام الدین	پنجشیر
6	آمر حوزه سه امنیت ملی کابل	محمد اسماعیل	هزاره
7	آمر حوزه چهارم امنیت ملی کابل	غلام علی	پنجشیر
8	آمر حوزه دهم امنیت ملی کابل	فیض	پنجشیر
9	آمر حوزه هفده هم امنیت ملی کابل	حاجی زرداد	پنجشیر
10	آمر حوزه نهم امنیت ملی کابل	مکرم خان	کاپیسا
11	آمر حوزه یازده هم امنیت ملی کابل	فاروق	کاپیسا
12	قوماندان فرق (۱۱) کابل	جنرال ضیائی	پنجشیر
13	آمر حوزه (۱۱) امنیت ملی کابل	جمشید نادر	پنجشیر

شماره	اسم	ریاست	ملیت	ملاحظات
1	احمد مشاهد	رئیس عمومی کمیسیون اصلاحات اداری	تاجک	
2	مامون رشیدی	رئیس دفتر مقام	تاجک	
3	مسعود توخی	رئیس عمومی خدمات ملکی	تاجک	
4	عبدالرحمن راسخ	رئیس عمومی امور ولایت	پشتون	
5	سید زینج الله ساويز	رئیس عمومی دارالاشا	سادات	
6	روح الله عثمانی	رئیس عمومی طرح و مدیریت برنامه ها	تاجک	
7	فرهاد عثمانی	رئیس عمومی استتوت خدمات ملکی	تاجک	
8	سهراب بهمن	ریاست تحقیقات و معلومات	تاجک	
9	نجیب الله حفیظی	ریاست آموزش	تاجک	
10	حق نظار	ریاست آموزش های عالی داخل خدمت	تاجک	
11	فرزانه کبیر	ریاست پلان و تنظیم امور بورس ها	تاجک	
12	قاروق قانع	ریاست انسجام مراکز آموزشی	تاجک	
13	کریم جور	امریت مالی و اداری استتوت	تاجک	
14	شریف الله صالحی	ریاست منابع بشری	پشتون	پشتون را به اعلان داده اند
15	رحمانی	ریاست اجرایی و تنظیم معاشات خدمات ملکی	تاجک	
16	حبیب الله هدایت	ریاست مالی و اداری	تاجک	
17	ظریف جلال	ریاست نظارت از تطبیق اصلاحات	تاجک	
18	خالد ارشد	ریاست نظارت و ارزیابی	تاجک	
19	عزیز الله اربافر	ریاست اطلاعات و ارتباط عامه	تاجک	
20	انصار الله فوشنجی	ریاست هم آهنگی برنامه ها	تاجک	
21	انصار الله فوشنجی	ریاست طرح برنامه ها	تاجک	
22		امریت نظارت و انسجام برنامه ها	خالی	
23	احمد مسعود توخی	ریاست اصلاح اداره عامه	تاجک	
24	زرغونه اسلمی	ریاست دنیایس منابع بشری	پشتون	عمریست
25	هما سروری	ریاست هماهنگی و انکشاف منابع بشری	تاجک	
26	ریاست چندر	نایله جان	تاجک	
27	احمد فواد کارمند	ریاست هماهنگی پروگرام های ولایتی	تاجک	
28	ایرلهیمی	ریاست زون شمال شرق	ازبک	
29	الله نواز سایی	ریاست اجراییه بورد تعینات	پشتون	
30	مجددی	ریاست زون مرکز	تاجک	
31	کمال امینی	ریاست زون شمال	تاجک	
32	حاجی سلام	ریاست زون غرب	تاجک	
33	صافی	ریاست زون جنوب غرب	پشتون	
34	نقیسه منصف	ریاست جنوب شرق	پشتون	
35	غلام علی جوانان	ریاست زون بکتیا	پشتون	
36	ناصری	امریت کمیته نظارت	تاجک	
37	دستگیر	ریاست تغیش داخلی	تاجک	

- عداوت پیشه گان مریض

تکرار چرندیات ناقلین بخارا، فرصت های استفاده ی دوباره از حقایقی را میسر می سازند که در نوبت های بحث با فعالان فرهنگی ترک، هزاره، پشه یی، بلوچ، نورستانی، عرب، گوجر، ایماق، بره کی، واخی و ده ها تن دیگر که در بیش از ۵۰ قوم خورد و بزرگ این مملکت، تقسیم می شوند، وضاحت داده بودیم.

روی سخن ما برای تقابل با فرزندان ناقلین بخارایی، تنها بحث دشمنی با پشتون ها نبود. متن چرندیات گروهک های معروف به ستمی که حالا کاملاً از جناح های تنظیمی (جمعیتی و شورای نظاری) و چپی (پرچمی) حمایت می شوند، انحصار قدرت و تحریف واقعیت ها در برابر اکثریت اقوامی ست که فی نفسه، نه تاجک اند و نه می شود به نام فارسی زبان، تغییر هویت بدهند.

خوانش سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی افغان ستیزان که اخیراً در نمونه ی لطیف پدرام به طرح تغییر نام افغانستان به خراسان در ولسی جرگه رسید، در دو بُعد فرهنگی و سیاسی، به زیان اقوامی ست که از رهگذر قومی با افغان ستیزان، منافات دارند.

عبداللطیف پدرام در آخرین پُست های فیس بوکی اش به چرندی مراجعه کرد که دوستان غیر پشتون ما، سند می خواستند. او، اقلیت قومی تاجک را که بخشی بدون شک، اصلیت بومی این کشور را نیز دارند، بزرگ ترین قوم افغانستان شمرد.

ما می دانیم که اختیار روش های تجرید برای مردمی که به قول صالح ها و اندیشمند ها، جغرافیای متمرکز ندارند و در کنار

استفاده از مزیت فرهنگی به اصطلاح فارسی زبان، بزرگ نمایی شده اند، تحریک شعور جمعی برای اختیار آن خصوصیات فرهنگی ست که حالا با تحرك درج هویت قومی و رسمیت زبانی، نه می خواهند زیر چتر تاجک بمانند و نه می خواهند به نام فارسی زبان، به نفع یک اقلیت کوچک قومی، استحاله شوند.

وصف بزرگ ترین قوم برای یک اقلیت قومی، برای تمام کسانی که تجربیات تاریخی ارتجاع و حضور نحس تنظیمی گری از نوع جمعیتی و شورای نظاری را می دانند، به این معنی ست که یا تحت این دروغ، به انحصار یک گروه راضی شوند و یا با منش منطقی، به جریانی پیوندند که حالا حول رییس جمهور، از تمام اقوام می دانند چتر هویت افغان، به نفع همه است.

فکر می کنم طرح های جنجالی و هياهو به نام قوم، استفاده جویان افغان ستیز را به فکر انداخته تا با اجتماعی کردن آن، جلو استحاله ای را بگیرند که با سقوط ولایت پوشالی نور، می دانند دیری شاید که دوسیه ی مهم ترین بازیگران خیانت های چهل سال اخیر (جمعیت و شورای نظار) که از تولد در دامن پاکستان تا تریه زیر چتر روس و استقبال از امریکایی، اما با پایین ترین ظرفیت های بشری و کیفی، دست و پا می زنند تا با تغییر چهره، نقشی ایفا کنند که با طرح های فرهنگی و قومی، تیشه به ریشه ی خودشان را وارد می کند.

می دانیم که طرح علنی وصف بزرگ ترین قوم برای یک اقلیت قومی، برای تمام اقوام افغانستان، هشدار دهنده است. در حالی که بحث های منفی ستمی گری با دست آویز «احصائیه ی نفوس نداریم» و «فرهنگ قبیله گرایی پشتون ها»، گویا مشکل ساز بوده

است، رو آوردن به ادعای «جمعیت زیاد» و استفاده از مقوله ی «قبیله گرایی» برای بزرگ نمایی، سطح سقوط افغان ستیزان را در حد دونیت می رساند.

از توجیه ناسیونالیسم با تحریف کلام الله مجید تا غرض ورزی درج متکلم زبان به جای قوم در تذکره و قبیله گرایی های نوع منصور ها که ده ها قوم با نام و نشان مملکت را با هراس از طرح درج هویت قومی در تذکره، به نام اقلیت قومی تاجک، مصادره می کنند (مضمون «من این طور فکر می کنم، شما چه طور؟») با وارد شدن به فاز طرح اکثریت، هرچند از آدرس های محدود، اما زنگ های خطر آن، برای همه به صدا درآمده اند.

با تماشای سرکس مسخره ای که جلو ما قرار دارد، برای امثال ما که نصب العین کاری را از پیش پابینی، کنار گذاشته ایم، به این اطمینان قلبی و عزت نفس بیشتر می رسد که آن چه با طرح مقولات نقد مفاخرات کذایی (آریایی، خراسانی، فارسی) و معامله ی به مثل، اما مستند و منطقی که چرا در منگنه ی کنونی، سوژه بازی افراد سیاهکار، همانند پدram ها، دست آویز می شوند، اهمیت فعالیت هایی را بیشتر می سازد که متاسفانه از سوی شماری در موضع افغانی ما نیز نصایحی بودند که گویا نفی طرح های عمق تاریخی مزخرف (آریایی، خراسانی، فارسی) به زیان ماست.

من فکر می کنم در حالی که منطق ما برای مواجهه با عناصر افغان ستیز به روی کسانی می آید که طی ۱۷ سال اخیر، به افراد معلوم الحالی چون پدram ها اجازه داند و با صدور مجوز برای صد ها آدرس افغانستان ستیز، به نام آزادی های توریدی، غافل ماندند که در زمینه ی دشورای های کنونی، منفی بافی های بیگانه گان،

می تواند برای کسانی بهانه شود که دشواری های شان، هیچ ربطی به مسئله ای به اهمیت افغان بودن ندارد.

از تشکیل شورای بدنام تاجکان (مربوط پدرام) تا برپایی محافل علنی ضد افغانستان، نشرات گسترده برای تجزیه، تشتت قومی، توهین، هتاک و خودفروخته گی های واضح که حتی در نظام ائتلافی، پای افراد بدنام چون رحیمی ها را به ارگ آورد، یک بار دیگر به این بازخوانی عطف توجه می دهد که مجریان خودی را نیز محکوم و مسوول بدانیم.

صدای کریه افغان ستیزی در پارلمانی که به عمد کوشیدند مهم ترین بازوی دفاع از افغانستان (پشتون ها) با کم آوردن نماینده گان، ضعیف بماند، در نخست، حرص کسانی از خود ما را نشان می دهد که برای استفاده، از این پارلمان استقبال کردند و کسانی در سوی دیگر، هرج و مرج و افسارگسیخته گی های حیوانات ستمی را در شرایطی توجیه می کردند که رمق های زیاد مردم با گسترده گی جنگ ها، ضعف اقتصادی، وابسته گی های شدید به خارجی و بدتر از همه، عدم تامین نیاز های برحق قوم کلان برای سهم دهی بیشتر در حکومت، ضایع شده اند.

با آن چه از پدرام ناقل، صادر شد، بهتر است روشنگری های گسترده صورت بگیرند و این مسئله در تمام سطوح اقوامی مطرح شود که با طرح بزرگ ترین قوم برای یک اقلیت قومی، می توانند واقعیت هایی را تماشا کنند که دشمنان چه گونه در دو ارتجاع غیر پشتونی در افغانستان، به همه جا دست انداختند و با انحصار کامل، حتی به کسانی نه گفتند که به نام غیر پشتون، فارسی زبان و هم فرهنگ، در کنار شان ایستاده بودند.

رسوب فکری اندیشه ها، مکتب ها و پندار های غلط که بیش از همه از نصاب درسی خود ما آغاز می شود، در نبود گسترده گی تنقید تاریخی، هرچند در تقلای امثال ما، بی نمونه ی نقد نیست، اما در برابر امواج سهمگین تبلیغات بیگانه که فقط از تریبون فارسیست های ایرانی آن از داخل و خارج ایران، بیش از توان ماست، به جایی نمی رسد که با منطق، استدلال و اسناد در برابر همه، قرار داده بودیم.

سخت ادعای پدرامک، بدون واکنش فعالان هزاره، اوزبیک، بلوچ، پشه یی، نورستانی، عرب و... نمی ماند، اما مجوز فعالیت بیشتر به آنان، به درگیری هایی می انجامد که پی آمد سهل انگاری در آغاز کار بود.

مثل معروف «علاج حادثه، قبل از وقوع باید کرد»، راحت ترین منطقی بود که با ادبیات معمولی، در برابر بی خبرانی رسانه یی می شد که حالا می دانیم برای جبن ذاتی، اجازه دادند یک معلوم الحال با تمام پیشینه ی افغان ستیزی و مزدرو منشی، دوستان ایرانی اش را به شوق می آورد تا از تریبون پارس (عوعو سگ) بی بی سی فارسی، به شوق بیایند که با بیانات به اصطلاح داکتر لطیف پدرام، واقعیت یک اقلیت قومی، آن قدر بزرگ است تا افغانستان را با ۵۰ قوم و تمام ظرفیت های بشری اش کنار بگذارند.

تلقی ها از بیانات علنی افغان ستیزان، به مزاج هیچ کس خوش نیستند، اما بار دیگر تکرار می کنیم برای ارائه ی پاسخ های درست، جسارت طرح های تنقید تاریخ، فرهنگ و عوامل ارتجاع که در صد سال اخیر، بدترین نوع وحشی گری در برابر مدنیت را ثابت کردند (دو سقوی) می تواند جلو کسانی را بگیرد که وقتی بدانند در ترازوی ارزش های افغانستان، کمترین اند، نه فقط

قناعت خواهند کرد، بل از التهابی کاسته می شود که با جهالت های توهم، خیال می کردند با آن همه فتور تاریخی، اجتماعی و سیاسی، حالا بزرگ ترین قوم این کشور استند. بهتر است فعالان فرهنگی تاجکان بومی افغانستان که به منطق افغانیت توجه دارند، بیش از این اجازه ندهند جریان فاسد حزبی، قومی و تنظیمی با وارد شدن به فاز تقابل با کُل مردم، سهم و حقوق آنان را بیش از آن که در واقعیت های اکثریت ۵۰ قوم، اقلیت کنند، زیر صفر ببرند.

هیچ هزاره، اوزبیک، عرب، گوجر، ایماق، واخی، پامیری و... حقش را به نام فارسی زبان، به لقای پدرامی ها نمی بخشد. سوء استفاده از ارزش های اسلامی، فرهنگی، قومی و افغانی، نحس ترین جریان قشری (جمعیت و شورای نظار) را زاد که به مجرد رسیدن به قدرت، شیون سید فیض الله جلال ها را به خاطر می آورند که حتی: «حق کُل قوم تاجک را مردمان یک منطقه می خورند!»

پدرامی ها، پیش از این که غمخوار کسی باشند، خودفروخته گانی اند که با آستان بوسی تاجکستانی و ایرانی، خانه ی تاجکانی را ویران خواهند کرد که در میان ۵۰ قوم این کشور، محصور شده اند.

خدا کند با این روشنگری ها، به آن دوستان غیر پشتون نیز کمک کرده بتوانیم که ستیز ما با صورت های ادعا، هتاک و تحریف دشمنان را فقط مشکل پشتون ها، وانمود می کردند.

سمتی و ستمی / ۱۶۳

پدرامی ها با طرح «تاجک ها، اکثریت قومی اند!»، نه فقط دشمن تاجکان اند، بل دشمنان بدون چون و چرای ترکان، عربان، بلوچان، پشه بیان و تمام اقوام این کشور، به شمار می روند.

بزرگ نمایی بر اساس متکلم (به اصطلاح فارسی زبان) نفس طرح پدرامی ها را می سازد؛ زیرا آنان می دانند که از بیش از ۵۰ قوم و سی زبان زنده ی کشور، به شمول یک سوم پشتون ها (دری زبانان پشتون) شاید در حدود ۲۰ قوم و قبیله ی دیگر با تکلم به زبان دری، به اصطلاح فارسی زبان، شمرده می شوند.

ماهیت فارسیسم، نشان می دهد که طرح هویت قومی برای به اصطلاح فارسی زبانان، همان ترفند زشت است که در ایران، میلیون ها عرب را به نام خوزی، میلیون ها ترک را به نام آذری و در تاجکستان، زور می زنند تا هویت بیش از ۵۰ درصد غیر تاجکان را به نام فارسی زبان مصادره و در کلیت هویت فارس، به وحدت مرزهایی برسانند که حتی در ایران در میان ۹۰ درصد غیر فارس، همین حالا فارس ها را به تنگی نفس، انداخته اند.

هیچ پُلی روی مرزهای هویت های قومی ما، وحدت شوونیسیم زشت تاجکستانی و ایرانی را تامین کرده نمی تواند. منطق، حکم می کند تا با جسارت کامل، اجازه ندهیم.



- فارسی زبان؛ تابوی شکسته

شکست بوزینه (عبداللطیف پدرام) در انتخابات پارلمانی بدخشان، معانی و اثرات زیادی دارد. این نماینده ی بیگانه که با فتور حاکمیت های ملی، چهره ی نحس (عوالم) درونی اش را نیز آشکار ساخت، نماینده ی حقیرترین ادعای قومی (اقلیت به معنی اکثریت) داغ خورده از حال، داغان تر می شود. خر-آسان بازی ها و فارسی بازی های آنان، نه تنها به معنی تحمیل اقلیت بر اکثریت اند، بل در همسویی با هژمونی فرهنگی ایران، رسوا می شوند.

مصادره ی تاریخ، فرهنگ و ارزش های افغانستان به نام فارسی زبان، خراسانی و ایرانی، به جنب و جوش ده ها گروه قومی نیز انجامیده که دیگر دوست ندارند به نام فارسی زبان، سلب هویت شوند.

اصرار مداوم روی کاربرد واژه گان خصومت (فارسی، خراسانی و امثالهم) طیف هایی از آن گروه های قومی افغان را بیدار کرده که هویت های شان به نام فارسی زبان برای یک اقلیت کوچک قومی، مصادره شده بودند.

تأمین حقوق قومی که با مشی ستوده ی پشتون ها برای پذیرش زبان ها و فرهنگ های متنوع مردم شمال افغانستان از ترکان تا اعراب و دیگران در قانون اساسی مسجل شده است، در عرصه ی سیاسی نیز اقلیت های به اصطلاح فارسی زبان را در جنب میلیون ها پشتون دری زبان که در محاسبه ی ستمی گری نیز به اصطلاح

تاجک می شوند، جذب محور هایی می کند که اگر مایل نشوند (اعاده ی هویت) حقوق شان به نام یک اقلیت، ضایع می شوند. سیلی محکم مردم به روی پدرام، اما نمکدان شکن های ناقل را بیدار نمی کند. خواب توهم آنان تا زمانی که نیرو های خارجی در افغانستان حضور داشته باشند، «بیداری» نمی شود؛ هرچند اعتراف به حقایق، حتی از حلقوم پدرام بیرون شده که در یک وب کم دعوت مردم به اغتشاش ضد پشتونی، با حضور نیرو های خارجی اصرار می کرد طرح خواسته های شان مقید به همین زمان است، اما آوردن قید این که پس از آن حتی جرات بیان آن را نخواهند داشت، معانی زیاد دارد.

گروهک های ستیزه جو که حالا به معاونت همدیگر به شراکت تنظیمی و حزبی (اعضای جمعیت، شورای نظار و ستمی) می مانند، می دانند که اگر در حضور نیرو های خارجی، به خواسته های نامشروع نرسند و آن ها را نهادهینه نسازند، فردای پس از خروج، به معنی آغاز خروج آنان از این کشور نیز می شود.

داعیه ی ستمی گری با صورت ابتذال، هرچند در «شورای تاجکان» به صورت وقیح و کریه نیز ظاهر شد، اما صدور پیام های آنان به نام «فارسی زبان»، نهایت عجز و بی چاره گی را می رساند. در حالی که از رهگذر تاریخ تحمیل دو ارتجاع، بیش از همه جامعه ی شیعه و هزاره را کوبیده اند، اما حامیان ارتجاع در نوع عجز سیاسی، همواره از سوژه های فردی، حتی در حد استفاده از رویداد مرگ مرحوم عبدالخالق، التماس می خواهند تا شراکت زبانی (به اصطلاح فارسی زبان) کمیت ناچیز شان را به آرای مخالفت انبوه برساند.

تاریخ، انباشته از رویداد های خوش و ناخوش است. در سالیان اخیر، به ویژه احزاب اقلیت های مطرح، چون ترکان و هزاره گان در کنار جامعه ی غیر تنظیمی تاجکان، کوشیده اند در باب شراکت دولتی و ملی، به گذشته نظر نیافکنند. با وجود تناقض رفتار و کردار حزیان هزاره، اوزبیکان و بخش بزرگی از تنظیمیان تاجک، کنار آمدن با محوریّت اکثریت (پشتون ها) به لازمه ی بقای سیاسی شان مبدل شده است.

افغانستان در دو جغرافیای دولتی و غیر دولتی، در داخل با فشار های مضاعف پشتون ها برای اعاده ی حقوق برحق و در بیرون در محاصره ی مخالفان مسلح که در همه جا حضور دارند، جمع ۵۰ در ۵۰، برای کسانی که شعور سیاسی داشته باشند، معانی واضح یافته اند. در چنین شرایطی که اوضاع با طبیعت افغانستان بر وفق مراد اکثریت می چرخد، تنوع قومی - سیاسی در شعاع اکثریت تجلی می کند. بنا بر این، دور شدن از مفاهیم فرهنگی (به اصطلاح فارسی زبان) برای حفظ منافع قومی، طی سالیان دیگر، از پیکره و حدود مردمانی می بُرد که به ویژه در سطح حزبی، تنظیمی و به اصطلاح فعال مدنی، مرغ مقلد ایران شده اند و حتی از کنش های موثر و ملی تاجکستانی ها که منافع ملی خویش را برتر از مفاهیم فرهنگی همسو با ایران می دانند، منزجر و در واقع به حاشیه پرتاب خواهند شد.

سیلی محکم مردم بدخشان به روی پدرام، برای گروه فاسد او که همیشه در حضور خارجی، خار چشم می شوند، معنی تجرید از اکثریتی ست که به هر نام می خواهند از آن جدا شوند، اما این تجرید در سایه ی فارسی زبان، دیگر بزرگ نیست.

سمتی و ستمی / ۱۶۷

شاهد بیداری قومی، به معنی استرداد حقوق در نخست از گریبان ستمی ها گرفته است. در حالی که جا افتاده گی سنگین هویت ملی (افغان) به معنی دست آویز نیل به مشارکت ملی، تمام اقوام کشور را به پذیرش و احترام آن واداشته، کنار کشیدن از سیطره ی فرهنگی به اصطلاح فارسی زبان که به اثر آن، یک اقلیت، بزرگ نمایی شده بود، کابوسی ست که به حقیقت مبدل می شود.

موضع گیری های سخیف در جامعه ای که درد اکثریت مردم، تعدی چهل ساله ی بیرونی و عوامل ناباب آن هستند، مشکل هیچ قومگرایی را درمان نمی کنند. مردم ما در گیر مشکلات و معضلاتی که شمال و جنوب، شرق و غرب نمی شناسند، به چشم سر می بینند که فقر، بی خانمانی و هجرت شان، یک نوع است. در چنین شرایط، تحریف واقعیت ها، به زیان افرادی می انجامد که خیال کرده اند صدای نقاره ی آنان خوش است.

در سالیان آتی، نقش متنوع قومی که از لفافه ی فرهنگی (به اصطلاح فارسی زبان) کاملاً بیرون می شود، ستر گذشته را به معنی عقب مانده گی زیانبار برای مردمانی به ارث می گذارد که روزتاروز جزیره می شوند.

بلی، ما هم دری زبان یا به اصطلاح فارسی زبان استیم، اما به نام پشتون های دری زبان، اوزبیکان دری زبان، هزاره گان دری زبان، عرب های دری زبان و میلیون های دیگر که هویت مشخص و مسجل قومی دارند نیز شناخته می شویم. بنا بر این، دریافت پیام عدو، هر چند به دری یا به اصطلاح فارسی باشد، سخن غیره و بیگانه است.

دیری ست که ستر مصنوعی فارسی زبان را برداشته اند. این تابوی شکسته، فقط وسیله ای ست که در جغرافیای رسمیات افغانستان،

سمتی و ستمی / ۱۶۸

به نام دری شناخته می شود؛ مستعمل است و کار افاده را انجام می دهد. ما می دانیم که پدرام، تاجک است، اما خود را نیز می شناسیم. من دری زبان (به اصطلاح فارسی زبان) اما پشتون استم! شرح تصاویر:

بیانیه ی پدرام به نام فارسی زبانان. اجتماع ناقلین در لندن. در یکی از شعارها، مزرورانه نوشته اند «زبان من، هویت من است!» بر این اساس، به نام فارسی زبان یا تعبیر دیگر تاجکی شدن، به استحالته ی عمدی ده ها هویت قومی افرادی نظر دارند که به زبان قومی شان، صحبت نمی کنند. توضیحات پروفسور گارنیک آساطوریان که فارس و فارسی، تصنعی اند! پروفسور گارنیک آساطوریان: فارسی، زبان مادری هیچ کسی نیست!

<https://www.facebook.com/1486602838243617/videos/308719536642054/>



- که این طور؟

دور اول شورای ملی در حاکمیت کمرزی، با وجود انتقادات بر حضور افراد ناباب سیاسی، اما نسبتاً بد نبود. استخوان درشت های سیاسی، هرچند زاده ی بحران، اما در حد خودشان توانستند اُبَهِت جرگه ی قانونگذار را حفظ کنند.

در دور دوم شورای ملی، به ویژه در ولسی جرگه، امید ها بر خوشباوری هایی استوار بودند که گفته می شد با نوگرایی سنی، تجربه ی قانونگذاری را نوین می کنند. حالا که از عمر دور دوم شورا گذشته و در حد یک اجتماع غیر قانونی، تمدید می شود، ظاهراً باور ها به نوگرایی، به منطق تجربه و افزایش سن برگشته اند.

موضع گیری های بسیار قومی، ضد ملی و سوء استفاده ها، نه فقط از افرادی هیولا ساختند، بل شماری که در کسوت کودکانی با بینی های کشال، آمده بودند، نیز هیولا می شوند. در این میان، «سیاه سری» با بینی کشال در تمام فرصت های رسانه یی با «پلی بک» (playback) اشعار کودکانه، با ذوق زده گی ابراز وجود می کرد. این و کیله، طی چند سال خورد و خورک و استفاده های همه جانبه، از تعویض چند شوهر تا رشد فکری جهت خیانت، ناگهان سر و کله اش در میان پدرامی ها و هرچه دشمن این مملکت و مردم است، پیدا می شود. اخبار سود و مفاد همین سیاه سری که حالا به حد بلوغ رسیده (ناهِید فرید) به دارایی هایی در امریکا نیز می رسند. او اخیراً پس از آزمون های متعدد موضع گیری علیه فرهنگ ها و باور ها که تا همراهی در میان بیگانه گان علیه بی.بی.سی دری رسید، به نماینده گی از دولت، دل هرچه

افغان آگاه است، از حکومتی را سیاه می سازد که می بینند مسوولان کنونی عیناً با تعقیب جای پای مردمان حکومت گذشته، به همان مسیری می روند که آرزومند بودیم در این نوبت نروند. اخبار کشف مکالمات «سکس» را به یاد داریم. در واقع با وقاحت بی اندازه ی محاوره ی زشت که برای طرف اناث، بسیار شرم آور و زشت بود، نخواستند این رسوایی، دست آورد های به اصطلاح آزادی ها را زیر سوال ببرد.

من جسته و گریخته از دوستان از محتوای مکالمات کودکی که در پارلمان بزرگ شد، آگاهی یافته ام. باور کنید حتی این نقل دست چندم، آن قدر مشمئز کننده است که اگر در میان مردم، راه می یافت، بدون شک از واکنش خشمگین در امان نمی ماند.

در کشوری که جنس مخالف (زن) را به راحتی با جوخه ی تعصب، تیرباران می کنند، یافت اطلاع از رفتار و گفتار زشت کودکی که حالا به نماینده گی از دولت، سود بیشتر می برد، چه می تواند باشد؟

چنان چه آوردم، روش های مسوولانی که با آرای ما ارگ نشین شدند، در شتاب بی پیشینه به اعمالی می رسند که با وجود تضمین زیان، اما در نمونه های قبلی، هیچ کس را سودی نبخشیده اند.

در جریان ترجمه ی آخرین اثر استاد یون (ناگفته های ارگ) داستان جالبی از سخافتی را خواندم که حالا در این حکومت نیز تقلید می شود. استاد، نوشته بود که پس یک سخنرانی پُر از توهین و هتک حرمت محمد محقق به رئیس جمهور، کرزی- بلافاصله دستور می دهد که او را به ارگ بخواهند و به ارزش ۲۰۰ هزار دالر امریکایی، دو موتر زره دار بدهند. شماری که این عمل را

بسیار نادرست می دانستند، به او پیشنهاد می کنند که اگر در برابر چنین زشتی هایی باج بدهیم، بدتر از این می شود. بهتر است به جای این کار، این پول را به کسانی بدهیم تا او را دست و پا بسته بیاورند تا دیگر هرگز جرات نکند چنین کند. در روایت استاد آمده است که متاسفانه کرزی، کار خودش را می کند.

تماشای سیاه سری که حالا به نماینده گی از دولت رسانه یی می شود، باعث تاسف و غصه ی ماست. من نمی دانم چه عوامل دیگر در استخدام او موثر بوده اند، اما فعالیت های ضد افغانی اش در یکی - دو سال اخیر، به اندازه ی برای دولت و مردم، توهین آمیز بودند که به گمان می افتم اگر قرار باشد توهین، تمسخر و هتاکی سود آور باشد، بهتر است به جای این همه ادله، برهان، سند و خون دل خوردن که باید از این دولت و مجموعه اش دفاع کنیم، برای رسیدن حق به حقدار، ما هم به حلقه ی بالا پیوندیم.

در حالی که مجموعه ی بی طرف و آگاه، روز تا روز از دولت دور می شوند، جای آنان را کسانی پُر می کنند که در چندین مثال گماشته های نو، همه از هتاکان به دولت و مجریان بلندپایه ی آن بودند. از همه بدتر، جریان های پشتون ستیز که نه شرم دارند و نه حیا، پس از طی تمام مراحل هتاکی، دولتی می شوند.

در آخرین واکنش ها به صحبت های سخیف کودکی که در پارلمان، بزرگ شد، یک همبار ما به زبان پشتو، بسیار خوش نوشته است:

«د هرات د معارف ریاست ته یو ننگرهاری لایق ځوان د ازاد رقابت له لاری کامیاب شوی، خو د دغی ولایت، په مخ ښکلی، خو په زیره ناولی وکیلی ناهید فریدی پر خلاف هلته خلک راټول کړي او وایی موږ دا رییس نغواړو، ځکه دا پښتون دی او زموږ

سمتی و ستمی / ۱۷۲

باستانی فرهنگ باندی نیوهیری. دوی ته دا هرات کی په جینکو د تېزابو شیندل، د شفیق مرید د کنسرتونو بندول او خپله دوکانداری چی د شپې له یوه وکیله لس زره ډالر اخلی او مزی کوی، خپل باستانی فرهنگ ښکاری. که فرهنگ همدا شی وي نو بیا خو رښتیا هم، دا رییس ورته خطرناک ثابتېدای شی.

ولسمشره! باستانی فرهنگ وژغوره. نور محمد ضیاء.»

پاسخ آقای ضیاء بسیار منطقی ست. من فقط همین قدر می افزایم که اگر با عضویت چنین موجودات (سیاه سر بی آزر) در دولت، از کیسه ی خلیفه ی در واقع مردم می بخشند، خوب است کمی به اطراف خویش بنگرند که در برابر چنین خطایی، چه قدر بدنام می شوند و چه قدر زیان می زنند.

خداوند (ج) ما را ببخشد که هنوز در خوان خاین، از حُسن نیت، نان می گذاریم. مردم، توده هایی که رای داده اند، همیشه منطق ما را می پذیرند، زیرا به زعم آنان، اهل اندیشه، بهتر می دانند. ما مسوولیت خویش را می پذیریم، اما هشدار می دهیم که روند حمایت های مجانی، به آخر رسیده است. اگر در برابر خیانت، گستاخی و توهین، امتیاز می دهند، آگاهان و خبره گان افغان کاملاً حق دارند از گریبان شان بگیرند.



- مخالفان، تنها می مانند!

گرایش های مذموم گروهک های افغان ستیز، اما به هدفی نرسیده است که از تیر جهالت، منظور داشتند. هنوز چند روز از خر-آسان بازی ها نگذشته بود که حلقات مختلف قومی، بیشتر در محور هویت ملی، خواهان درج هویت قومی خویش شدند. جامعه ی اعراب، ترکتباران و دیگران، یاس و سرخورده گی افغان ستیزان را بیشتر ساخته اند. مخالفان، انتظار داشتند با نمونه ی پدram، گویا صدایی در کار بود که بیرون می کردند، اما پس از باد خارج کردن، چهارزانو نشستن، شرم آن را زایل نمی کند.

اوباش و جهال سقوی با حمله بر الحاج عبدالرووف ابراهیمی که از جامعه ی معزز ترکان ماست، مسئله ی وجوهی را بهانه ساختند که نه فقط ثبوت اتهام بر رییس ولی جرگه شده نمی تواند، بل با توضیحات الحاج ابراهیمی، آشکار شد که سرمایه ی دولت، هدر نرفته است.

جناب ابراهیمی با خلق تنگی ای که حق داشت، در پُستی در فیس بوک در جواب اوباش سقوی، با کنایه نوشته بود که «از پول های دولت، نه خانه خریده است و نه پشقل.»

طی چند روز اخیر، جمع کثیری از ترکتباران ما با تجمع در مقابل پارلمان، روی موقف رییس ولسی جرگه تاکید کردند که نه فقط خراسان بازی ها، توهمی بیش نیستند، بل در کنار هویت ملی در تذکره، اصرار کردند با تفکیک در مسئله ی زبان، دیگر به نام به اصطلاح فارسی زبان یا کسانی که این زبان را می دانند، حق شان به نام یک اقلیت دیگر، مصادره نشود.

جامعه‌ی اعراب افغانستان نیز با تشخیص و شناسایی مردمی که جزو این هویت تباری کلان، قرار می‌گیرند، صورت دیگر حمایت از هویت ملی را به نمایش گذاشتند که اصرار با درج هویت قومی عرب در تذکره، تنگنای افغان ستیزانی را که روی فورمول فارسی زبان، حساب باز کرده اند، بیشتر می‌سازد. در این میان، حلقات کوچک ستیزه‌گرا از کسانی که همه چیز را برای خودشان مصادره می‌کنند تا انزواطلبان، صدای کریه پدram، حتی آن مخالفان هویت ملی را تشویق نکرد که با شباهت بلندپروازی‌هایی که شاید میان پشتون‌ها نیز کم نیستند، نه افغانستان را پذیرفتند و نه خراسان‌گذاری را. این مسئله، مخالفان افغان ستیز را در میان خرد جمعی هم‌تباران شان نیز خورد تر کرده است؛ زیرا می‌دانند اختیار انزوا و تک‌رویی‌های ضد کلیت اجتماعی، مردم را متنفر می‌کند.

شوونیستان گروه‌های مختلف قومی که اندک نیستند، با اختیار نام‌ها و آدرس‌های مشخص، حال زار خر-آسان‌طلبان را بیشتر کرده‌اند.

پدramک در جلسه‌ای در بدخشان از اعلام یک‌جانبه‌ی منطقه‌ی خودمختار بدخشان صحبت کرد. می‌توان تصور کرد که خلاف انتظار آنان، صدای خر-آسان‌طلبی‌های اخیر که ماهیتاً برای انحصار یک اقلیت قومی طرح شده، اگر در گذشته نیز گسترده‌گی نداشت، در زمینه‌ی حوزه‌ی هزاره‌جات، ترکستان، افغانستان بزرگ، پشتونستان و دیگر حوزه‌ها، هیچ قوم‌گرایی را تشویق نمی‌کند که با امتیاز خر-آسانی، گروه‌کی را حمایت کنند که از رهگذر تاریخی، کارنامه‌ی سیاه انتساب سکوی به آنان، به

مصدق آزموده را آزمودن خطاست، به مردم هشدار می دهد که جنبش خر-آسانی با مجریان ناقل، ستمی و سقوی، به درد این جامعه نمی خورند.

مخالفان هویت ملی، زودتر از آن که گمان می کردند، تنها شدند. ماهیت اکثریت ستیز ادعای آنان، سوالات زیادی را در اذهان عامه خلق کرده که ارباب ظرفیت های بشری قوم اثرگذار و بزرگ این کشور، تا زمانی که انسجام و یک دسته گی داشته باشند، فرصت هایی را حذف می کند که روی توهم مخالفان، پیش زمینه ی های اتحاد غیر پشتونی شمرده می شوند.

در واقع منطق همکاری و ایستایی در کنار پشتون ها در حالی که ثابت کرد به ثبات کمک می کند، جریان های متداخل در حکومت را قناعت داده تا به جای نسبه ی ناقلین، به سهمی قناعت کنند که در دشواری های کنونی، بسیار بیش از حقوق قوم کلان است. این برداشت، در حالی که از تبعیض و ستم سیستماتیک در برابر پشتون ها حکایت می کند، اما شرکای دولت را قناعت می دهد که فزون خواهی بیشتر، باور مردم بر سیستمی را کاهش می دهد که همین اکنون با نارضایتی های گسترده ی مردم در شرق، جنوب، غرب و مناطقی که پشتون ها زنده گی می کنند، تجمع مخالفان مسلح، به حال کسی رحم نخواهد کرد. در چنین شرایط، ژست های مدنی تغییر و تحول، بدون اجماع و توافق، گروهک هایی را کمک نمی کند که با سوء استفاده از فضا و تنگنای دولت، می خواهند بار اضافه گی جریان دشواری ها شوند.

هراس مردم از عواقب حرکات سخیفی که طی چند روز اخیر به دست آویز پدرامی ها مبدل شده اند، گروه هایی از همباران مخالفان را واداشته با حمایت روند توزیع تذکره ی الکترونیک و

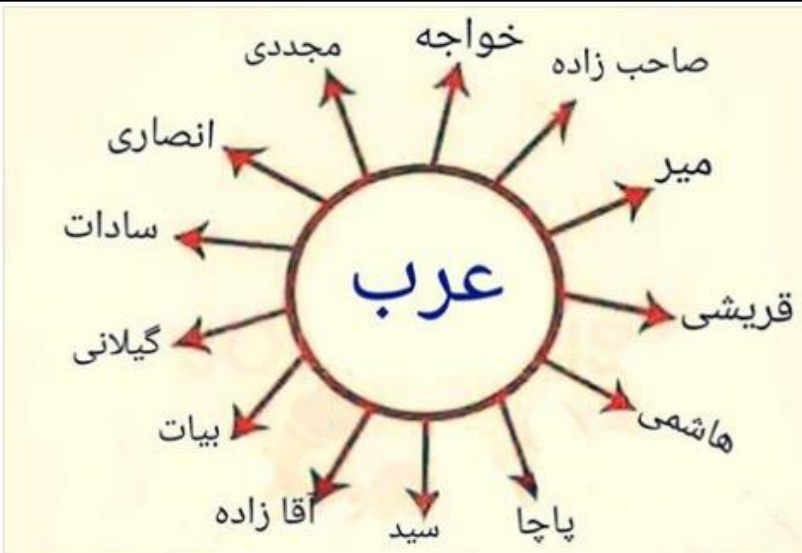
اصل حقوقی هویت ملی، در اجتماعاتی نیز ظاهر شوند که می بینند سخافت موضع خر-آسان بازان، فاصله ی آنان با ارزش های انسانی را بیشتر می سازد.

در بحران طولانی اخیر، ابتدال ادعا، جناح های زیادی را بازنده کرده است. اگر در مسئله ی جمعیت کشور، واقعیت های متنوع قومی و ده ها موضوع دیگر، ضرس قاطع وجود ندارد، اصرار و ابرام روی مجامع کوچک چند ناراض که فقط از طریق رسانه ها آشکار می شوند، حقیقت دیگری ست که تنها عامه ی مردم افغانستان، در قضایای تجرید، دخیل نیستند.

با وارد شدن در محیط زنده گی مردم ما، کمترین اثر و نشانه ی مخالفت هایی به چشم می خورد که شاید در شبکه های اجتماعی، مجموعه ی بزرگ نمایی آن ها در کنار عوامل همسایه، در میان کسانی نیز تقسیم می شود که اکثراً از حسابات نام مستعار، استفاده می کنند؛ زیرا طرح های علنی تجرید در جامعه ای که خیر و صلاح آن در رشته های دور و دراز تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، بسته شده، آسیب های یک طرفه را متوجه همه می سازد.

شرح تصاویر:

واکنش های گوناگون قومی در برابر روند توزیع تذکره های الکترونیک. صفحه ی هزاره گان مسیحی، نمونه ای از شوونیسم حلقات کوچکی ست که اگر طرح تجرید و تغییر مطرح شود، هرگز به خر-آسان بازی های پدرامی ها، لبیک نمی گویند. هر یک از نمونه های عصییت قومی در افغانستان، مُدل خودشان را دارند. نمونه ی هزارستان، پدرامی ها را ناامیدتر کرده است.



عرب های افغانستان
۲۰ ساعت - ۵

ایقام عرب تبار گرامی!

نوشته ی از خواجه احمد شعیب صدیقی

اینک توجه ثان را به موضوع جدیدی می خواهم. طوری که در جریان استیذ، آقای اشرف غنی احمدزی به محصله قومیت و ملیت در شناسنامه های برقی با صدور فرمان جدید نقطه پایان گذاشت. آن هم طوری که به جای گزینه ملیت واژه افغان و به جای گزینه قومیت اسم قوم های بزرگ افغانستان که متشکل از چهارده قوم بزرگ است؛ درج شود. یکی از این اقوام قوم باشکوه عرب است. این قوم نجیب زیر نام لقب های بزرگ همچو خواجه، سید، صاحب زاده، میر، گیلانی، مجددی، پاچا خان، بیات، هاشمی، قربشی، انصاری، آقا زاده در افغانستان به سر می برند.

از همه اقوام نجیب عرب تقاضا می کنم، در جریان تیت و خانه پری فورم های شناسنامه های برقی متوجه این نکته مهم شده، اسم قوم عزیز مان(عرب) را به جای لقب های کوچک خانوانگی درج کنند. ورنه این خانواده های بزرگ برجسب قوم های دیگر خواهند شد. و از هویت معتبر عرب بی بهره خواهند ماند.

بیا باید باهم یکجا میارزه کنیم و نگذاریم شاخص های قومی اعراب پراکنده شوند.

از همه عزیزان خواهاتم این پیام حیاتی را نشر کرده ان تبار نجیب عرب حمایت کنید.



سمتی و ستمی / ۱۷۹

جامعه مسیحیان هزاره

**Hazara Christians Community** جامعه
هزاره مسیحیان هزاره added 5 new photos.▼

Jan 1 at 8:58am • 🌐

هزاره یگانه قوم افتخار آور در افغانستان و جهان
هزاره مرد زن برای افغانستان و مردم افغانستان افتخار می آفرینند
باز هم افتخار، باز هم افتخار
سید وارث ج... Continue Reading



229

204 Comments 3 Shares

سمتی و ستمی / ۱۸۰



– منطق بچه ی داملا

ناگزیر از پاسخ به موقع، روی این منطق تاکید می کنم که سوا از سخنسرایی و سخن پراگنی، وزن مخاصمت عدو، کم تر از آن است که بچه ی داملا در پارلمان نشان داد.

سعی برای اتحاد اقلیت ها که غایه ی ستیز با اکثریت باشد، در ناکام ترین درس های تاریخ، در عقب ما قرار دارد. سببیت در برابر مردم هزاره و تشیعه، از ارتجاع اول تا ارتجاع دوم، روی کسانی را سیاه کرده که حالا با منطق بچه ی داملا، اگر باعث خشم و نفرت شوند، هجوم به آنان، پس از بی نهایت صبر و تحمل است.

ولایت غزنی با اکثریت پشتون، جزو ترزایدی هایی ست که در حکومت گذشته، مخالفان داخلی نظام با مشی پشتون ستیزی، چنانی که از افشای آخرین افتضاح معاون پیشین کرزی، بیرون شد (کلپ صوتی محمد قسیم فهمیم) مختل ساختن عمدی زنده گی پشتون ها در کُل جغرافیای افغانستان بود. با این سیاست، در حالی که طالب، نماد پشتونی معرفی می شد، جلوگیری از حقوق سیاسی پشتون ها با محروم کردن در نظام، اگر برای گروهک هایی مفاد مقطعه یی داشت، با خلق فاجعه، افغان ستیزان و دشمنان این قوم را بیش از آن تهدید می کند که عبداللطیف پDRAM، برای اولین بار، لهیب آن را احساس کرد. ادبیات وقیح و دنائت این شخص ابله را دیده و شنیده ایم. بدتر از آن، آرایش رسانه یی و شبکه های اجتماعی به حمایت از او که با صد ها حساب نام مستعار، حتی به حمایت رقاوه ها رسید، از پی آمد انفجاری در امان نمی مانند که از مردم غزنی تا کُل اکثریت این کشور، برای بسیج عمومی با

شعور کامل، به توانی مبدل می شوند که کابوس آن نیز می تواند روز روشن دشمنان را تار کند.

طی نوشته های کثیر، از محرومیت پشتون های غزنی گفته ام. حامد کرزی با انتخاب ملا معنوی به حیث رییس کمیسیون مستقل انتخابات، دست مخالفان داخلی نظام را با لوژ سیستم انتخاباتی، بازتر کرد. عوامل پشتون ستیز در تبانی کامل، تصمیم گرفتند با حذف پشتون ها از غزنی، در حالی که از تاثیر آنان در مجلس قانونگذار کاستند، حاضر شدند با اغماض بر حقوق اقلیت های دیگر، جناح های تنظیمی متمایل به گرایش های قومی را خرسند بسازند؛ زیرا به استثنای ۱۱ وکیل از یک قوم، هیچ قوم دیگر نیز نماینده نداشت.

هنوز که هنوز است، پس از تجربیات تلخ دو ارتجاع، سعی می شود با اتحاد اقلیتی و اهدای امتیاز، ظرفیت های بشری افغان ستیزان را بیشتر بسازند.

بچه ی داملا که فقط یاد دارد حرف بزند، اما خوب می داند در نقاره خانه ی کنونی، اگر زبان نجباند، جنباندن تن و بدن، همان قدر بی مقدار است که از قبل اعلام کرده بود. خوب بود قبل از پاسخ به اراجیف او در پارلمان، به یادش می آوردند که کدام حرف های قبلی ات عملی شدند که حالا از برای تعفن صوتی اش، نیاز به ماشین تهویه ی هوا باشند. این بی وجدان با جمود فکری و اختیار جاده ی یک طرفه، نفعش را در این می بیند که گُل غزنی را دور بزنند، اما فقط از حق مردمانی بگویند که در دو ارتجاع تاریخی، هرچه غم بود از همتاران او کشیدند.

تقسیمات سیاسی قدرت در افغانستان، حکومت یا در واقع این شرکت سهامی را به گونه ای شکل می دهد که پاهای دراز ته و بالای دولت، برای سهمی که به ناحق گرفته اند، خودشان را برای قبول خطرات بیشتر، زحمت نمی دهند. در سوی دیگر، تربیون های بیداری مردم، شبانه روز در کار اند. بنا بر این اگر پشتون های غزنی، حق شان را می خواهند، این کنش شعوری ست. با هیاهو و پارس کردن های بی جا، حتی اگر به ارباب مسوولین بیانجامند، این، پشتون های غزنی اند که حرف آخر را می زنند.

کاش این بی وجدان (پدرامک) جرات می کرد روزی وارد حیات مردمی می شد که در این حکومت، ظاهراً مجموعه ی زیادی از خیل ها و زی های آنان کسب امتیاز می کنند، اما این سیاهی از زمان کرزی تا کنون، هرگز و به هیچ معنی به تامین واقعی حقوق و اولویت های بزرگ ترین قوم این کشور، نه فقط قادر نشده اند، بل در شرکت سهامی بودند و استند کسانی که دستار های بزرگ می بندند و پشتو می گویند، اما ثابت کردند که برای منافع شخصی شان، قوم و توده های قومی، مواد مصرفی انتخاباتی، حامیان مفت و مجانی اند که از قلم رایگان شانس تباری آنان، استفاده می کنند و رای می گیرند، اما در بدل آن ها، هرچه در شان پشتون ها، فرهنگ، تاریخ و حقوق شان اغماض کردند، مجموعه ی ظاهراً همتبار بر سر قدرت، توجیه ساختند که اگر عدو به حد دفاع منافع همسایه از تربیون رسانه ها استفاده کرده، پروا ندارد. اگر انحصار شد، خیانت کردند، خیانت می کنند و به سرحد توهین، چور، دعوای تغییر و گسست، تقاضا دارند، نماینده گان ما گفتند که بازار آزاد است.

با تاکید روی مواضعی منطقی ای که در تنقید تمام انواع، ارائه کرده بودم، در حالی که برای آزادی رسانه ها و بیان متاسفم که چه گونه یک معلوم الحال فاسد در مجلس قانونگذاری دولت افغانستان، حرف بیگانه می زند و با گذشته ی بدترین توهین ها، امیدوار است بار دیگر به این جا بیاید، از هموطنان می خواهم بازنگری تنقیدی به مجموعه ی کاربردی مخالفان را اهم بدانند.

در حالی که از بچه ی داملا، یک قهرمان کذایی دیگر می سازند، با تایید واکنش همبارانی که پس از بی نهایت صبر و حوصله، کاش موفق می شدند بچه ی داملا را خونین و مالین رخصت می کردند، به مردم می گویم هر کسی به جای نماینده گان ما می بود، چنین می کرد. آنان برای حذف حقیقت بزرگ این کشور، به حد توهین جلو می روند، اما عصبیت به جای شماری که می بینند یک بی وجدان لعین، با دهان متعفن تر از بیت الخلا، حالا در ولسی جرگه نیز سخنانی می گوید که در اجتماعات و خلوت های خودشان می گفتند، ملامت می شود.

ابراز تعفن بچه ی داملا در ولسی جرگه، اگر هیچ فایده ای برای امثال او نداشته باشد، شکم گرسنه گانی را تحریک می کند که وقتی در بستر اجتماعی «نزدیکی» می کنند، از گند این اتحاد، ناگزیر در کنار هزینه های فکری برای تطهیر حوزه ی تاریخ و فرهنگ که حالا از گند ۵ هزار ساله، آریانا و خراسانش، شمار زیاد از به اصطلاح دانشمندانی از خواب بیدار شده اند که با اصرار اصالت های دروغین قبل از افغانستان، کم نیستند در میان همباران ما که به اثر آن ها، رتبه های بلند علمی گرفته بودند. بنا بر این، نیاز به تطهیر انگل های کوچه و بازار نیز فزون می شود.

خوب است در کنار فرصت های تصحیح تاریخ و پی آمد انگاره های تواریخ مبتذل خراسانی و آریانایی، طرفی از خواب بیدار شود که با نعره ی تکبیر، او نیز اجازه نداد از یک ولایت با اکثریت پشتون، یک نفر به پارلمان برود.

در واقع تباری گروهک های فاسد برای تداوم هرج و مرج، روی دو دلیل استوار است. در نخست خواهان استمرار سیستمی اند که به هیچ صورت با انحصارات اقلیتی بقا ندارد. در این سیستم، حتی حقوق اقلیت ها با توزیع سهمیه بندی قومی محدود می شود؛ زیرا در نظام شایسته سالار، ترجیحات آموزشی و آگاهی، از مرز های هویت قومی می گذرند، اما در سیستم سهمیه ی قومی، افرادی نیز قربانی شده اند که می بینند جای آنان را کسی، ولو بی سواد، به نام حق قومی گرفته است.

دلیل دوم و عمده، گسست از پیکره ی حاکمیت با واحد های مجزاست. این گریز از مرکز که فعلاً برای فساد سیاسی، فقط دنبال هر چه دلخواه باشد، انجام می شود، در صورتی که نضج یابد، درازمدت به عنوان وسیله ی فشار روی مرکز، هرازگاهی که خواسته های نامشروعش تامین نشود، به جنجالی رو می آورد که حالا در داخل نظام با وارونه نمایی حقایق، می خواهند تهدید کنند اگر روی حقیقت چشم پوشی نکنید، فساد را گسترده تر می سازیم!

تجربه ی ما آموختانده است که عقب نشینی در برابر اراجیف، به سنتی مبدل می شود که در حاکمیت کمری با هر گام عقب، دست دراز مغرضان را درازتر ساختند. هراس رییس جمهور قبلی با توجیه این که تذکره ی کنونی سیاسی شده، درس های آموزنده از گریز هایی هستند که اگر از منطق توجیهات سخیف، بهره نمی

بُردند، ناممکن بود کسی به نام عبداللطیف پدرام در افغانستان، زنده بماند.

نمونه های این بی شرمی / پدرامک در هیچ کجای دنیا جا ندارند. این بی وجدان که از آبخور هویت تاجکستانی و ایرانی مستفید می شود، همان قدر که دشمن ماست، با مردمانی دشمنی می ورزد که در فارسزم و تاجکیزم، اعراب و ترکان را دشمنان می پندارند. رونمایی های سیاسی برای مردم هزاره، هرگز روی برداشت هایی تاثیر نمی گذارند که امثال پدرام ها از توهم خراسانی، بارها به همه دهن کجی کرده اند. سخنان او که «تاجکان، اکثریت این کشور اند»، هزار مرتبه زنگ خطر بدتر از مخالفان مسلح و به اصطلاح قبیله گرایانی ست که وانمود می کنند دشمن اقلیت هاینند. حکومت نحس ملا ربانی و فاجعه ی تاریخی آن را تمام اقوام افغانستان با شعور، گوشت و پوست خویش حس کرده اند.

خوب است جناح هایی که در تقسیم کرسی های نماینده گی غزنی در پارلمان، با پشتون ها نزدیک تر اند، با وقوف از حق مردمی که اکثریت غزنی را می سازند، اما یک صدا هم ندارند، بین خودشان به تفاهم برسند. در این که ولایت غزنی از اکثریت مردم غزنی، نماینده خواهد داشت، هیچ جناح و گروهی را یاری حذف آن نیست. مردم ما نه با تحریک، نه با پول و نه هم به نام تنظیم، بل با شعور خویش برخاسته اند.

نتیجه ی حق تلفی ها در نمونه ای که با غزنی رونما شد، تازه آغاز یافته است. مردم ما نگران، عصبانی و عصبانی اند که چرا در ۱۷ سال جنگ، بیشترین تلفات، ویرانی ها، ضایعات، توهین ها، تحقیر ها و اجحاف بر آنان تحمیل شده اند؟ چرا مرزهای جنگ از

کولاب به کندهار رفتند و تا حال می کوشند چنین بمانند؟ چرا در کشوری که اکثریت دارند، در حد اقلیت تحریف می شوند؟ چرا در خانه ی خودشان توهین می شوند؟ چرا تاریخ، بزرگان و گذشته گان آنان تحقیر می شوند، اما در تاریخ ۱۷ سال گذشته، احترام به قاتل، خاین، مزدور بیگانه و عاملان ارتجاع دوم را به سنت های ارجگذاری مبدل ساخته اند؟

سوء استفاده از تریبون رسانه، مانند وسایل ارتباط جمعی شبکه های اجتماعی که از طریق آن ها به راحتی به دیگران توهین و هتک حرمت روا داشته می شود، به همین میزان، جای خالی برای آسیب ها دارد.

در زمان حال، مسئله ی وکالت غزنی، مسئله ی فامیلی پشتون ها و هزاره هاست. من از مردم شریف هزاره می خواهم که حق فامیل خویش را نادیده نگیرند. خوب است قبل از آن که این حق با توان اکثریت تامین و اما از کردار آن، فرهنگ دلخوری به دشمنی مبدل شود، نه به عنوان هزاره و نه به عنوان پشتون، به عنوان دو همولایتی، اجازه ندهند واقعیت ها با اشمئزار کناراب های خر-آسانی از دهان بچه های داملاهایی بیرون شوند که هرچه فکر می کنیم، چه مزایای تاریخی داشتند، تداعی همکاری با ارتجاع اول، تبانی با روس، ارتجاع دوم و انحصار در شرکت سهامی کنونی، دل آزار می شود.

در پایان از تمام نماینده گان با عزت ما که خواستند، اما موفق نشدند دهن کناراب (پدرام) را به درستی ببندند، کمال امتنان را به جامی آورم. واکنش شما، کاملاً منطقی بود. در فرهنگ ما، به توهین، روی خوش نشان نمی دهند؛ زیرا می دانند که ناپسند است.

توضیح:

کلمه ی «داملا» در فرهنگ های دری و ترکی، بیشتر به معنی قطره آمده، اما گفته می شود که باید تلفظ عامیانه ی ترکیب «ده ملا» باشد. بخشی از فراریان آسیای میانه به افغانستان نیز داملایان استند. صدرالدین عینی، نویسنده ی نامدار تاجکستانی در یک اثرش به نام «مرگ سودخوار» به زبان دری تاجکی، این طبقه را به بهترین وجه، شناسانده است.

شرح تصاویر:

عبداللطیف پدرام و ولگردان جنبش به اصطلاح رستاخیز تغییر. حامیان بچه ی داملا، حمله ی نماینده گان پشتون به او را وحشیانه، قبیله یی و غیر مدنی خواندند، اما به یاد داریم که سال پار همین بچه ی داملا با کثیف ترین ولگردان کوچه و بازار که با سوت ها «مدنی!» شده بودند، زیر خیمه ها گرد می آمد و به آنان تسکین خاطر می داد که «مقاومت کنید! من پروژه دارم».

خوب است با تداعی گذشته ی ننگین دشمنان، آنان را بیشتر ادب کنیم. خوشباوران اقلیت های دیگر که دور از منطق، پشتون ستیزی می کنند، باید بدانند که معجون ستمی گری (افغان ستیزی) از زباله های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی، ساخته شده است. ستمیان به خوردن مکروب هایی که تولید می کنند، عادت کرده اند، اما استفاده ی آنان برای هیچ قوم دیگر، سود ندارد.





سمتی و ستمی / ۱۹۰



سمتی و ستمی / ۱۹۱



- نقش رستم برای پهلوان پنبه ها

تصویری که از احزاب و رهبران تنظیمی در تداعی تاریخ در اذهان مردم ما ماضی می شود، ثبوت مجموعه ای ست که با حضور اتحادشوروی، زیر چتر حمایت های گسترده و تبلیغاتی، جامعه ی افغانستان را که به سطح رهبری، یک دسته گی داشت، در محور های مختلف جغرافی بکشاند. این مجموعه که در ملوک الطوائفی تنظیمی، آسیب های جدی را به بنیان های افغانستان، وارد می کند، پیش از آن به نام جریان هایی شناخته می شد که در حد بی اندازه ی تحریف جهاد، از امر فی سبیل الله که محدود به عامه ی مردم ماند، به مدعیان سیاسی - قومی مبدل می شود. اتحاد شوروی در درمانده گی های ناشی از جنگ عذاب آور، در بازی های پیچیده و حساب شده، گروه ها و احزابی را که ظاهراً جهاد می کردند، در طیف دیگر که زیر نام ملیشه های قومی، تجهیز کرده بودند، در سرنوشت سیاسی افغانستان، دخیل می سازند. سقوط حکومت داکتر نجیب الله، ظهور برعکس تنظیم هایی شد که تا چند سال قبل در حجاب جهادی، پنهان مانده بودند تا ظواهری مکتم بمانند که هنگام آزادی های سلطنت، شاخصه ها و مولفه های شناخت مردمان و احزابی می شدند که نیم قرن پس از ظهور، مدعیات باطل آن ها، دامنه ی ستیز قومی در افغانستان را در یک طرفه بودند کامل، گسترده است.

تنظیم های جهادی و ملیشه یی با ورود به کابل، در چند نقش اخوانی، قومی و... به زودی در تقابل پان ها، مذاهب، سمت و منطقه، اما با تجاهل سیاسی بر این واقعیت که نقش تبار بزرگ در

سمتی و ستمی / ۱۹۳

فروپاشی زعامت دودمانی در گروه های چپی و راستی گسسته شده، فرصت هایی را میسر می سازند تا شبیه ارتجاع نخستین (حکومت کلکانی) با فراخ خاطر از باور های دینی و فرهنگ حاکم مذهبی با توجیه برادران دینی، تبعیض ها و نفاق گسترده را به یادگار بگذارند.

تنظیم های جهادی و ملیشه یی در حاکمیت خونین و سیاه ربانی در امتحان حکومتداری با نمرات زیر صفر خجل شدند و تا سقوط امارت اسلامی طالبان افغانستان، در پناهگاه های طبیعی این سرزمین، آن قدر عقب نشستند که نبرد های گویا افسانه یی در برابر شوروی، وقتی از چند سرخورده و در مانده در کولاب تاجکستان، خبر می ساختند، به وضوح ثابت می کردند دستگاه تبلیغاتی ابر قدرت ها چه گونه با مصنوعات سیاسی خویش، تصور مردم بر چند ناکام، بی کفایت و بزدل را در حد جنگجویان و قهرمانانی آرایش کرده بود که اگر حضور امریکایی و کمک های جهانی در ۱۶ سالی که سپری شد، نبود و این حضور تداخل عناصر بحران در افغانستان را در بر نگیرد، معلوم نیست تفویض نقش رستم برای پهلوان پنبه هایی که در بیش از یک دهه ی اخیر، فعالیت گویا مدنی کرده اند، به هفته ها و ماه های دیگر برسد.

ائتلاف و معامله در ماکسیمالیزم (عدم تمکین تا زمان برآورده شدن خواسته ها) نوع تنظیمی، کرونولوژی تاریخی ست که در چهل سال اخیر، مدعیان سیاسی اقلیت ها، بی هیچ حرف و سخن در ثبات و رفاه مملکت، فقط در انحصار قدرت، نقش بی حساب، تقاضای اختیارات در حد ملوک الطویفی (به نام فدرال) و نگه داشتن افغانستان در بحرانی که با ستم و اجحاف گسترده در مناطق دیگران بود، وضعیت کنونی را در التهایی نگه بدارند که می بینیم

اگر ظواهر را کنار بگذاریم، ائتلافات تنظیمی که آخرینش در نشست ترکیه، میان دوستم، محقق و نور... بود، افغانستان را در تعریف عناصر بحران، در حد خواسته های مردمانی پایین می آورد که در ۱۶ سال گذشته، سیستم دولت را به سطح تقسیمات قومی به ناکارایی کشاندند و در امواج کمک ها آن قدر خوردند و ذخیره کردند که حالا با دارایی آن ها، مثلاً در محور والی بلخ، قادر باشند نوع دیگر ملوک الطوایفی تنظیمی را با استخدام عناصر مختلف تا ولگردان کوچه و بازار در ضعف های آشکاری که حکومت در مدیریت دارد، به عنوان تهدیدات بالقوه برای تحمیل آرایبی استفاده کنند که قبول آن، پذیرش ستم ملی، اما با این تفاوت است که تمام زیان، متوجه جامعه ی اکثریت افغانستان خواهد بود.

نگه داشتن مملکت در تجربه ی ناکام حکومتداری در ۱۶ سال گذشته، هرگز به نگرشی کمک نکرده که نگاه داشتن ستون های حاکمیت با کسانی که برای خواسته های غیر منطقی خویش هر آن از زیر بار، شانه خالی می کنند، متأسفانه در جو ائتلافات و معاملاتی که حتی تکنوکراتان را به خیانت های نابخشودنی کشاند، به شکستی می ماند که هر نوع فتور در آن به زیر شدن کسانی بیانجامد که همانند عناصر تنظیمی و بقایای بدترین تجربیات سیاسی افغانستان، بر دولت ناکام، ضعیف و حاکمیتی که در رسمیات آن (شرکت سهامی) اپوزیسیون می سازند تا آن چه فقط با حضور خارجی در بی عدالتی محض در برابر اکثریت مردم ما قواره می کند، آینده ی این کشور در سلاله ی مردمانی بقا یابد

که میراث شرم آور ائتلاف ها و نقش بیگانه را برای بقایای خویش می خواهند.

۱۶ سال پس از شکست های مفتضح تنظیم ها در برابر طالبان، وضعیت امروز، تداعی گذشته ی مردمانی شده که هر دسته با صورت های پوقانه یی در فضای افغانستان، بالا می رفتند، اما در ستیز با طلبه هایی که مستقیماً از مدرسه می آمدند و از کمترین تجربیات جنگی بهره مند بودند، آن قدر شکست خوردند، تحقیر شدند و فرار کردند که اگر این مجموعه ی پهلوان پنبه در نقش رستم ظاهر می شوند، آن اسطوره ی فساد خیالبافی (رستم) که کاری جز آدمکشی ها، عیاشی و چور نداشت، در پیوسته گی ذهنی مولفان کنونی با ژنتیک آبایی، به خوبی ثابت می کند در احاطه ی دشواری های کنونی در چند سالی که صد ها تن آنان با دشمنی ها در لیست شهدای به اصطلاح جهاد و مقاومت داخل شده اند، به راحتی به نظامی آسیب نزنند که با گذشت هر روز، رنگ زرد آن در کاهش کمک ها از ضعف های مدیریت نیز استعانت می طلبد تا در ظاهر این موفقیت های «مدنیت یک بار مصرف»، تکدر زشتی ها و المی رونما شود که پس از مسابقه ی گویا مبارزاتی - حزبی، فرهنگ توهین، هتاک و تاختن به حیثیت همدیگر، مردم را در ناراحتی های اقتصادی، اما بیشتر متوجه کسانی می کند که ظاهراً به نام جهاد فی سبیل الله در میان آنان بودند، ولی با کلکسیون های وسایل آرایش و پوشش در دستگاه های رسانه یی، تاریخ افغانستان را تحریف می کنند.

در ظواهر مدنی چند سالی که گذشت، قرائت تاریخی «اولین ها» که بر زخم های کاری گذشته ی افغانستان، تضاد فکری شهری و روستایی را در عکس کسانی که دیروز چه بودند و حالا چه

شدند، به نقش هایی می کشاند که حالا مجموعه ی پهلوان پنبه ی کنونی با اجرای نقش رستم، از نمایشات و تهدیدات هزاران نفری سخن بگویند که در آخرین آن با اختیار رنگ همجنس بازان، واقعیت کاروان چند موتر، اخبار جهانی را در راه پیمایی گویا همجنس بازان در افغانستان، به غلطی کشاند. این شوخی، هرچند در ظاهر حدوث می کند، اما در واقع وضعیت زار کسانی را نشان می دهد که با واردن کردن آسیب به نظامی که به شدت در حال خراب شدن است، دوباره محتاج مردمانی خواهند شد که فراتر از چند هزار نیرو- بیشتر مشاور و آموزگار- حاضر نیستند نیروهای فراری از طالبان را بار دیگر کمک کنند.

بهرتر است با تصحیح فزون خواهی های غیر منطقی و نظر به گذشته ای که میزان اعتماد مردم به عناصر سیاست زده را زیر صفر قرار داده، بی ثباتی اجتماعی را به ستیز کوچه و بازار، مبدل نکنند. هیچ کس تضمین نمی کند که به قول مردم، چند چهار راه، چند اسپک چوبی و سنگی و اما دارایی ها و محوطه های چور و چپاول و زمین های غصب شده و خانه های امثال والی بلخ و اطرافیان از شر تخریب و چور، در امان بمانند.

توضیح تصویر:

بلبوردی در جوزجان. تصویر این بلبورد، چنان چه از نوشتار آن پیداست، شکران کسانی را نشان می دهد که ۱۶ سال پس از بدترین خیانت ها، در آلودن سیستم حکومت به تقسیمات قومی، هنوز که هنوز است هیچ تضمینی ندارند که اگر پای سربازان خارجی از افغانستان بیرون شود و کمک ها قطع شوند، چه شانسی خواهند داشت تا در نوبت دیگر، از خارجانی تشکر کنند که در

سمتی و ستمی / ۱۹۷

ساخت آنان، گاهی اتحاد شوروی بودند و حالا در سایه ی
جامعه ی جهانی، فعالان «اهلی» وانمود می شوند.



- نماینده گی برعکس

هیاهوی رسانه یی با هلهله های میان تهی عوام که فقط با شدت اصوات به شوق می آمدند، طیف دیگر فرصت طلبان را معرفی کردند که در محک تجربه، ناچیزتر به در شدند.

به اصطلاح گفتمان رسانه یی، وسیله ی ابراز وجود افراد و اشخاصی را میسر ساخت که بیشتر در گونه ی منفی باف، حتی به حد هتک حرمت، گاه مهمانان را به خشم آورده اند.

اکثر رسانه های داخلی، به ویژه تلویزیون های خصوصی که با ورود به کار تجربی با غافلگیری مواجه می شوند، زیرا تهیه ی اخبار کوتاه چند دقیقه یی نیز مصارف گزاف دارد، از رهگذر راه اندازی بحث هایی که در هر شارت کت آن، یک اعلان تجارتي، توهم مردم را می شکند، جای خالی نشراتی را پُر کرده اند که نیازمند تولید داخلی بود. در این هرج و مرج گزافه و یاوه، جوانک هایی مشهور شدند که با استمرار کار، به ویژه در جایگاه پرسشگر، از مهارتی بهره می برند که با طرح تکراری، اما همسان صدا ها سوال، مخاطب خویش را به تنگنا بیاندازند؛ هرچند چنین امری در برابر افراد با تجربه و مسلط سودی ندارد؛ زیرا در موارد بسیار تجربه کرده ایم که با تصحیح سوال و رجعت آن به پرسشگر، میزبان را متوجه ساخته اند که درست نمی گوید.

چنان چه آوردم، استمرار در یک موضوع خاص، حتی به عاداتی منجر می شود که با آن، سهولت درگیری و توارد فشار شاید مهمانان ناآگاه و کم تجربه را خورده کرده باشند.

سمتی و ستمی / ۱۹۹

کراهت نشرات مجازی یک پسرک وقیح که تازه مردم را متوجه کرده با هیاهوی پیرامون او خبط کرده اند، به جایی رسیده که در قسم معمول ستمی گری، هرچند خوب متوجه شده است بازار کمایی روسپی گری سیاسی (طرد افغانیت) پول های زیاد دارد، اما متوجه نیست که چنین رویکرد، سلوک کسانی ست که چیزی برای گفتن ندارند.

در حالی که عملاً هیچ ستر و توانی در برابر هویت های قومی وجود ندارد، اما حساسیت های بالای دامن زدن به مسایل قومی و هویت ملی، زود باعث جلب توجه می شوند.

مردم ما که بیشتر قربانی کردار بحران زاده گان چهل سال اخیر اند، در اوج ناراحتی و شدت عذاب، به هر وسیله ای دست می اندازند. بنا بر این اگر مسئله ای به اهمیت هویت ملی سوژه یی می شود، بدانید که جای درد اقتصادی نیز تاثیر وارد می کند.

چند آزموده ی تلویزیون دولتی، حال مردم را زار نکرده بودند که یک جوانک مستعد سوال گری، از طریق شهرت کاذب تلویزیونی، به شورای ملی رفت (بکتابش سیاوش) اما این حضور، خلاف تصور مردم که پنداشته بودند دماغ فعال او با طرح پرسش ها، ابتکار طرح های عملی نیز دارد، همه را مایوس می کند. به جز موارد ناچیز موضع گیری های عاطفی و دو-سه بار آویختن به پرده ی هویت قومی، در این شکاف، نمای زار افرادی به نظر آمد که همانند ماموران دولتی، انتسابی و انتخابی، هیچ مورد جالب و سودمندی که شباهت به جاذبه ی کار های تلویزیونی باشد، نمایش ندادند.

پسرک وقیح که از معاش ناچیز دوصد دالری حالا در انتظار سود های کلان است، نسخه ی نومید کننده ی دیگری ست که با

ماهیت پوپولیستی، حامیانش را پشیمان می سازد. در چند نوبت برنامه های تلویزیونی، اکت ها و ژست های زشت و وقیح او، مردم را به شدت عصبانی کردند. این ویدیو ها که در شبکه های اجتماعی نیز هم رسانی شده اند، روایت دیگر شخصیت های به اصطلاح «سیلیبرتی» روی ستیز است که در تحلیل اجتماعی آنان هرچه شر آشوب و دروغین باشد، جالب تر می نمایند. او در برابر پرسش های میزبان، به اندازه ای ناشیانه صحبت می کرد که باور نمی شد، کسی ست که در کسوت میزبان، سال ها سوال پیچ کرده بود.

انتخاب شعار های زهر آگین و بی شرمانه ی ضد هویت ملی، در نخست با این برداشت توأم می شود که مجریان این کردار، با میانه ی تهی و نداشتن حرف، به میخ آخر کوبیده اند؛ زیرا در کشوری که درد مشترک، حقیقت تلخ اکثریت است و زشتی های روزگار به همه می رسد، نگرش مدام از منظر یک گروه یا اقلیت قومی، عمل شنیع، پست و غیر اخلاقی شمرده می شود.

با سال ها تجربه در عرصه رسانه ها و مطبوعات افغانستان، از مردم می خواهم برای وقایع از عذاب پشیمانی، شخص مورد حمایت را در سطوح مختلف محک بزنند! یک پرسشگر یا مجری برنامه هایی را که همواره به جان مردم می افتد و از سرحد هتاک می گذرد، امتحان کنید! من تجربه کرده ام اکثر کسانی که خوب می نویسند، گوینده ی خوب نیستند. نقاش خوب، بازیگر خوب نیست. به همین منوال، یک پرسشگر خوب، هرگز یک پاسخگوی خوب نبوده است.

سمتی و ستمی / ۲۰۱

یک نمونه ی رسانه های خصوصی با گذران وقت در ولسی جرگه، شاید اندکی تجربه یافته باشد، اما تجربه ی مکرر این نمونه ها، به معنی ضیاع زمان و سرمایه است. اگر شورای ملی را کورس آموزش های سیاسی فرض کنیم، تا زمان محصولات و فرآورده های موثر، باید از عملکرد شورای قانونگذار، معذور باشد.

سلف پسرک ناقلین بخارایی با درمانده گی در میان اعضای با تجربه، به چپ و راست می زد تا در محیط میزبان و مهمان، نقشی ایفا کند، اما ظاهراً وراجی با تجربه ها، صدای ضعیف او را در فرصت هایی بلند می کرد که کاهش هیاهوی دیگران، سوژه می ساخت نمونه هایی که چیزی برای گفتن ندارند، از خجالت میانه ی تهی، گاهی به عاطفه و گاهی به میخ آخر بکوبند.

من یقین دارم نمونه ی وقیح نو که در تحلیل آدم زاد، انتساب او به حیوانات، ما را به این آرامش می رساند که در جامعه ی افغانی، طرد حیوانی هویت ملی شماری به نفع ماست، از نقشی عاجز خواهد آمد که از همین حالا معلوم می باشد با انتخاب رویکرد قومی سعی می کند در آخور خودشان دسته و گروه بسازد.

انتظار مردم از بازیگری های میزبانانی که با جنون پرسشگری در موضع پاسخگو به عجز خواهند رسید، پیام واضح ما به مردمی ست که از پوپولیسم به وجد می آیند. یعنی نوع گرایشی که روی احساسات شناور است.

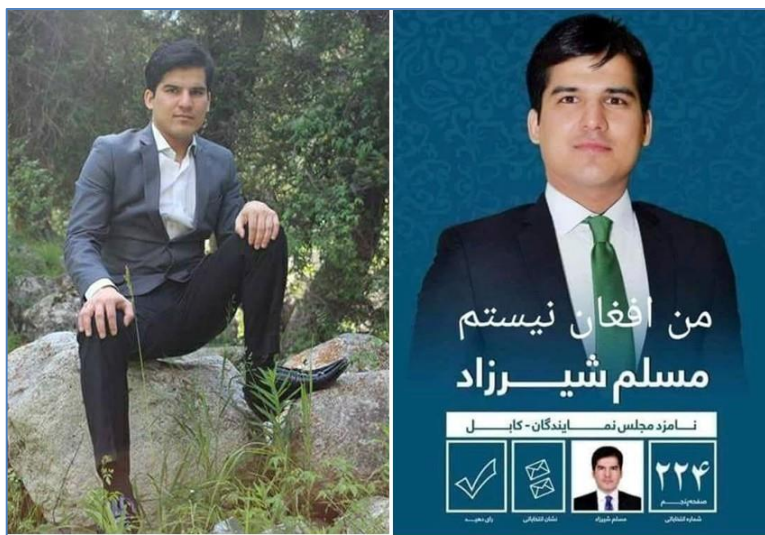
آزمندی کار از بی کارانی که با جنون سوال گری، دردسر خلق می کنند، امید بی هوده است. انتخاب اشتباه، دیر یا زود مردمانی را متوجه می سازد که حتی یک سوال ساده از سوال گران مجنون، نپرسیده بودند:

سمتی و ستمی / ۲۰۲

اگر چیزی برای گفتن ندارند، بازی با کارت مخالفان هویت ملی در شواری ملی منسوب به کشور افغانستان و ملت افغان، امتیاز نبوغ شمرده نمی شود. با این شعار زنگ زده، افراد زیادی در گور خفته اند.

شرح تصویر:

پسرک وقیح در تلویزیون طلوع تذکر داد که از کارت قومی، استفاده نمی کند. با ادبیات کلیشه‌ی، مانند صدایی که ثبت شده باشد، فقط چند شعار را نشخوار می کنند؛ اما حال و هوای دنیای مجازی آنان برعکس ظاهرسازی های ملموس است. چهره های پلید آنان را در شبکه های اجتماعی، بهتر بشناسید!



از فرزندان ناقلین و فراریان بخارایی در افغانستان

– نمونه ها

مخالف کیست و چه کسی دشمن است؟ تحلیل اجتماعی این دو مسئله، افراد و اشخاصی را تبیین می کند که در مواضع مختلف در برابر منافع ما قد علم کرده اند. مخالفت های مسلحانه که ابعاد دارند، از سیاست، بی عدالت های اجتماعی، مواد مخدر، اسلام سیاسی و تجارت های غیر قانونی، اشباع می شوند. افرادی که در این مواضع قرار دارند، گونه ای از دشمنی را ظاهر می سازند.

با وجود زیان های گسترده ی فزیکمی، منع پروژه های عمرانی، معارف و تنویر، اما افغان ستیزی، افغانستان ستیزی، تشدید اختلافات قومی، عموماً در جغرافیای مخالفان مسلح حتی ناممکن اند؛ هرچند ۱۷ سال جنگ ها، فرصت های زیاد انکشاف و رفاه را گرفته اند، اما اصل تمامیت ارضی در موضع مخالفان مسلح، نه فقط نفی نشده، بل به بهانه ی حضور خارجی، روی اقتدار مرکزی تاکید می کنند. در این میان گونه ای از مخالف خیلی بد یا دشمن را نیز می شناسیم که سعی می کند با نابودی وحدت فکری، به وحدت جغرافیایی ما آسیب برساند.

بوته های بی ریشه که به نام ستمی مشهور شده اند، چنانی که در روال پیدایش آنان می شناسیم، عقب نیرو های خارجی موضع گرفته اند. تلاش های مذبحخانه به سرحد تحریف هویت ملی و واحد سیاسی، افراد معلوم الحالی را شناسایی می کنند که در متن کار فرهنگی و رسانه یی، خود فروخته گی آنان به بیگانه از طرز تحریف تاریخ افغانستان و هتاکي بر شخصیت های کلان افغان، پوشیده نیست.

سمتی و ستمی / ۲۰۴

در واقع آن چه این جغرافیا را حفظ و وقایه می کند، اتحاد فکری مردم است. بنا بر این، مخالفان و دشمنان هویت افغانی و واحد سیاسی افغانستان، خیلی بدتر از مخالفانی اند که سلاح دارند، اما مردم را به تشتت قومی، دعوت نمی کنند.

هر گونه دفاع یا توجیه موضع مخالفان یا دشمنان ما (افغان ستیزان) که اکنون چپی، راستی و جهادی دارند، نه فقط نمایانگر فقر فرهنگی و سیاسی ست، بل از شعور پایین حکایت می کند.

شماری با ابراز نارضایتی از بازی های معامله و ائتلاف، آن قدر سقوط می کنند که سلفی های آنان با بدترین دشمنان افغانیت بر جا، در موضع دفاع از آنان، به دشمنانی کمک می کنند که اگر به مامول خویش برای گسست این جغرافیا برسند، هرگز و بدون افراد و اشخاص مربوط به اکثریت این کشور، به جایی نمی رسند. باری آقای ایوبی با برشمردن چند نام مسوولان پشتون، در برابر اعتراضات میلیونی همبیاران خوار و خفیف شد؛ زیرا ناآگاهی او از تشکیلات حکومتی که با چند پشتون راس قدرت، گویا تیره گی قومی دارد، اما با انبوه غیر پشتون ها که در حد یک اقلیت قومی منسوب به جمعیت و شورای نظار، بیش از ۵۰ درصد را کاملاً در دست دارند، فراموش کرده بود که واکنش معاون دوم رییس جمهور، سرور دانش، به مکتوبی که چیزی نمانده بود به بهانه ی آن سوء استفاده شود، مردم را آگاه کرده که انحصار گران، چه کسانی می باشند.

خوشبخت اند کسانی که از اشتباهات می آموزند، اما تریه ی سیاسی سالیان بحران، بیشترین از ما قربانی می گیرد. پی اعتراض پشتون ها به عبدالرحیم ایوبی، این شخص مثل این که دچار ضعف

سمتی و ستمی / ۲۰۵

عقل شده باشد، با مظلوم نمایی که هرگز در شان ما نیست، راه باز می کند تا دشمنان از طریق خالیگاه عقل شان، وارد حریم ما شوند. صحبت های جدید او در یک تلویزیون خصوصی که به صراحت می گوید با عبداللطیف پدرام، مشکل ندارم، ما را در تنگنا قرار می دهند. هرچه نباشد این ها با همان سطح شعور از حمایت گروه ها و افرادی بهره می برند که در شراکت اقتصادی قرار دارند. با تماشای ویدئوی او، فکر کردم نکوهش، فایده ندارد. بهتر است با سمت دهی رسانه یی به آنان کمک کنیم درست است که مخالف مسلح، بهتر از پدرام نیست، اما افغان ستیزی در حدی که با توهین و هتاکي در برابر ما موضع می سازد، ستمی گری را در افغانستان به کفر محض، تشهیر می کند.

فقر فرهنگی و سیاسی امثال ایوبی ها که حتی یک سطر یا یک پاراگراف کار فرهنگی ستمی گری را که علنی اند و با استعانت از بیگانه گان نشرات وسیع دارند، نخواهنده اند، قابل درک است. اگر آگاهی آنان از محتویات زشت مکتب فکری ستمی، کم نباشد، موضع گیری عقده مندانه در برابر اکثریت، هرگز باعث ترحم بیگانه نمی شود.

آقای ایوبی با وجود هتاکي در برابر قومش، در میزان انتخاب دیگران، با بیگانه رایی که برای معاونیت شورای ملی آورد، تنبیه نشد. امثال اینان که دور پدرام و عطا می چرخند، فقط به شرمنده گی و زیان ما می افزایند.

در بازی های سیاسی سالیان اخیر، انحصار قدرت و تاراج امکانات دولتی با چشمداشت به حقوق تبار ما، به اصل سیاسی مبدل شده است. بنا بر این، دشمنانی که به سهم ما چشم داشته باشند، به کسانی ترحم نمی کنند که با قوم خویش ناروا می کنند. آنان از

سمتی و ستمی / ۲۰۶

ادبیات حماقت شماری از همتباران ما استفاده می کنند تا در جوی که هنوز موفق نشده ایم سمت و سوی تنقید را به گسترده گی متوجه خاینان و تواریخ مبتدل کنیم، مردم ما را از اتحاد قومی لازم محروم می کنند تا در کنار توجیه خصومت های آنان، جلو وحدتی را بگیرند که اگر بار دیگر رونما شد، افغان و افغانستان ستیزی، کفر محض شمرده می شود.

مشکل در این است که نمونه های خودی برای دشمن فرصت می سازند تا با استفاده از فقر فرهنگی، عقده ها و شعور پایین شان، مردم ما در مشکلات بیشتر دست و پا بزنند. به اثر این هرج و مرج است که یک گروهک کوچک، سوء استفاده می کند.

کسی از این ایوبی پرسد، پدرام و پدرامی ها، چه کاری برای وحدت، برادری، رفاه و عمران افغانستان انجام داده اند که تو با آنان مشکل نداری؟ سگ زرد، برادر شغال است. مخالف مسلح و دشمن نامسلح، هر کدام به گونه ای در فکر تباهی مملکت اند، اما بدترین آنان کسانی اند که افغان ستیزی می کنند.

تذکر:

لینک کپ ویدیویی عبدالرحیم ایوبی که به صراحت می گوید با بدترین دشمن قوم، هویت و مملکت ما مشکل ندارد:

<https://www.facebook.com/kabulnews24/videos/326233914851382/>



سمتی و ستمی / ۲۰۷

– ولگردان و انتحاریان

دُرفشانی، اما از نوع قلبی، ادبیات روزمره‌ی افراد و اشخاصی را نشان می‌دهد که در همه‌جای زمینه‌ی مدنی افغانستان، در هیچ صورتی خوش نیستند.

عبداللطیف پدرام، این نام تکراری در خزعبلات اجتماعی، بار دیگر در یک لوده‌گی سیاسی، در ندانم‌گویی‌هایی که ظاهراً چنین است، اما به قیمت انزوا و نفرت بیشتر مردم از آنان منجر خواهد شد، به حرف می‌آید که: «تاجکان، درس می‌خوانند و پشتون‌ها، انتحار می‌کنند!»

فکر می‌کنم چند سال قبل، یکی از اعضای تندرو مایل به ولایت فقیه ایران، مدعی شده بود که در ولایت شان، ۹ میلیون نفوس دارند. این رویداد باید همان ماجرای کمیدی‌ای باشد که در یکی از لویه جرگه‌ها به وقوع می‌پیوندد؛ اما یکی از شوخ‌طبعان ننگرهای در پاسخ به وی می‌گوید: به فکرم کچالوهای تان را نیز حساب کرده‌اید؟! تنها نفوس اهل مکتب، مدرسه و پوهنتون در ننگرهار، بیش از نفوس کُل ولایت تان است.

پس از این که از سخنان نو عبداللطیف پدرام، آگاه شدم، همان ماجرا به یادم آمد. بلی، فقط نفوس اهل مکتب، مدرسه و پوهنتون و فرهنگ و رسانه در ننگرهار، شاید کمتر از هم‌تباران آقای پدرام در ولایت کثیرالقومی بدخشان نباشند.

از شمال شرق از نورستان تا کنر، ننگرهار، خوست، پکتیا و... تا تمام ولایات جنوبی و حوزه‌ی جنوب و شمال غرب تا کُل ولایات شمالی، در جغرافیای ۳۴ ولایت افغانستان، کمتر جایی یافت می‌شود که پشتون نباشد.

سمتی و ستمی / ۲۰۸

در بسیاری از ولایات ما در هزاران مکتب و مدرسه، موسسات تحصیلات عالی خصوصی، چندین پوهنتون دولتی و نقش نمادین و محوری تکنوکراتان در راس نظام و مجموعه ای که پیرامون آنان در همه جای فرهنگ، درس و تحصیل در افغانستان، جمعیت اهل مکتب و سواد پشتون را معرفی می کنند، اگر این «اصول» را در رقابت احصائیه ی نفوس بگذاریم، باز هم باعث اذیت و آزار کسانی می شوند که همانند این گره ی مهاجران آسیای میانه، هرچند می دانم که تجاهل سیاسی می کند، اما ظاهراً خواسته است حرفی زده باشد.

هنوز سرشماری درستی از نایینیان و ناشنویان و بی زبان های افغانستان وجود ندارد که به درستی به عبداللطیف پدرام بگویند تعدادی کمی استند که حرف ها و حرکات او را نمی دانند. در آموزشگاه چهل سال دشواری های مردم ما، آن چه بدترین حرف و سخن است، وارونه نمایی واقعیت هایی ست که بیش از همه به زیان مردمانی تمام می شود که پس از اتحاد جبل السراج، به کابل آمدند، اما پس از آن حاکمیت ۵ درصدی، تازه متوجه شده بودند چه استند و در قیاس به آن، امروزه اعضای باند شر و فساد، هرچند با انحصار بخش بزرگ حاکمیت، اما قادر نمی شوند بدون حمایت خارجی، حتی در میان شهر ها، بدون محافظ و موانع سمتی، زنده گی کنند.

دکتور نور احمد خالدي در پاسخ به یکی از بی خردان ستمی که اصرار داشت «احصائیه ی نفوس نشان می دهد هراس پشتون ها از اقلیت بودن، واقعیت دارد»، با هجو، یک پاسخ منطقی می نویسد: از هراس، تا چهاریکار با زرپوش پوش می روند، اما مدعی اند

سمتی و ستمی / ۲۰۹

که احصائیه ی نفوس شود. حالا ما به پدرام می گوییم، ۱۸ سنبله، نزدیک است. درس خوانده ها و نخوانده ها، معلوم می شوند. اگر گروه های مخالف، اما به تعبیر شما از تبار ما، انتحار می کنند، در این جا نیز در ملاحظه از حیث تعاریف سیاسی، مسئله فرق می کند. دشمنی شعوری، اما بدون منطق در برابر مردمی که خواسته های خویش را در ایده های دینی مطرح می کنند، به نظر آنان، انتحاری فقط عملی نیست که می دانیم در هیچ جنگ، بدون زیان ملکی، به همراه باشد.

دشمنی های عقده مندانه برای کسب قدرت، آینده ی کسانی را مکدر ساخته اند که پس از رسوایی ناکام ترین مدیریت در شراکت سیاسی کنونی، تنها مانده اند تا در این خلوت، با گذشت هر روز، به شمار رفته گانی اضافه شود که با تعریف انتحاری، واقعیت های جامعه ی جنگ دیده و بحران زده را تحریف کرده بودند.

انتحاری ها یا استشهادی ها، رُخ دیگر واقعیتی استند که اگر در جامعه ی افغانستان، میلیون ها پشتون، با وجود فشار خارجی و تعدی از خود کش بیگانه پرست، زیان کرده اند، اما در دو سوی حیات سیاسی و مدنی، نیاز ندارند در ادعای یک گروه فاسد تاریخی، در این قضاوت یک طرفه، از مردمانی چشم پوشند که از همردیفان پدرام در پارلمان تا هزاران واقعیت سیاسی، فرهنگی، تحصیلی، پوهنتونی و حتی مخالف مسلح، می دانند چه گونه جلو آنان را بگیرند.

مردم ما در سطوح مختلف در معرفه ی اقوام گوناگون در جوامع متعددی تقسیم می شوند که اگر هزاران همتبار پدرام، همتباران دوستم یا رهروان بی آزمون ولایت فقیه، در دسته های مخالف،

ولگرد، لنده غر و شر فساد، انواع نمایش سیاسی را تقدیم کردند، درس خوانده های شان نیز چیزی اضافه از فضلاتی تقدیم نکرده اند که در ترازوی هر دو سو، وزن آنان یکی ست.

مگر چه اختلافی میان یک شورای نظاری فاسد، دزد و سقوگرا که در نمونه ی تاریخی ۸ جوزای سال ۱۳۸۵ش تا جایی که دست یافتند، کابلیان را چور کردند و در نمایشات جاده یی و شهری در دسته هایی که از صورت تا سیرت، به مجموعه ی ملخ واری می مانند که هرچه از اوصاف بد و ترکیب زشت برای آنان بشمارید، کم است، با شباهت سیاسی - تاریخی ای وجود دارد که دیگران آنان افتضاحتی را به یاد نیاورند که در تاریخ افغانستان، معروف به دو سقاوی اند و گاه قلم به دستان شان را به شوق می آورند با تحلیل «سقاوی چهارم»، نشان دهند ادعا برای خوب تر بودن بر اکثریت، نمی تواند از بدتر بودن بلندتر شود که مراجعه به آرشیف خبری رسانه ها، صداها سند و مدرک تصویری و صوتی نشان می دهد رهروان به اصطلاح قهرمان ملی در ایفای نقش جاهل، بی سواد، بی فرهنگ و بی دانش، کمتر از آن درس خوانده هایی نیستند که با خودفروشی به عوامل فساد، شرف، حیثیت و حرمت هرچه مکتب و پوهنتون است را پایین می آورند. ما به این ستمی کور می گوییم: طرح بحث های نفرت زاء، پیش از این که دامن پاک مردم ما را آلوده کند، پلشتی ای می شود که با تاسیس به اصطلاح شورای تاجکان، حالا می دانیم چه کسانی به حاشیه می روند.

اگر هدف ادعا های کورکورانه، کنار کشیدن باشد، این اعتکاف، به زیان کسانی تمام می شود که در جغرافیای افغانستان، در هیچ

زمینه ای، نه تراکم قومی یک دست دارند، نه می توانند مجزا از دیگران باشند و نه می توانند با تقسیم «منم ها»، در کشوری به جایی وصل شوند که تحلیل انترپولوجی، دموگرافی و سوسیالوجی آن، عصاره ای می شود که در توهم و امراض روانی، گویا جوهره و اصالت مردمانی بدانند که در مسئله ی خلقت، هنوز ثابت نشده «از ما بهتران» اند!

من فکر می کنم اتصال بیش از حد در مناسبات زیرپوستی گروهک ستمی با قومگرایان تاجکستانی، مسئله ی پدرام و مدعیات فاشیستی یک اقلیت قومی را پس از راه اندازی نخستین جریان زشت (شورای تاجیکان) که در افغانستان با نام یک قوم مشخص، سابقه نداشت، غیر عادی می سازد.

افراد مدعی و به اصطلاح چیز فهم ستمی، در اوج وقاحت ادبیات ضد افغانستان، کسانی نیستند که ندانند حرف سخیف می گویند. طرح عمدی مسایلی که باعث نفرت دیگران می شود، گروهک فاسد را که در درگیری سیاسی، محتاج اقوام است تا ظرفیت های بشری اش را بزرگ نمایی کند، در خلوت هایی که در هم رسانی های رسانه یی هرگز پنهان نمی مانند، با نفرت از هزاره، ترک و پشتون، به شدت به تکاپو انداخته است با مرزبندی های قومی بر اساس نفرت، فاصله ی ایجاد شده را به زیان تمامیت ارضی، بیشتر کنند.

در حالی که ایرانسم و فارسسیم متأثر از حاکمیت سادات تشیع، به ذوق فارسستان غیر ایرانی زده و تاجکستانی ها با فاصله از ایران، بخشی از مثلث شیطانی را ضعیف می کنند، اما گویا شرکای قومی آنان در افغانستان، در خصوصیت ستمی گری که تنوع قومی ایران، در مذهب سالاری سادات اهل تشیع که شباهت تمام به یک

نظام عرب دارد، او را تحقیر می کند، در استبداد مطلق تاجکستان فقیر و عقب مانده، اما در سایه ی یک نام تصنعی، بسیاری را در تاجکستان تشویق کرده اند که به خاک های افغانی، چشم بدوزند. می دانید که در کنار افراد معلوم الحال چون پدرام، اکثریت اعضای ستمی، تابعیت تاجکستانی دارند و بسیاری از افراد باند شورای نظار و جمعیت، اتباع تاجکستان اند و در ۱۶ سال گذشته، میلیون ها دالر پول دولت را در تاجکستان به جیب امام علی رحمان انداخته اند و در آن جا خانه و زنده گی دارند.

بنیاد مسعود در کابل، شوونیزم عقب مانده ی تاجکستانی را از رهگذر چاپ آثاری که در آن کشور کمونیست و مایل به فرهنگ روس، مجوز ندارند، چاپ می کند و تعداد زیادی به نام فرهنگی و نویسندۀ در کابل جلسه می کنند و در خمار خراسانی، به پنجشیر می روند و شمال افغانستان را به گونه ی دیگر می بینند. من گفته ام که بالاخره برای آن چه نام آزادی بیان داده اید، حدی مشخص کنید! دست کم گرفتن فرهنگ سازی های سخیف در زمانی که نیازمند وحدت فکری هستیم، تیز کردن خنجرهایی است که با بدتر شدن اوضاع امنیتی، اقتصادی و سیاسی، به پشت ما می زنند و حتی به اعترافی نیز رسید که دیدیم در خیمه های جنبش سامانیسم، همین آدم بی حیا (پدرام) از داشتن پروژه صحبت می کرد، اما در فردای پس از آن، هنوز آزادانه می گردد و می گوید تا وقت ما در پاسخ به امثال او، هدر برود. با این وجود، بار دیگر یادآوری می کنم که نمونه های درس خوانده و مدنی پدرامی ها/ حرامی ها را در ۱۸ سنبله، باز خواهیم دید.

یادآوری:

سمتی و ستمی / ۲۱۳

تصویر زیر، می تواند میزان «درس خوانده های پدرامی» در افغانستان را عالی مثال دهد.



سمتی و ستمی / ۲۱۴

معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه های چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، «گاهنامه ی باختر» (منتشره در استرالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهي»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
- ۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
- ۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنحَنِ تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۹- درِی افغانی (پیرامون زبان درِی و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

سمتی و ستمی / ۲۱۷

۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).

۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).

۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).

۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در

تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

۲۱- فاجعه ی سقوط دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).

۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).

۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).

۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.

۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

سمتی و ستمی / ۲۱۸

۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.

۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.

- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.

- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.

- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



Positive And Steadfast

Explain deviant ethnic tendencies
and mercenary and backward clergy



Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library